



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

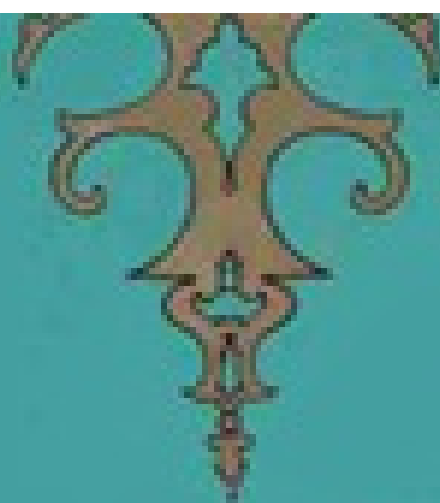


عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



تأليف: شهید دکتر سید رضا پاکیزاد



جلد هجدهم

اولین دانشگاه

و آخرین پیامبر

بهداشت لباس و اسلام

(لباس های نئی گرامی - رنگ و شکل و وضع لباس و ...)

استصحاب مربوط به لباس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نویسنده:

رضا پاک نژاد

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلد ۱۸
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	مقدمه
۱۲	تذکر
۱۳	ستایش
۱۴	مطالبی پیرامون بهداشت لباس
۱۹	اوضاع روشن نبی گرامی
۲۲	لباسهای نبی گرامی
۴۰	لباسهای در قرآن و فرهنگ البسه مسلمانان صدراسلام
۵۰	فرهنگ البسه
۶۵	پیدایش لباس
۷۴	احکام لباس از نظر اسلام
۷۶	شکل، رنگ، عطر
۱۰۷	پاکی و پاکیزگی لباس
۱۰۹	لباس برای نماز
۱۱۸	پوشیدن شلوار
۱۲۰	لباس شهرت
۱۲۳	زبان لباس
۱۲۵	مرد به لباس زن در آمدن و برعکس
۱۲۷	بهره شکرگذاری از لباس
۱۳۵	رنگ لباس
۱۵۹	جنس لباس

۱۶۳	لباس گرم و سرد
۱۷۸	اندازه آستین
۱۸۶	لباس بیگانگان پوشیدن
۱۹۲	لباس تنگ
۲۰۶	پیراهن یوسف
۲۲۴	بوی پیراهن
۲۴۱	لباس یتیم
۲۴۹	بهداشت کفش
۲۶۶	کفش بچه ها
۲۷۱	جوراب
۲۷۵	لباس به ارث رسید
۲۷۷	لباس کهنه و نو
۲۸۰	لباس و موی گربه
۲۸۵	کراوات
۲۸۷	دستکش
۲۹۱	ریزش مو و لباس
۲۹۵	لکه گیری لباس
۳۰۷	خیاطی نوین
۳۱۰	پیراهن
۳۱۰	زیر پیراهن
۳۱۱	روپیراهنی
۳۱۳	از جمله شمائل نبی گرامی
۳۳۰	استدراک جلد قبل ۱۷
۳۴۵	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: پاک نژاد، رضا، ۱۳۰۳ - ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدیدآور: اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / از رضا پاک نژاد.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۰ -

مشخصات ظاهری: ۴۰ ج.

شابک: ۲۲۰ ریال (ج. ۲)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۱۹)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۲۰)؛ ۸۰ ریال (ج. ۷، چاپ ۱)؛ ۸۰ ریال (ج. ۱، چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۶۳.

یادداشت: چاپ سوم: ج. ۱: ۱۳۸۸ (فیبا)

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ ۱): ۱۳۵۴.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سوم): ۱۳۴۹.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات: ج. ۳. میکروب شناسی - زیست شناسی حیوانی - جنین شناسی. - ج. ۱۹ و ۲۰. بهداشت لباس. --

موضوع: اسلام و علوم

موضوع: اسلام و بهداشت

موضوع: اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره: BP۲۳۲/پ ۲ الف ۸ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۳-۲۸۴۰

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته و اینک به نام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از

شهید دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد هجدهم: بهداشت لباس در اسلام (۴۴ مستحب یا مکروه در احکام لباس)

تقدیم میگردد.

ص: ۱

اشاره

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته و اینک به نام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

از شهید دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد هجدهم: بهداشت لباس در اسلام (۴۴ مستحب یا مکروه در احکام لباس)

حق چاپ محفوظ از انتشارات کتابفروشی اسلامیة تهران

۱۳۶۰ هجری شمسی

ص: ۱

جلد اول: میکروب شناسی در اسلام - زیست شناسی در اسلام - جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام - بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه - دانستنیهای از غذا).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خود و ...).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل اعجاز میکند).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر غذای گهواره تا گور).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور غذای مستی و هوشیاری).

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (گوشت بهترین غذا و بدترین غذا).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی).

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نظاط بخش زندگی).

جلد یازدهم: خلاصه و فشرده ای از ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر باید بلند شویم، چگونه راه رویم، آداب تخیلی - مسواک زدن).

جلد سیزدهم: بهداشت بدن در اسلام (تنویر - خضاب کردن - تیمم - غسل - وضو).

جلد چهاردهم: تربیت بدنی در اسلام (ورزش).

جلد پانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهتر ایستادن و نشستن، بهداشت گوش و حلق و بینی و مو).

جلد شانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهداشت چشم - دست و پا و اعضاء تناسلی و ...).

جلد هفدهم: بهداشت بدن در اسلام (کی بخوابیم - کجا بخوابیم - در چه بخوابیم - چگونه بخوابیم - با چه کسی بخوابیم - چه مقدار بخوابیم - چگونه بیدار شویم - مرحله خواب و بیداری)

و اینک جلد هجدهم: بهداشت لباس در اسلام (۴۴ مستحب یا مکروه در احکام لباس).

از انتشارات کتابفروشی اسلامیة

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دکتر پاک نژاد

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهمیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین میآورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا میخواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین میکشد و خدای انسان را بالا میبرد).

به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتاً فائق شده - در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است. (۱)

۱- تنها کسی که جنگ چهارم دارد (جنگ انسان با خدا) رباخواری میباشد که قدرت ترک تمرکز تمکن دیگران را نزد خود ندارد (قرآن ۲۷۹ البقره).

تذکر

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعده و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

ستایش

سبحان الله توحيد خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است (۱) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند. (۲)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید، راهی را که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر ۱۲ جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمدبن الحسن العسکری ارواحنا فداء. (۳)

و السلام علينا و علی عبادالله الصالحین.

۱- شرح مبسود در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سؤال شود تو را که خلق کرد؟ میگوید خدا، اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).

۲- شرح مبسود در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سؤال شود تو را که خلق کرد؟ میگوید خدا، اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).

۳- شرح در ابتدای جلد هشتم.

مطالبی پیرامون بهداشت لباس

مرد کتاب به مطالبی پیرامون آنچه در اطراف خود مینگرد از آفرینش آسمانها و زمین، چگونگی پیدایش حیات، جان موجودات ذره بینی، تکثیر و تولید بوسيله بذر و نطفه و دگرگونی و دگردیسی آنان وقوفی یافته و از علم آفاق بر دانستیهایش افزوده شده است و از غذا و تغذیه و بهداشت بدن نیز اطلاعاتی بدست آورده علم انفس را نیز افزایش داده هم اکنون در انتظار است تا از بهداشت لباس نیز کسب معلومات کند و بسی موجب خوشوقتی و جای مسرت است که آنچه از طریق دانش بوی رسیده است اکثراً مورد تأیید دین بوده و حقیقت داشته و همانند پاره ای از علوم دستخوش طرح و طرد نبوده و نیست و نیز افتخار اینکه آنچه را اسلام می گوید سابقه ۱۵ قری و قدمت و سبقت علمی دارد و اینک درباره بهداشت لباس:

لبس بفتح لام پوشاندن جسمی است که سترش واجب است برای اینکه کشف آن قبیح می باشد یا برای اینکه به ستر و پوشاندن نیازمند است و لبس بضم لام معنی پوشاندن حق می باشد و پوشاندن امر معنوی است و این معنی نیز از قرار معلوم استفاده از معنی اول می باشد و ریشه هر دو یکیست. (۱)

از ریشه کلمه مربوط به لباس (لبس) که ۲۳ مرتبه کلمات در قلمرو آن را قرآن آورده است چنین برمی آید که باز همانند همیشه این کتاب آسمانی باندازه ای که من می فهم در یک کلمه دو عمل انجام داده است هم مقرر میدارد و هم به علت یا حکمت آن اشاره می فرماید و قبلاً بمواردی از این قبیل برخوردیده اید و اگر

یادتان باشد در جلد هفتم که بحث از مسکرات بود گفت م قرآن همه جا کلمه سکر و مستی را آورده اما در مقام حکم و وضع مقررات بجای کلمه سکر و مسکر کلمه ای را می گذارد که همام نعنی را داشته و علاوه براین علت حرمت مسکرات را متذکر است:

کلمه جانشینی مسکر، خمر است (انما الخمر و المیسر و... ۹۰ المائده)

که از جمله می فرماید خمر و... از پلیدیهای شیطانی است از آنها دوری کنید و چون خر پوشاندن و خمیر که سرش را می پوشانند تا خمیر شود و خمار پارچه ای که قسمتی از اعضای بالای بدن را فرا می گیرد و از جمله خمر که سرپوشی برای مغز و عقب خواهد بود خود علت حرمت را که پوشاندن مغز و عقل است می رساند.

ملاحظه فرمودید یک کلمه خمر هم ماده اولیه و وسیله مستی را نشان داد و عملی که بوسیله آن انجام می گیرد و هم حکم و علت تحریمش را تذکر داد. خمر همان مسکر است از عمل شیطان است و آفاق و انفس را به شیطنت سوق می دهد از اینجهت که خمر و سرپوشی بر عقل آشامندگان می باشد.

لباس هم امر معنی است و هم پوشاندن چیزی که نباید برهنه بود یا برای اینکه به ستر و پوشاندن احتیاج دارد و ذا باز همان یک کلمه است و ذکر آلت و ابزار و چگونگی بکار برنش و حکمی که بر آن مترتب می باشد.

امر معنوی است چرا؟

قبلاً آوردم آفریدگار جل و علا آفرینش خود را از لحاظی به

عالم امر و عالم خلق (الا له الخلق و الامر - ۵۴ الاعراف) تقسیم فرموده است عالم خلقش که ساختمانی خارجی از محسوسات و مدرکات ندارد و هرچه هست الفبای ساختمانی و مصالح اولیه آن خارج از قریب ۱۰۴ عنصر نمی باشد و لذا می توان از این خلقت که مدل ثابتی است نقاشی کرد و از نهادش سینه علوم را شکافت اما عامل امر نا ثابت اس و بمین دلیل تسخیرش برای بشر دشوار همانند فکر کرد نو آن روحی که یهود از نبی گرامی چگونگی آنرا پرسیدند حاصل نمی گردد (یسئلونک عن الروح قل الروح م نامر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قليلا - ۸۵ الاسراء)

لباس هم از عالم امر و یک امر معنوی است زیار یک سند براننده دگر گونسازی در مهمترین امر اجتماع که روابط آمیزشی از آن جمله است می باشد و چه بسا عقده ها که با بیشتر پوشاندن خود حل شو دبلکه تصور گردد حل شده است و چه بسیار آبروها که با کمتر پوشاندن بریزد بلکه در سرای دیگر تعقیب گردد. لباس امری معنوی است شکلش، رنگش، اندازه اش همه و همه آفاق و انفس را متأثر می سازد و چگونگی همه را خواهم آورد. لباس امر معنی اس تو چه بسا همین لباس که برای نوزاد انتخاب می شود فوق العاده انو را شخصی سریع التاثر و عصبانی بار آورد و برعکس بر او اثری نیکو بجای گذارد و چه خوش فرمودند نبی گرامی که (اطبوالعلم من المهد الی الحد) در گهواره نیز باید علم آموخت یعنی معلم داشت و از جمله معلمی که بداند چه شکل لباسی، چه رنگ لباسی، چه اندازه لباسی، چه مقدار لباسی

در کجا، در چه زمان، در چه سن و چگونه باید باو پوشاند تا کودک بدون کملکس های روحی بزرگ شود.

لباس امر معنی است و اداره قسمتی از امور اقتصادی را بعهدده دارد و چه بسا در تولید و توزیع ورعضه و تقاضاهای دیگر هم دخالت کند مثلاً اجتماعی که درتس می پوشد تا حدودی رفع نیاز داروئی از خود کرده است بعلت آنکه او را از سرما محفوظ داشته و کشوری که به لباسش بی اعتنا نیست و رنگ و جنس و دوخت و اندازه و مقدار لباس ملتش عالمانه انتخاب می گردد رعایت نوعی عدالتخواهی بر آحاد افراد نموده است.

لباس امر معنی است زیرا این هم راهی برای ورود استعمار است یا سدی برای ورودش که شرح داده خواهد شد.

چه معنویتی برای لباس از این مهمتر که خدای متعال مرد را لباس همسرش محسوب داشته و زن را لباس شوهرش می خواند (هن لباس لکم و انتم لباس لهن - ۱۸۷ بقره) همان زنی که برای مرد نگهدارنده آیندگان می باشد و اگر نسل باید از سفره نطفه و سپس رحم و در آخ ر پستان مادر تغذیه کند تا موجودی کامل گردد بشریت نیز باید سر رشته هائی را که لباسش از آن تهیه می شود محکم کند تا در لباس تنیدن پیش نیاید بلکه آرمیدن باشد.

ممنویت لباس همه جا متظاهر است حتی نزد خانواده ناشکری که می گویند ایکاش بجای این چند دختر پسری داشتیم یا چه خوب بود یکی از این چند دختر پسر شده بودند که در این صورت لباس ممنویت فامیلی را از راه غیر مشروع که کلیدش را بدست

ناشرکی و گلایه داده اند از تن خاندان خود رها ساخته اند دختران که می بینند پدر و مادر آرزوی پسر دارند رقت می کنند عاطفه دستور می دهد سینه بندهای محکم سینه را پسرانه و شلورهای تنگ اسافل اعضا را مردانه سازد و می سازند و از آن پسران که والدین خود را در تب داشتن دختر سوزان مینگرند زلفها میافشانند و منسوجات زنانه می پوشند و کارهای زنانه و اداهای دخترانه در می آورند و حتی به جنسیت غائی بنات تمایل پیدا نموده دیگر چه لباس معنویتی که از قامت آبروی فامیل بدر نمی کنند؟!

جالب اینجاست که در معنی کردن کلمه لبس هم اشاره به پوشاندن جسمی شده که سترش واجبست برای اینکه کشف آن قبیح می باشد و هم برای پوشاندن قسمتی که به ستر نیازمند است و باز شما را به کلمه خمر متوجه می ازم که هم نشان می دهد لباس برای پوشاندن قسمتی از بدن که سترش واجبست (عورت و ...) بکار آید و هم برای قسمتی که بآن نیازمند است.

تنها وجوب داشتن لباس برای پوشاندن عورت نبوده کسیکه مطمئن باشد لباسش کم است و سرما خواهد خورد و زیان خواهد دید بر او واجب است خود را بپوشاند همچنین آنکه یقین دارد با برهنگی اش کسی در زیان اجتماعی افتاده به پلیدیهای شیطانی آلوده می گردد چه بسا که بر او واجب است خود را بپوشاند.

تاریخ آندلس را اگر خوانده و در علت سقوط اسپانیا تعمق کرده باشید می بینید نه تنها جوانان اسلامی را به دیدن تصاویر عریان زنان یا رفتن به مکانهایی که تماس با دختران آسان بود یا

یا برای نوشیدن مشروبات الکلی تحریص و تشویق می کردند بلکه به معنویت لباس نیز وقوف کلی داشته زمینه تقلید کردن حتی پوشیدن لباس را از نصارا همانند قومی که مغلوب شده و تقلید می کند فراهم آورند تا آنجا که ابن صاعد تصریح می کند قبای اعراب اسپانیا شبیه قبای مسیحیان بود (۱) و آنچه از مطالعه ام نتیجه گرفتم حساس بودن مسلمانان از تقلید در پوشیدن لباس اقوام دیگر بد، که هرچه زودتر بشکل آنان یا متمایل به آنها در میامده اند و شیوه نامرضیه و تاریک ایرانیان همیشه بوده و هست که به جهانیان می نگرند هر کشوری را مقتدر دیدند بدون آنکه بعلت اقتدار یافتنش که در سایه علم است بنگرند از او تقلید می نند بویژه از لباسشان و غذایشان که حضرت علی (ع) این پیش بینی را فرموده خواهد گفت.

اوضاع روشن نبی گرامی

عنوان فوق موجب شگفتی است زیرا به تنهایی نمی تواند روشنگر یک مطلب باشد و حتی خودش جمله نادرست است اما احتمالاً عامل تحرکی می باشد تا متن خوانده شود برای اینکه معلوم گردد مقصود چیست و برای روشن ساختن مطلب جای آن دارد سرگذشت کوچک جالبی را بیاورم:

۱- فرهنگ البسه مسلمانان تألیف پرفسور روپ. آ. دزی ترجمه آقای حسینعلی هروی انتشارات ۱۰۸۷ دانشگاه تهران.

همین اواخر یک جوان زرتشتی نزد من آمد و پرسید راست می گویند ما دوگانه پرستی و ثنویت داریم و آیا حقیقت دارد در برابر آتش نیایش می کنیم و اگر چنین باشد نمی خواهیم زرتشتی بمانم.

خارج از برنامه بیاورم که مسلمان شدن غیر مسلمین در این شهر برای روحانیت و اندکی هم برای من روشن است که از کجا شروع و به کجا ختم می شود و مسیری که یکنفر زرتشتی یا یهودی یا دارندگان مسلک ها دارند متمایز از یکدیگر بوده که جای توضیح و شرح آنها نیتس فقط باید ناگفته نگذرم که غیر آسماینا برای پیشگیری از توقعات پیروان خود منکر معجزه می شوند و اختلافات دیگری هم با ادیان دارند که در جای خود گفته خواهد شد اما این یکی که خطر سئوال و بدنبال آن نسبت ها و کذبها مطردها و جود دارد نزد کلیه مسلک ها و حزبها وار نشده و گویا در قاموس غیر آسماینه است که نعوذبالله خدا را هم عاجز از اعاز کردن بدانند اما ادیان معجزه دارند تا هر کس و ناکس به پشتینبانی دوستان یا دولت یا بدسوتور و کمک استعمار اعدا نکند و مسلک ها منگر معجزه اند تا از میان پیروان ناکساین مزاجم تقاضای: اگر ادعا آسمانی است معجزه می خواهیم نمایند.

بهر صورت این جوان زرتشتی نه بخاطر علاقه به دختر مسلمانی مسلمان می شد نه از امور اقتصادی درخواستی و بحثی داشت راستی می خواست بفمدمد و اگر از طرف اولیا امر و زرتشتی از تماس ممنوع نشود مسلمان نشدنش حتمی است.

جوان پرسید آیا دوگانه پرستی و احترام به آتش آنگونه

که به زرتشتیها نسبت می دهند درست است؟

- بلی.

- از کتابهای خودمان مدرک می خواهم

- بسیار خوب می نویسم و بشما میدهم (انجام دادم) اما باو گفتم از شما سئوالی دارم: مگر نست که دین بدون پیغمبر و کتاب چیزی ته اش نمی ماند آیا زرتش بزرگ نامش چه بود چه زمانی متولد شد و مشخصات دیگر، وول این را بدان زرتشت که از زرتشر بمعنای شتر زرد مو می باشد نام مطلق پیغمبران پارسی است و ال تولد زرتش بزرگ مورد اختلاف بوده زمان بسیار فاصله داری در اختلاف است ولی نزد کتابهای معتبر خودتان و از جمله کاب بررسی یسنا بین ۶۶۰ بعد از میاد تا ۶۵۰۰ قبل از میلاد می باشد (۱) و شرح و بسط مفصل دیگر دارم که جای گفتن نیست.

اما پیغمبر اسلام آنقدر هم اوضاع و احوال زندگیشان روشن است که حتی کتابهایی چون اسدالغابه (شیران بیشه) را بر دارید و ببینید و شرح زندگی اصحابشان را ملاحظه نمائید که از تمام بزرگان ادیان دیگر اصحاب حضرت هم اوضاع و احوال روشن تری دارند. کتابهای شما کجاستو اصل کتابها ادیان دیگر کو؟ اما دوست و دشمنن متقد به اصالت قرآن بوده و آنرا تنها کتاب آسمانی تحریف نشده دست نخورده می شناسند کتابی که مستقیم و بالواسطه به خود پیامبرش می رسد.

همه این مقدمه را برای این آوردم تا بگویم من هم انتظار دارم توفیق یابم از خوان نعمت دانشمندان بهره گیرم و بقدر توانائی خود روشنگر اوضاع و احوال البسه نبی گرامی اسلام باشم ینی حتی جدا از مطالب دیگر به آن هه روشنی اوضاع و احوال نبی گرامی یک احوالپرسی هم از طرف من صورت تقق گیرد و بآن همه روشنیها یک روشنی هم در جهت البسه حضرت افزوده گردد.

لباسهای نبی گرامی

بیاد دارید که در جلد ۱۲ چون خواستم از پیاده روی مورد پسند اسلام مطالبی بیاورم گفتم چه کسی بهتر و درست تر از نبی گرامی راه میرفت که از وی بگویم. از ایرنو بشرح راه رفتن نبی گرامی پرداختم و و هم اکنون نیز مایلیم از لباسهای نبی گرامی یاد کنم با این اختلاف که پیاده روی نبی گرامی را نمی توان با نظر دادن یا بعنوان اینکه مد روز نیست نپذیرفت در صورتیکه با رخصت و اجازت نبی گرامی اجبار بداشتن لباسهایی همانند آن حضرت نبوده و تا حدودی می توان دخل و تصرفی به میل شرعی خود در آنها نمود و امام عصر هم راه رفتن، یک امر انسانی کاملاً متمایز از قلمرو سلیقه دخالت هوا و هوس در آن بوده و ساختمان پاها آنچنان بنظم و دقت و به تعاون خلق گردیده که چون بهرتش را نمی توان تصور سازندگی کرد و نیز غیر ممکن است کسی بهتر از نبی گرامی بتواند از بهترین سازندگیها نوعی استعمال و برداشت بهتری بنماید لذا با هدف مخصوص

آفریشن و هنظم مترتب برای معنای انحصار د تعلیم از نبی گرامی و تقدلی از آنحضرت چشمگیر است اما لباس حضرت متنوع و هر روز یکی از پوشیده و خود نیز اجازه دگرگونی و انتخاب آنرا با شرایطی داده که ذکرش خواهد آمد و دانشمندان دیگر و مسوساتی که دم از جانبداری رفاه بشریت را در انتخاب لباس خود آزاد گذارده اند با این اختلاف که نبی گرامی آنجا که بوی بی بند و برای مشام می رسد و پوشیدنی آنچنان که ق را بپوشد یا برهنگی آنگونه که دیگران را الوده سازد ممنوع و حرام ساخته اند و سازمان ملل را به روشن ساختن جان چکار؟

نبی گرامی در آغاز پیراهن نخی سفیدی می پوشیدند که آستین هایش تا روی مچها می رسید. شلواری از پارچه نازک کتان یا پنبه بیا می کردند. روی پیراهن و شلوار ظاهراً چیزی جز یک لباس نمی پوشیدند این لباس یا جبه بلند پشمینی بود که از جلو باز می شد حاشیه ای ابریشمین و آستینهای تنگ داشت یا قبای درازی بود که ر جلو چند دکمه داشت.

و گاهی نیز بجای اینها ردائی از یک پارچه خشن می پوشیدند این لباس معمولاً یک «برد» یعنی قطعه بزرگی پارچه پشمی خشن، راه راه قهوه ای رنگ بود که تمایم بدن ایشان را در بر می گرفتم.

عمامه سفید یا سیاهی بسر می گذاشتند که یک سر آن روی شانه شان آویزان بود. کفششان (صندل) بود از پوست شتر با دو بند که یکی از وسط پا و دیگری از میان انگش بزرگ و انگشت دوم

می گذشت با استوار می گردید. گاهی تیز پوتین می پوشیدند. (۱)

در کتاب عیون الاثر است که نبی گرامی یک ازاری داشتند که در عمام بافته شده بود از برای انواع لباس استعمال می شده است.

و در جای دیگر است که از حضرت ازاری بطول پنج و جب پس از رحلت بجای ماند (۲) (ازار طوله خمسہ شبار) و نیز دستور فرمودند زمان زیارت ازار بپوشند و در صورتیکه یافت نشد سر اوایل و شرح جملگی را خواهم داد که ازار چیست و سر اوایل کدام است و هر نامی از البسه مسلمین آورده می شود.

نبی گرامی یک برد نیدز داشتند و خباب روزی ایشا را دید که سر بر برد گذاشته خوابیده بودند و انس بن مالک در خدمت حضرتش بود در حالیکه بر نتجراین که حاشیه خشنی داشت و به تن کرده بودند ناگهناں مردی اعرابی رسید و بشدت انچنان ردای حضرت را کشید که نقش حاشیه بر شانه حضرت بجای ماند پس به وی گفت ای محمد اندکی از وجوہات خدا را که نزد خو داری بمن بده نبی گرامی بوی نگریستند و تبسمی کردن و دستور دادند هدیه ای باو داده شود. (۳)

زنی بردی (۴) را به مجلسی آورد که جمعی در خدمت نبی گرامی بودند و گفت میدایند این چیست سهل بن سعد گفت بلی

۱- صفحه ۱۲ فرهنگ البسه مسلمانان.

۲- صفحه ۳۶ همان مأخذ.

۳- ۵۸ همان مأخذ.

۴- شاید بجای برد باید برده نوشته شده باشد.

این شعله است که حاشیه اش با زینت بافته شده است پس زن خطاب به نبی گرامی گفت این فرستاده خدا من این را با دستهای خود بافته ام تا بشما تقدیم دارم نبی گرامی آنرا نپذیرفتند چون به آن نیاز داشتند و برد بجای لباس رو (ازار) به تن کردند و بجانب جمعیت آمدند یکی از حاضرین دست خو را بر آن کشید و گفت ای فرستاده خدا آنرا به من به بخش نبی گرامی فرمودند چنین خواهم کرد سپس چند لحظه در اطاق نشست و دوباره باز گشت برد را تار کرد به آن مرد داد.

حاضران مرد را گفتند رفتارش در مطالبه لباس پسندیده نبوده است زیرا نبی گرامی هرگز چیزی را از کسی که طلب کند دریغ ندارد آن مرد جواب داد: بخدا من تنها بدین جهت آنرا طلب کردم که در هنگام مرگ کفنم باشد.

بدون شک خوانندگان به ادب بی منتهای نبی گرامی توجه فرمودند: زنی با هزار دل و امید بدست خود پشم از شتر یا گوسفند بر گرفته بدست خود ریخته و بافته و با چشمانی پر آرزو و امیدوار که ایی خدای بزرگ، فرستاده ات این هدیه ناقابل را از من بپذیرد بخدمت حضرت رسیده، حضرت آنرا پذیرفته و به تن کرده دیگری نیز همین را درخواست می کند تا جسد بی روحش را در میان همان پارچه ای نهند که تن گیرنده وحی که جانش بوسعت آسمانها و بلکه بزرگتر است در میان همان پارچه رفته است حال زن داده و مسرور که نبی گرامی پذیرفته و به تن کرده اند و مرد می طلبد و اندوهگین که حضرتش دست رد بسینه اش گذارند اما مگر موردی دیگر را از نبی گرامی سراغ دارد که دست رد بسینه سائل

گذارده باشند لذا هم زن امیدوار بود و هم مرد. اما زن هنوز خوشحال است و دیدگانش با آنکه مسافتی از مجلس دور شده نگران بهمان جانب که نبی گرامی آنرا از تن بر نکنند و نبی گرامی مترصد آنکه زن مطمئن گردد که هدیه اش پذیرفته شده است از اینرو بمرد فرمودند این را لحظاتی بعد بتو خواهم داد و دادند.

در عیون الاثر باز آمده است که نبی گرامی روزهای جمعه برد قهوه ای رنگ می پوشیدند (و کان یلبس یوم الجمعة برده الاحمر) و همین را المقتدر بالله خلیفه عباسی بر سینه و پشت و شانه های خود میاناخت و بآن افتخار میکرد (از قراریکه تواریخ نشان می دهند خلفای اموی و عباسی منتهای ادب و احترام را به تمام اشیاء و لوازم و آنچه منسوب به پیامبر بود بجا آورده و به تماس داشتن آنها و مالکیتش بنهایت افتخار می نمودند و تنها استثنائی که قائل بودند فقط برای فرزندان حضرت بود که آنچه در قدرت داشتند از رنج و جرح و ضرب و بالخره زهر و قتل دریغ نمینمودند مبتلا می سازد که خواندنش آدمی را بهمان وضعیت و احوال اشاره شده بود بانواع و اقسام شکنجه ها و کشتارهایی که در زمان خلفا مخصوصا عباسیان درباره سادات و ذریه نبی گرامی دستور داده می شد و اجرا میگشت از میان دیوار گذاشتن آنان، در چاه معکوس آویز نمودن و مدتی جسد را بهمان وضع نگهداشتن و از... و از جمله یکی از ن ملاحظاتی محکم داشته که سادات را در آن میکرده و هر کس را میگرفتند بفشار وارد آن جمعیت می کردند و لحظه ای بعد در اثر فشار جسدهای متعفن و پوسیده و تازه

در گذشته و نیمه جان سید تازه وارد هم بانان رضوان الله علیه ملحق می شده است و چرا خلفا به ردا و عصای نبی گرامی فخرها می فروختند و پاره های تن حضرت را بفجیح ترین وضع نابود می نمودند هارون الرشید قضیه را در یک جمله بهترین پاسخ داده است به پسرانش مأمون و امین که پرسیدند چرا چندی قبل ما را امر نمودی در رکاب حضرت کاظم چراغ برداشته بمنزلش برسانیم و هم اکنون در زندان شکنجه انداخته ای گفت صفحه الملك عقیم» و نبی گرامی هم در برابر این سخن فرموده اند صفحه اخسر من خرج من قلب المومن حب الجاه». عصا و ردای پیغمبر که نمی گوید چرا یک جا شکم ها از سیری بدرد است و جای دیگر از گرسنگی برنج و انی مروج دین پیغمبر است صفحه خوشبختانه از غیبت کبرای حضرت ولی عصر ارواحنا فداء اکثریت مروجین را سادات تشکیل می داده و داده اند» که مزاحم شکمهای از سری بدرد افتاده و مدد کار قلبهای از گرسنگی رنج کشیده اند.

برای مزید اطلاع گفته شود برد نبی گرامی یا رنگ قهوه ای داشته یا خاکستری که کلمات احمر و اخضر را که معنای سرخ و سبزه می دهد بر آنها اطلاق کرده اند.

یاد آوری آنکه در جلد چهارم گفتم نبی گرامی دوست می داشتند روز جمعه بزرگ خاندان اگر میتواند به فرزندانش بفهماند روز عید است، روزی آزادی و نظافت و تعطیل، روزی است ه باید کودکان و اهل و عیال بدانند تعلق به اسلام دارد و لذا چه بهتر که روز جمعه اگر رئیس بیمارستانی است حتی یکذره هم غذای تجویزی علاوه تری می تواند دستور بدهد تا بیماران بستری

هم توجه عید اسلامی خود باشند. رئیس فامیل حتی یک خوشه انگوری زیاده‌تر از ورزهای دیگر بر سفره بگذارد تا معلوم شود روزنه ای از خانه محمد و علی و دوستان آنان بر روی آن حیاط و آن برزن و آن بیمارستان و شهر و کشور هنوز باز است و درباره لباس نیز صفحه یا نبی آدم خدوا ریتکم عند کل مسجد - ۳۱ الاعراف» وحی شده و باید شخص چون به پیشگاه ذات باریتعالی بار مییابد و رخصت سخن گفتن با ذات مقدسش در یافت می‌دارد به نظیف‌ترین بدن و پاکیزه‌ترین لباس بخدمت ایستد و چه روزی بیشتر از جمعه به اسلام و به خدا متعلق است آری در این روز که روز جمعه و جماعت و دید و بازدید و برخورد برادران مسلمان با یکدیگر است باید غسل نمود و بهترین لباس را انتخاب و پوشید و نبی گرامی نیز روز جمعه برد قهوه ای خود را که متمایز از روزهای دیگر باشد به تن میکردند.

انطلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم لحاجته ثم اقبل فتلقیته بماء فتوضا و غسل فی جبهه شامیه فمضمض و استنشق و غسل وجهه فذهب یخرج یدیه من میه و کانا ضیقین فاخرج یدیه من تحت الجبهه فنسلهما و مسح یدیه براسه و علی خفیفه (نبی گرامی بقضای حاجت رفتند در بازگشت من آب برایشان بدرم ایشان خود را شستند و پاک نمودند در حالیکه یک جبهه شامی به تن داشتند سپس غرغره کرده و آب در بینی نمودند و صورت خود را شستند و آنگاه سعی کردند آستین‌های خود را بالا بزنند و بشستن ادامه دهند اما چون آستین‌ها بسیار تنگ بود بازوان خود را از آستینها بیرون آوردند و دستها را شستند و با آنها سرو خف‌های

خود را مسح نمودند) (۱)

قال: كنت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذات ليلة في سفر فقال اممك ماء قلت نعم فتزل عن راحلته فمشی حتى تواری عنی فی سواد الیل ثم جاء فافرغت علیه الا دواه فنل وجهه و یدیه و علیه جبه من صوف فلم یستطع ان یخرج ذراعیه منها حتی اخرجهما من اسفل الجبه فنسل ذراعیه ثم مسح براسه ثم اهویت لانهزاع خفیه فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرین فمسح علیها (پدر عرو بن المنغیره گوید شیی همراه نبی گرامی در سفر بودم از من سوال فرمودند آب همراه دارید؟ جواب دادم آری. آنگاه از شتر خود فرود آمدند و در سیاهی شب رفتند تا جائیکه از چشم ناپدید شدند پس باز گشتند و من به آهستگی از ظرفی آب میریختم و ایشان دست و صورت خود را می شستند یک جبه پمشی در برداشتند که نمیتوانستند آستین های خود را بالا بزنند ناچار دستهای خود را از آستین بیرون آوردند آنگاه سر خود را مسح کردند (با دستها) بسوی ایشان شتافتم که خفها را بیرون آورم... و آنها را مسح کردند). (۲)

روی عن النبي عليه السلام لبس جبه مكفوفه بالحرير (روایت شده است که نبی گرامی جبه ای که حشایه ابریشمین داشت می پوشیدند). (۳)

قال قلت له ای الثیاب کان احب لی النبی صلی الله علیه و آله و سمل قال الجبره (پرسیدم چه لباسی بیشتر مورد علاقه پیامبر

۱- ۱۰۳-۱۰۴ مأخذ قبلی.

۲- ۱۰۳-۱۰۴ مأخذ قبلی.

۳- ۱۰۳-۱۰۴ مأخذ قبلی.

بود جواب داد حبره). (۱)

ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حين توفي سجي ببرد حيره (فرستاده خدا را پس از وفات در يك برد از آن نوعی که حيره نامیده می شود بعنوان کفن پیچیدند). (۲)

قالت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من خميصه له لها اعلام فنظر في اعلامها نظره قال فلاسلم قال اذهبوا بخميصي هذه الي ابي جهم فانها الهنتي انا عن صلاتي و ايتوني بانبجانيه ابي جهم بن حذيفه بن غنم بن بنى عدى بن كعب (فرستاده خدا روز ملبی به خميصه حاشیه دار خود نماز مزگراد و نظر وی بر حواشی آن افتاد پس از ختم نماز گفت این خميصه حضور نماز مرا برده آنرا نزد ابوجهم ببرید و از ابوجهم بن حذيفه بن غانم از قبيله عدی بن لبك نان روغنی دو آتسه بگیریید و بیاورید). (۳)

اتي النبي صلى الله عليه و آله و سلم بثياب فيها خميصه سوداء صغيره فقال من ترون ان نكسوا هذه فسكت القوم فقال ايتوني بام خالد فاتي بها تحتل فاخذا الخميصه بيده فالبسها و قال ابلی و اخلقى و كان فيها علم اخضر و اوصفر فقال بام خالد هذا سناه و سناه بالحبشيه حسن (برای نبی گرای البسه ای آوردند که يك خميصه سياه كوڪ در میان آنها بوده پیامبر فرمود گمان می کنید آن را به چه کسی خواهم بخشید مردم خاموش ماندند پس فرمود ام خالد را باينجا بیاورید ام خالد را نزد ایشان بردند آنگاه خميصه را بر تن او پوشانیده در حالیکه می فرمودند: انرا بپوشید .

۱- ۱۲۹ همان مأخذ.

۲- ۱۲۹ همان مأخذ.

۳- ۱۶۳ همان مأخذ.

تا تکه تکه شود این لباس یک حاشیه سبز یا زرد داشت پیامبر فرمودند ای ام خالد این سناه است (سناه در زبان حبشی یعنی زیبا و چون ام خالد در حبشه بدنیا آده بود حضرت چنین) فرمودند. (۱)

قال لما ولدت ام سليم قالت الی بانس انظر هذا النلام و لا یصین شیئا حتی تغدوا به الی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یحنکہ فغدوت به فاذا هوفی حائط و علیہ خمیصه حریشیه و هویسم الظهر الذی قدم علیہ فی الفتح (وقتی ام سلیم مادر شد گفت مرا ای انس کودک را نگاه کن مبادا پیش از آنکه او را نزد پیامبر ببری و او خرمائی را بوجود و در دهان طفل بگذارد چیزی در دهان بگیرد. من با طفل نزد حضرت رفتم او را دیدم که بدیواری تکھی داده یک خمیصه حریشی ب تن دارد و در کار نقش کردن داغ بر پشت اسبی است که در روز فتح مکه با آن از دیگران سبقت گرفته بود). (۲)

عمامه ای را که نبی گرامی بر سر می گذاشتند السحاب (ابر) نامیده می شد و آنرا به حضرت علی بخشیدند و از نامش پیداست که سفید رنگ بوده است بعلاوه که عمامه در قدیم اغلب سفید رنگ بوده و زیباترین عمامه را در آنزمان سعید بن العاص ابن امیه بسیار می گذاشته ولی گاهی نیز عمامه برنگهای دیگر درست می شده است.

آویزان کردن یک سر عمامه رسم بسیار قدیمی است. (۳)

در زمان الملک الاشرف شعبان سلطان مصر و سوریه (۷۷۳)

۱- ۱۶۴ مأخذ قبلی.

۲- ۱۶۴ مأخذ قبلی.

۳- ۲۸۸

هجری) دستور داده شد سادات و بازماندگان نبی گرامی تکه پارچه سبز به عمامه خود وصل کنند و در زمان ما عمامه سبز بر سر می گذارند (و برخی سیاه) و راجع به عمامه در قسمت مربوط به کلاه بیشتر خواهم گفت. (۱)

قال اهدی لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فروج حریر فلبسه ثم انصرف فنزعه نزعا شدیداً کالکاره له ثم قال لا هذا للمتقین (به نبی گرامی یک فروج ابریشمی هدیه کردند آنرا پوشیدند و نماز گزارند و سپس با خشونت از تن خود بیرون کردند چنانکه گوئی کوله باری از پشت بر میدارند و فرمودند این شایسته مردان خدا نیست) (۲)

حضرت نه تنها بخاطر حریر بودن آنرا از تن دور کردند بلکه با شما صحبت خواهم داشت که چرا شایسته نیست دکمه های لباس و جای بار شدن آن در برابر ستون فقرات و محل خروج اعصاب بوده باشد و احتمال دارد حضرت انیقسمت را نیز دستور عملی داده باشند.

در زمان نبی گرامی پوشیدن قبای معمول بوده و خود حضرت نیز آنرا می پوشیده اند (قسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقبیله و لم یعط مخرمه شیئاً فقال مخرمه یا بنی انطلق بنا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانطلقت معه فقال اخل فادعه فدعوته له فخرج الیه و علیه قباء منها فقال خبات هذا لک قال فنظر

الیه فقال رضی مخرمه) روزی نبی گرامی قباهار را تقسمی فرمودند و به مخرمه هیچ نداند مخرمه بمن گفت فرزند عزیزم بیا با من نزد درسول خدا برویم، من با او رفتن بمن گفت شما داخل شوید از پیامبر خواهش کنید که بیرون آیند تا با ایشان صحبت کنیم، چنین کردم نبی گرامی در حالیکه یکی از قباهای خود را به تن داشتند بیرون آمدن و گفتند این را برای مرخمه نگه داشته ام بمحض آنکه مخرمه چشمش به لباس افتاد گفت: مخرمه راضی است. (۱)

در عیون الاثر است که نبی گرامی پیراهین که می پوشیدند از پارچه نخی دوخته شده بود و آنرا قمیص می نامیدند. (۲)

و قال ابن عباس خرج النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و علیہ عصیہ دسماء (ابن عباس گفت که نبی گرامی بیرون آمدند در حالیکه عصبه خاکسرتی رنگ بر سر داشتند). (۳)

نبی گرامی را کفشی بوده که آنرا سندل و نیز نعل می نمایند اند که شرح خواهم داد.

از حضرت صادق (ع) است کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یلبس من القلانسی الیمینیه و البیضاء و المضر به و ذات الذنین فی الحرب و کانت عمامته السحاب و کانت له برنس یتبرنس به (نبی گرامی از لانسوه های یمنی و سفید و مضر به می پوشیدند که دو گوشه داشت و در جنگ و عمامه ای بنام سحاب داشتند و برای ایشان بر نسی بود که می پوشیدند و شاید مضر به عبائی دولا پهنا باشد که

۱- ۳۳۳

۲- ۳۵۱

۳- ۳۵۳

لای آن پنبه است. (۱)

از حضرت صادق: کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلبس قلنسوه بيضاء مصريه و كان يلبس في الحرب قلنسوه لها اذنان (نبی گرامی کاه سفید مصری بر سر مینهادند و در جنگ کلاهی که دو گوش داشت) (۲)

از ابن عباس: کان رسول الله ص يلبس القلانس تحت الممائم و يغير العمائم و يلبس العمائم بغير القلانس و كان رسول الله يلبس القلانس اليمانيه و من البيض المصريه و يلبس ذوات اذنان في الحرب منها ما كان من السبحجان الخضر و كان ربما نزع قلنسوته فجعلها ستره بين يديه و هو يصلي (نبی گرامی قلنسوه زیر دستار می پوشیدند و گاه قلنسوه بدون دستار و یا دستار بدون قلنسوه ای قلنسوه های یمنی بر سر می بستند و از قلنسوه سفید مصری و قلنسوه ای در روز جنگ بر سر مینهادند که گوشه از دو طرف داشت و برخی سبز بود و گاهی بود که قلنسوه از سر برداشته و در پیش روی ستره قرار داده و نماز می گزاردند).

در سفر گاهی عمامه از خز سیاه بر می بستند و در غیر سفر نیز گاهی و بر بالای دستار بعضی اوقات چیزی می پوشیدند آنچنانکه گوشها و گردن بدان پوشیده می شد و گاه دستار نمی بستند و عصابه ای بر اطراف سر و پیشانی می بستند و زیاد عصابه می بستند و دستاری بنام سحاب داشتند که آنرا به حضرت علی دادند.

اهدی له النجاشی خفین اسودین ساذجین فلبسهما و قالت

۱- جلد ششم بحار صفحه ۱۶۹.

۲- جلد ششم بحار صفحه ۱۶۹.

عاشیه کان فراش النبى ص الذی یرقد فیہ من ادم حشوه لیف و کان ملحفته مصبوغه بورس او زعفران و کان یلبس یوم الجمعہ سواه و کانت له ربعه فیها مشط عاج و مکحله و مقراض و مسواک و یاقل: ترک یوم مات عشره اثواب ثوب حیره و ازارا غمانیا و ثوبین صحاربین و قمیصا صحاریا و قیصا سحولیا و جبه یمنیه و خممیصه و کساء ابیض و قلانس صفارا لاطئه ثلاثا له اربعا ازارا طول ثنه اشبار و توفی فی ازارا غلیظ من هذاه الثمانیه و کایدعی بالملبه و کان له سریرا عطاء اسعدبن زرارہ (۱) عایشه گوید فراش نبی گرامی که در آن میخوابیدند از پوست دباغی شده بود که لائی آن لیف خرما و ملافه آن رنگ شده بود با اسپرک یا زعفران و رزو جمعه برد قرمز (قهوه ای) می پوشیدند و عمامه سحاب بسر می گذاشتند و داخل شدند در روز فتح در مکه در حالیکه عمامه مشکی بر سر داشتند و جعبه کوچکی داشتند که در آن شانه عاج و سورمه دان و قیچی و مسواک بود و گفته می شود روزیکه فوت کردند ده لباس لازم خود باقی گذاشتند ثوب حبره و ازار عمامنی و دو لباس صحاری و پیراهن صحاری و پیراهن سحولی و جبه یمنی و پیراهن پشمی نشاندار و کلاههای کوچکی که بسر چسبیده می شد (عرقچین) ۳- ۴ عدد و ازاری که طولش ۳ شبر بود و.... در جای دیگر است که «آن حضرت شمله (۲) پوشیدی و از آن ازار ساختی و

۱- صفحه ۱۶۵ همان مأخذ.

۲- الشمله کساء دون القطیفه.

گلیم دو رنگ که او را نمره (۱) گویند از آن نیز ازار ساحتی و آن زیبا و خوش آیند بود چه سیاهی نمره با سفید آنچه ظاهر بودی از ساقین و قدمین مناسب می نمود و گویند تا وقتیکه حق سبحانه و تعالی قبض روح اطهر وی فرمود آن حضرت را نمره بود که در بنی عبدالاشهل بافته بودند آن را پوشید و چون از عالم رحمت فرمود آن نمره از او ماند و چون با مردم نماز گذاردی شمله پوشیدی و انس بین مالک گوید که بسیار می بود که آنحضرت با ما نماز پیشین می گذارد و با وی شمله ای بود که هر دو طرفش بر کتف مبارکش عقد کرده بود (فکان رسول الله ص یلبس الشمله یاتزر بها و یلبس النمره و یاتزر بها ایضا فتحسن علیه النمره لسوادها علی بیاض ما یبدو من ساقیه و قدمیه و قیل: لقد قبض الله جل و علا و ان اله لنمره تنسج فی بنی عبدالشهل لیلبسها ص و ربما کان یصلی بالناس و هو لابس الشمله و قال انس: ربما یته ص یصلی بنا الظهر فی شمله عاقدا طرفیها بین کتفه).

و چون حضرت جامه نو پوشیدی فرمودی که صفحه الحمد لله الذی کساین ما یواری عورتی و اتجمل به فی الناس و چون جامعه را از تن برکندی ابتدا از جانب چپ کردی و از عادت آنحضرت بود که چون لباس نو پوشیدی ستایش بسیار فرمودی حق جل و علا را و دعا خواندی و مسکینی طلب کردی و جامعه کهنه را بوی دادی و فرمودی که هر مسلمانی که مسلمانی را جامه خود بپوشاند خالص از برای خدای تعالی دائما او در ضمان

۱- نمره کفرحه شمله لها خطوط بیض و سوداء و برده من صوف یلبسها الاعراب.

و امان خدای تعالٰی باشد و او را نزد خدای تعالی قدر و منزلت باشد در زندگی و مردگی... و آن حضرت را دو جامه بود یکی خاصه از برا روز جمعه و دیگری جهت غیر جمعه و آنحضرت را فرقه و مندیلی بود که روی مبارک خود را خشک ساختی از وضو و گاه بوید که با وی مندیلی نبودی بطرف ردائی که با وی بودی روی خود را خشک ساختی...

(و کان اذ انزع نزع من میاسره اولوکان من افعاله ص اذالبس الثوب الجید حمدالله ثمن یدعو مسکینا فیعطه القدیم ثم یقول: ما من مسلم یکسو مسلما من شمل ثیابه لا- یکسوه الا- لله حیا و متیا... و کان له ص ثوبان للجمعه خاصه سوی ثیابه فی غیرالجمعه و کانت له ص فرقه و مندیل یمسح به وجهه من الوضوء و ربما لم یکن معه المنديل فیمسح و وجهه بطرف الرداء الذی یکون علیه).

جامه خواب حضرات در وقتی که از دنیا رحلت فرمود از پلاسهای وادی قری بود از پشم شتر پر کرده و گویند درازای آن دو گز بود و پهنای آن یک گز و وجبی بود. از امیرالمومنین علیه السلام است که جاه خواب آنحضرت عبائی بود و متکای آنحضرت پوستی بود پر از لیف خرما شبی فرمود که آن را دو تا کردند و بر آن خواب کرد صبحاش فرمود که مرا جامعه خواب از نماز منع کرد و فرمود که آنرا یکتای کردند و جامعه خوابی داشت از پوست پر از لیف خرما و او را قطفه بود قدکی که پوشیدی آنرا و بدان خشوع کردی قالیچه دیگر

داشت مصری کوتاه ریشه و گلیمی نیز داشت از موی که بر آن نشستگی و گاهی بر آن ناز گزاردی و مروی است که آنحضرت خواب فرمودی بر روی حصیر»^(۱)

(و کان فراشه ص الذی قبض و هو عنده من الشمال وادی القرى محشوا و برا و قیل کان طولہ ذراعین او نحو هما و عرضه ذراع و شیر.

عن علی علیه السلام کان فراش رسول صلی الله علیه و آله و سلم عباءه و کانت مرفقته ادم حکشوها لیف فثنیت ذات لثله فلما اصبح قال: لقد منعی اللیلہ الفراش الصلوه فامر ص ان يجعل له بطاق و احد و کان له ص فراش من ادم حشوه لیف و کانت له عباءه تفرش له حیثما انتقل و تثنی ثنیتین و کان ص کثیرا ما يتوسد و ساده له من ادم حشوها لیف و یجلس علیها و کانت له قطیفه قد کیه یلبسها یتخشع بها و کانت له قطیفه مصریه قصصره الخمل و کان له بساط من شعر یجلس علیه و ربما صلی علی.

کان ص ینام علی الحصیر لیس تحته شیء غیره.

نعلین حضرت همانند کفشی بود میان باریک و پاشنه برجسته و پنجه اش پهن بود و بدستور ایشان در شام میدوختند و اغلب نعلین بیتیه می پوشیدند که موی در آن نبود و زمان پوشیدن از پای راست شروع می کردد و هنگام بیرون آوردن از پای چپ و گاه دستور میفرمودند که هر دو را با هم بپا کنند و هر دو را با هم در آورند و این برای شدت کراهت یک لنگ پوشیدن و یک لنگ نپوشیدن

نمود و از موزه همه نوع می پوشیدند.

کفن نبی گرامی را کتاب وسائل (۱) «ثوبین صحاریین و ثوب یمینیه باری او اظفار و الصحیح عبری من ظفار و هی بلدان (ثوبین صحاریین و ثوب حبره و الصحاریه تکون بالیمامه) فی ثلثه اثواب ثوبین صحارتین و ثوب حبره و کان فی البرد قله ثلاثه اثواب بردتین ظفرین من ثیاب الیمن و ثوب کرسف و هو ثوب قطن دانسته و تاریخ یعقوبی (۲) ثوبین صحاریین و برد حبره ذکر کرده و دیگران هم در پذیرفتن دو ثوب صحاری و یک برد تقریباً اکثریت را دارند و در بیشتر روایات اینگونه است.

قرآن و مبلغ قرآن (نبی گرامی) و قرآن و مرجوین قرآن (ائمہ اطهار) همه جا روشنگر و راهبر یکیدگر بودند آن یکی راهنمای این است و این روشنگر مطالب آن و ما هم آرزومند اینکه اگر لباسهای برتن رفته آنان را گفته ایم و البسه بر صفحات رفته این را الان می گوئیم باریتعالی بر شناختمان بیفزاید و نادرستی هایمان را توفیق کاستن دهد. و اینک بدنبال لباس پیامبر لباسهای کتاب پیامبر:

۱- صفحه ۱۳۸.

۲- صفحه ۷۵ جلد دوم.

لباسهای در قرآن و فرهنگ البسه مسلمانان صدر اسلام

همیشه سعی کرده ام بذکر مطالبی پردازم که از جنبه تخصصی خارج باشد تا مورد بهره افراد بیشتری قرار گیرد. هم اکنون اچار به دول از نظر خود هستم و ضروری میدانم به این قسمت جدا از هر فصل جنبه نیمه تخصصی بده م زیرا وقتی میگویم نبی گرامی ازاری داشتند یا خباب نقل می کند که حضرت زهرا جلباب بسر افکنده نزد پدر خود که بیمار بودند رفته و آنحضرت حدیث جالب مربوط به ولایت حضرت علی و یازده فرزندشان و اینکه نام آخرین آنها مهدی است (صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) را بعنوان ملاحظت و مهر فرزند نوازی در این موقعیت مناسب بیان فرمودند در آنجا که از کت و قبا و حجاب بحث پیش می آید ناچار باید جلباب یا ازار را معرفی کرد و چه بهتر که یک قسمت را اختصاص به معرفی نمودن البسه ای که در صدر اسلام بوده و نامشان بدست ما رسیده پردازم و آنچه را توانستم بیابم بیاورم.

ناگفته نماند نام برخی از آنها را بحار مجلسی شرح داده یا جوهری یا فیروزآبادی یا تاریخ مسعودی یا عیون الاثر یا بحار به توضیح آن پرداخته اند.

اجازه می خواهم طبق معمول ابتدا بشرح البسه ای که در قرآن نامشان آورده شده پردازم و سپس به ترتیب بقیه را بیاورم.

قمیص

شش مرتبه این کلمه در قرآن آورده شده است.

قمیص پیراهن است که بر عکس غرب که آنرا در زیر شلوار می نمایند عرب بر روی آن میاندازد از جنس کتان، موسلین، نخی، ابریشمی ساده، پارچه کرشه الوان و اغلب سفید و بندرت سیاه رنگ تهیه می شده است.

پیراهن توانگران اغلب ابریشم دوزی یا گلدوزی می شده است. شکل آن زماین با استین های گشاد تکه تا میچ میر سیده و دامن آن تا نیمه ساق بوده است. در برخی از کشورهای اسلامی زنان نیز آنرا می پوشیدند. در بعضی نواحی بدون یقه بوده است و در ایران جلو آن تا روی ناف باز می باشد. برخی آستینهای چاکدار دارند که از پشت بهم می رسد که بازوان عریان است و اغلب اطراف یقه این پیراهن ها گلدوزی شده می باشد. این بود شرح مختصری از قمیص که نزد مسلمانان بوده و هست و کلمه **Chemise** نیز از آن (**Camis**) گرفته شده است و برخی عکس گویند که عرب از دیگران گرفته است ولی عرب به پرده ای که بر جنین در رحم باشد نیز قمیصص گوید و می‌رساند که کلمه پوشاک را عرب قبلاً داشته است. نبی گرامی قمیصی که از پارچه نخی سفید دوخته شده بود می پوشیدند (قمیصا صحار و اخر سحولیا). برخی گویند پیراهن غیر از جنس نبه ای قمیص نیست

(و استحباب اسلامی آنرا خواهید دید)

بطور کلی هر گونه لباس را قمیص هم گویند بشرطی که دوخته شده باشد (۱) و اما المخیط منها فهو قمیص.

کسوه: در قلمرو کلمه (کسوه - کسا) پنج آیه در قرآن کریم است و بنظر میرسد قرآن مطلق پوششی را که بحد لزوم و در شأن هر کس و باعتدال برای پوشاندن منظور بدانند کسوه معرفی می فرماید (و ارز قوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا ۵ النساء) (من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم ۸۹ - المائده). (و علی المولودله رزقهین و کسوتهن بالمعروف - ۲۳۳ البقره) و باز برا شما تحت عنوان کمله کسا صحبت خواهیم کرد.

فرش: شش مرتبه در قلمرو کلمه مذکور قرآن آنرا متذکر است و معنای عمومی آن گسترده شدن و گسترش یافتن می باشد ولی به بستر (متکئین علی فرش بطائنها من... ۵۶ الرحمن) هم معنا شدن و معانی دیگر هم دارد که از بحث ما خارج است.

سراویل

کلمه مذکور که در نقاط مختلف نواحی اسلامی: سراول، شروال، سرول، سراویل نامیده می شد مشتق از کلمه فارسی سلار یا شلوار می باشد که بعدها در اسپانیا به ساراگل مبدل گردید.

در الجزایر زن و مرد آنرا می پوشیدند که تا قوزک آنان میامده است در فارس بهمچنین اما نزدیک قوزک خیلی تنگ می شده است و زنان در اطراف قوزک آنرا چین دار می کرده اند. بدویان

مصر شلوار کوتاه که در زیر بوده می پوشیده اند و بطور کلی کلمه لباس را در معنای سراویل بکار می بردند یعنی در مصر لباس معناتی شلوار زیر را دارد که بروایتی از اهل تسنن پوشین زیر شلوار بلند از طرف نبی گرامی منع شده است. (۱)

پوشیدن زیر شلوار چه بلند یا کوتاه نزد بدویان مصری معمول نبوده است. در سوریه فقط زنان شلوار و جوراب می پوشیدند و در حلب هر دو جنس آنرا داشتند که بلند بوده است و شیوخ و امرای سوریه در زمستان شولاری از پنبه یا کتان پیا می کنند و شلوار زنان که روی درزها و سرپایچه هایش گلدوزی شده است. و اغلب آنچه گفته شد جنس نخی یا کتانی دارند.

در یمن رنگ آبی را انتخاب می کردند. زنان مکه نوعی راه بلند و گشاد که روی پوتین آنها میافتند در بین النهرین رنگ آبی پشمین داشتند.

برخی گویند شل بمعنای ران و وار که نسبت است *شلوار لباسیکه به ران نسبت دارد و پوشنده ران است)

موصده: اگر کلمه موصده را نیز که معرف پیراهن کوچکی است که در زیر لباسها پوشیده می شود و یا پیراهنی که اغلب دختران کوچک آنرا می پوشند منظور بداریم این نیز کلمه ای مربوط به لباس می باشد که نامش در قرآن آورده شده است هر چند در قرآن منظور پوشیده شدن به استحکام بوده است و سه مرتبه در قلمرو آن قرآن متذکر است: سوره البلد آیه ۲۰ سوله الهمزه آیه ۸ سوره

الکھف آیه ۱۸).

ناگفته نماند موصدہ - موصد، اصیدہ، اصدہ، نیز وارد شدہ است.

دف: یک مرتبہ در قرآن آورده شدہ (و الانعام خلقھا لکم فیھا دف ء و منافع و منھا تأکلون) با آنکہ در جلد ششم مربوط بہ شیر شرح مفصل دادہ ام باید تکرار کنم ترجمہ آن در قرآن (۵ النحل) گرمی و ضد سردی می باشد و ہرچہ گرم کنندہ باش د ور اینا همانگونہ کہ در جلد ششم ثابت کردہ ام علاوہ بر اشارہ بہ گرمی ناشی از پشم و پوست حیوان بہ کالری زائی و حرارتی کہ شیر و چربی شیر ایجاد می نماید شدہ است ولی دف - دفاء، دفیہ نوعی لباس پشمین یا موئین است و بہ ردائی گفته می شود کہ برای حفاظت از سرما پوشند.

ریش: یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم و ریشا (۲۶ الاعراف) آیہ منحصر بفردی است کہ در قرآن کلمہ ریش را دارد و اشارہ بہ لباس انسانہای اولیہ تا پایان جہان و اشارہ بہ پوشش لازم حیوا و انسان و وجہ مشترکی کہ در ہر دو برای نگہداری بدن دارد.

دقت فرمائید لباس پوشانندہ عورت برای بنی آدم ذکرش مقدم و لباس حافظ بدن کہ عمل فیزیولوژیکی آن همانند عمل در پرندگان می باشد موخر آمدہ و چون معنای اسلاح امر را میدہد معجزہ اش جلوہ بیشتری می نمای زیرا می توان گفت قرآن لباسی را فرماید ک عورت بنی آدم را پوشاند و اسلاح امر وی کند در برابر حوادث محیط و عوامل تحریک کنندہ و چون انسانہای

اولیه از ریشه یا برگ درختان یا پوست حیوانات لباس تهیه می کردند تا پایان جهان که شاید لباسی از الیافی بساختمان موی انسانها یا از تابش شعاعهای مخصوص تهیه شود همه در قلمرو ریش قرار دارند زیرا با پر و بال پرندگان مقایسه شده است و معلوم می گردد لباس بنا بنظر قرآن در آینده از قلمرو انتخاب پارچه و پشم خارج خواهد گردید.

نمیدانم از عهده برآمدم که جنبه اعجاز بودن کلمه ریش را بیاورم یا خیر اگر نتوانستم با تکرار مطالبی آنرا روشن سازم.

در قرآن آن است: صفحه و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم و اخرین من دونهم ۶۸ الانقال» بدینمضمون که ای مومنی هرچه میتوانید و در استطاعت دارید قوه و نیز رو تهیه نمائید و پیاده نظام برای آنکه دشمنان خدا و دشمنان شما و کسانی که آنها را دشمن نمی شناسید همه از شما بترسند (که با کمال معذت قبل از هر چیز باید عرض کنم انتخاب نیرو و پیاده نظام در کشورهای اسلامی تبدیل به احسن! شده و چیزهای دیگری را انتخاب کرده اند تا دیگران را بترسانند).

آیه در زمانی نازل شد که اگر مسلمین شمشیر خوبی یا نیزه و کمان درتسی داشتند به جدیدترین سلاحها مجهز بودند اگر قرآن برای تا پایان جهان نبود باید گفته باشد آنچه می توانید شمشیر یمانی و تیر سه شعبه زیر آبداده و اسبهای اصیل تهیه کنید که مشرکین قریش و یهودیان اطراف مکه و مدینه از شما بترسند اما قرآن برای تا پایان جها است کمله ای بکار می برد (قوه - نیرو) که روزی در نیروی بازو - روزگاری در نیروی باروت - زمانی

در نیوری اتمیک - امروز در نیروی سلاحهای هسته ای و فردا در نیروی... خلاصه می شود و نام دیگری که می برد پیاده نظام است که هرگز از صنف ارتش جهان خارج نخواهد شد.

ریش هم یعنی للباسی که عمل مشابه پر و بال پرندگان دارد هم لباس بشرهای اولیه را شامل میی شود هم بشرهای آخریه را. (در بحار است که ریش همان رداست که تشبیه شده به پرو بال پرنده که بالهایش را می پوشاند همانگونه که رداستها را می پوشاند).

لباس: تصور کنم جز کلمه لباس کلمه دیگری در قرآن که معنای پوشاک بدهد نداشته باشد.

کلمه لباس که اگر بخواهیم آنرا با کلمه ریش مقایسه کنیم باید بگوئیم ریش پوشاکی است که فقط بر قامت جسم می توان پوشاند اما لباس پوشاکی است که بر جسم و جان پوشانه می شود بلکه تعمیم بیشتری دارد و لباس پوشاکی که بر قامت الم امرو عالم خلق هر دو پوشانده می شود هم لباس بنی آدم (۲۶ العراف) داریم هم لباس التقوی (۲۶ الاعراف) هم لباس حریر (۲۳ الحج) مرد لباس زن است و زن لباس مرد (۸۷ البقره) شب لباس آدماین است (۴۷ الفرقان - ۱۰ النبء) و...

بطور کلی در قلمرو کلمه مذکور ۲۳ مرتبه در قرآن آورده شده است که انواع و اقسام پوشیدنیها را شامل می گردد از عالم امر و عالم خلق و تحت عنوان لاس و چگونگی آن باز صحبت خواهیم کرد.

صاحب قاموس کتاب مقدس گوید: لباس متقدمین پنج قسم

بود یعنی پیراهن و عبا و کمر بند و کفش و عمامه، اما پیراهن متقدمین لباسی بود که بدنرا از شانه تا زانوها می پوشانید و آنرا آستینی نبود پس از آن باقتضای زمان بتدریج آنرا بلند کرده آستین را نیز بر آن افزودند و کمر بندی نیز برای آن قرار دادند (سفر داوران ۱۴: ۱۳) و پیراهم مذکور را از کتان یا پشم بموافق میل اشخاص باختلاف انواع می ساختند.

سلاطین زمان سلف را عادت براین بود که لباس وضعی برای میهمان می فرستادند (دوم پادشاهان ۵: ۵ و ۲۲) و چون ترکیب لباسها متفاوت نبود بزودی در کمال سهولت لباس یکی با لباس دیگری عوض می شد (پیدایش ۲۷: ۱۵ و ۱ شمویل ۱۸: ۴ تثنیه ۲۲: ۵ لوقا ۱۵: ۲۲)

لباسها را با جواه نفیسه و طلا و نقره و سجاف زینت می کردند و تمام مردم گوشواره ها در گوش و حلقه ها در بینی و بازو بند در بازو و خلخال در پا میداشتند (۲ شمویل ۱۰ اشعیا ۳: ۶، ۱۶ و ۱۹ و ۲۰) و بسیار جملات دیگر که از بحث ما خارج بود و این چند جمله را که مشابه زیاد دارد از کتابهای مقدس ادیان دیگر ذکر کردم که منظورم معلوم است ذکر معنای لباس و آنچه در قلمرو آن می باشد بوده و مطالب علمی یا غیر علمی آن چشمگیر است.

کور: یزدیها به ظرفی که سفالین و عمامه مانند می باشد کاسه کواره (کاسه همان کاس عربی است) گویند و کواره هم معنای عمامه و دستار میدهد و هم تکویر معنای پوشیدن و کور که در قرآن

آمده بدین مناسبت آوردم که باز در این قسمت بذکر چند معجزه قرآنی پردازم.

یادتان باشد یکی از اولین فضانوردان بفاصله معینی از زمین چون قرار گرفت پیغام داد برداشت شب از روز و جدا شدنشان از یکدیگر بر کره زمین همانند برداشت و جدا کردن پوست گوسفندان سیاه از نعش وی می باشد (با توجه به اینکه زیر وپتس سفید رنگ و رنگ چربیهای موجود را دارد) یعنی گویا شب از زمین سلاخی می شود که قرآن نیز در این مورد همان کلمه سلاخی را با قدمت و سبقت و اهجاز آورده است (و آیه لهم لالیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلومون ۳۷ یس) و اشاره به سلاخی شدن شب از روز می فرماید اما یک چیز است:

همینکه گفتم این فصل نیمکره شمالی گرم است و جنوبی سرد، این معنی را نمی دهد که ناگهان سرما از یک نصف برداشته و جای گرمای نصف دیگر را بگیرد و برعکس، یا اینکه تاریکی و ظلمت که سلاخی می شد درست لبه تاریکی روشنائی تطابق بر یک نصف النهار نماید و همه اینها بخاط تمایل محور کره زمین است یعنی نور خورشید ابتدا قطب شمال را جاروب کرده همینطور که زمین میچرخد زمان بعد بر نقطه غربی آن نمیتابد بلکه جنوبی غربی آنرا جاروب می نماید و همینطور سرما و گرما تا آخر یعنی اگر شما بخواهید طنابی یا شالی را بدور کره ای پیچید می بیند مرتب آن شال هم رو بغرب پیچیده می شود هم بطرف جنوب و پائین و آیا در زمان نزول قرآن و دوران عمامه پیچی که هیچکس یکنواخت بدور سر نمیچید چه کلمه ای بهتر از «کور» و عمامه پیچی

می توان آورد که قرآن فرماید (یکوراللیل علی النار و یکور النهار علی الیل..... ۵ الزمر).

ناگفته نماند که به عمامه، مکوره، مکوره، مکواره هم گویند.

ستبرق: معرب استبرگ فارسی است و به دیبای کلفت یا دیبای به زرد دوخته شده یا جامه: سطر حریر یا اطلس گویند و تاج العروس گوید کلمه سریانی است و نیز به درخت کائوچو و دیبائی که در دو ران هخامنشی از گیاه آن درخت درست می کردند گفته می شود^(۱) و (و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق - ۲۱ الانسان)

سندس: کلمه یونانی است دیبائی رقیق و گرانبها و بنابرقولی تنگ و بنابرقولی بر خلاف استبرق که دیبای سطر است نازک و پارچه لطیف و نیز گفته اند از پارچه پنبه لطیف. (۲۱ الانسان آیه فوق الذکر)

حریر: پارچه از ابریشم طبیعی را گویند که اگر ساده و بدون نقش بده در فارسی آنرا پرند و اگر نگارین و منقش بود پرنیان گفته می شود و در قدیم نامه پادشاهان و معشوق و عاشق بر حریر می نوشتند (و لباسهم فیها حریر - ۲۳ الحج و ۳۳ الفاطر).

رفرف: بساط گرانمایه - جامعه های سبز که از آن پرده هائی سازند که رو پرده ای دارند جامه های سبز، فرش گستردنی، دامنه های خرگاه، خیمه، کناره فرشها که زیاد آید، روشن، روزن، باجه، بالش (متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان - ۷۶ الرحمن).

عبرقی: از جمله معنایش نوعی گستردنی فاخر و دینابی نگارین می باشد. (۶۷ الرحمن)

از انواع البسه و پارچه هائی که توانستم از کتاب کریم صفحه قران» ترجمه و مختصر شرحش را بیاورم آوردم باشد اگر از قلم افتاده یا اشتباهی هست مرا آگاه کنند.

فرهنگ البسه

اتب: مثبته: از یک قطعه پارچه بخصوص راه راه درست میشده از وسط شکاف داده سر را در آن میکردند آستین ندارد جلو سینه باز نیست. در مورد لباس کوتاه که تا نیمه ساق برسد یا نوعی شلوار بدون پاچه و پیاهن بدون آستین نیز کلمه اتب آورده می شود (هر جامه که کوتاه باشد و تا نصف ساق رسد، شلوار بدون پاچه، تنکه، پیراهن بدون آستین، سینه بند زنان، همه اتب گفته شده است)

ازر: ازار- ایزار: ازار بهر پوشاکی گفته می شود اما در زمان نبی گرامی به روپوشهائی که اغلب از عمان می آوردند ازار می گفتند و از آن حضرت زمان رحلت یک از ارعمانی باقیمانده بود. ازار به پارچه ای که زنان بسر انداخته تا پیشانی آورده نواری بر آن افکنده و بقیه اش اطراف بدن تا حوالی زمنی میرسیده و تمام لباسها را می پوشانیده و در زمان نبی گرامی هم زنها آنرا بسر می کردند که در داستان رقاعه آنرا آوردم. ازار و ملحفه و جلباب و حیره و لیسیا در نواحی مختلف به چادر یا روپوشی که لباسهای دیگر را پوشاند گفته اند.

ازار به نوعی شلوار نیز گفته می شد و وارد شده که نبی گرامی مومنان را هنگام زیارت از پوشیدن شلوار (سراویل) منع و دستور پوشیدن ازار را داده اند که شاید همان لنگ بوده مگر در زمان ضرورت (من لم یجد ازارا فلیلبس سراویل).

زمانی که نبی گرامی بشارت فتح ایران را به مومنان دادند از جمله معجزات حضرت تذکر دادن ایشا است به اینکه: قلمرو ملک ایران را خواهید گشود و در آنجا بناهای بزرگی خواهید دید که حمام نامیده می شود زنهار کسی در آنجا بی ازار داخل نشود (آنهاستفتح علیکم ارض العجم و ستجدون فیها بیوتا یقال لها الحمامات فلایدخلها الرجال الا بازار).

(آیا می توان گفت ازار برای مرد همان پوشاندن عورت است و چون زن بطور کلی پوشانده باید بود به آنچه تمام بدشن را می پوشاند باید ازار گفت).

ازر: بضم اول بند تنبان و جای بستن ازار نیز گفته شود.

مئزر- مئزره - مئزار: همان زیر شلواری کوتاه است. لنگ - رداء، نوعی کلاه روپوش نیز گفته شده است.

بجاد: لباس مخططی است که اعراب بدوی می پوشند و پدر نبی گرامی مرد دو بجا ده گفته می شده اند - گلیم مخطط، کساء مخطط، چادر منقش و نام این عثمان از بنا کنندگان مسجد ضرار نیز می باشد.

برد: برده: قطعه پارچه پشمی دراز و ضخیمی که روزها برای پوشاندن بدن و غالبا شبها بجای جامه خواب بکار می رود به رنگهای قهوه ای یا خاکستری که در قدیم مخطط بوده است

و درباره برد نبی گرامی قبلاً بحث شد. کشور یمن بهر تنی بافنده برد بوده است قماشی که از پشم شتر بافند، گلیم سیاه چهار گوش که عرب بخود پیچد.

برقع - برقوق: اوائل به پارچه ای با لکه های الوان نقش شده گفته می شده و سپس به پارچه ای که چهره را از نقطه مبداء بینی می پوشاند و از اطراف و روی پیشانی به سر بند متصل می گردید و در برخی نواحی به چادر بزرگ نیز گفته می شود - پرده - روپوش شب و بنظر علامه دهخدا برقع تمام صورا را می پوشاند بر خلاف خمار.

بریم: بندی است که از دو رشته سرخ و سفید به م تابیده شده و زنان آنرا بعنوان کمر بند بکار می برند ممکن است جنس چرمی نیز داشته باشد هنوز هم بدویان آنرا می بندند و معتقدند که نبی گرامی نیز چنین کمربندی را می بسته اند. معانی صبح، رشته تابیده ریسمان مزین بجواهر، لباسی که ابریشم و کتان در آن بکار رفته حمایل از مهره ها و چشم زخم بندها نیز دارد.

برنس - برنوس: به شبکلاه، عرقچین، رداء و لباسی که بر روی بقیه لباسها می پوشیدند ولی در زمان قدیم به شبکلاه و عرقچین گفته می شد. جامه ای که از پشم سیاه بافند و نادر سفید هم باش و آن لباس ترسیان است. جبه ای که تمامی بدن و لباس را پوشاند. جامه ای ک کلاه بر سر آن باشد مانند بارانی کلاه دراز کشیشان، کلاه دراز درویشان، کلاه درازی که در صدر اسلام به سر می گذاردند.

تبان: تحریف شده همان تبان فارسی است و به شلوار کوتاه (شورت‌های کوچک) گفته می‌شود و یکی که از عمار یاسر مطالبی دارد اشاره باینکه روزی در نماز بود در حالیکه تبان داشت اشاره می‌نماید. شلوار کشتی بان، شلوار کشتی گیر.

ثوب: در قدیم به مطلق لباس گفته می‌شد و امروز در برخی نواحی به البسه مختلفه ای ثوب گویند.

جبه: جبه برای سفر و حضر دو تا بوده است و آنکه برای سفر بوده جبه پشمی در جنگ مقدس می‌باشد و شرح آنرا دادم که نبی گرامی در بر کرده بودند و آستین‌های تنگی داشت و امروز در برخی کشورهای عربی نمی‌پوشند و در نواحی دیگر آنرا باشکال و انواع در آورده اند و اغلب در مردان آنرا کوتاه کرده بر پیراهن می‌پوشند و زنان نوع بلند آنرا دارند در صدر اسلام همه دامن بلند داشته است و آستین نسبتاً کوتاه و تنگ. پیراهن، لباس بلند بی آستین که بر لباسها پوشند - جامه پیش ناشکافته نیز گویند.

جلباب: چادر بزرگ است که زنان برای بیرون رفتن از خانه بسر می‌کردند و در زمان قدیم به پیراهن گشادی که زنان زیر ملحف می‌پوشیدند و امروز به البسه گوناگون و از جمله ژاکتی از پارچه خشن با آستینهای تنگ و کلاهک نفوذناپذیر برای پوشاندن سر نیز گفته می‌شود.

جورب: زمانی که زمین مسجد الحرام آنقدر گرم بود که طواف کعبه پاها را آزرده می‌ساخت مسلمانان پارچه ای بدور پای خود می‌پچیدند که جورب نامیده می‌شد.

مجول: پیراهنی است که زنان کوتاه قد می پوشیدند و در ع پیراهن زنان بلند قد می باشد.

حبره: روپوش راه راه فراخی که در یمن درست می کردند و چندان تفاوتی با برد نداشت.

احرام: حریم: تکه پارچه ای است که زمان زیارت مکه بکار م برند بمعنی نوعی کلاه نیز هست.

خرقه: لباس یا ردای خشنی است که صوفیان به تن کنند.

خف: کفشی است که پشت پا را هم می گرفته و پوتین مانند است و نبی گرامی مومنان را از پوشدین زمان زیارت منع فرموده و تنها وقتی به پا کردنش را اجازه فرموده اند که شخص نتواند نعلین تهیه کند.

خف: تخفیفه لباس نازک و لباسی که در خلوت پوشند و خلوت به معنای اطاق کوچک حجره چادری که در آن ساکن شوند و در گوشه ای از باغ زده شود و بمعنای مجامعت نیز آمده است.

خفتان - قنطان: آستین کوتاه تا آرنج دارد و درازی تا نیمه ساق و گاهی از سر زانو می گذرد برنگهای مختلف.

خفیه: ردای بزرگی که تمام بدن را می پوشاند و بمعنای پوشاندن نیز هست.

خمر: بضم خاء کمربندی مخفی را گویند و قفل خمر به معنای پوشاندن و پنهان کردن است.

خمار: نوعی حجاب زنان است که قسمت جلو گردن چانه و دهان را می پوشاند و روی فرق سر بهم متصل می گردد.

خمیصه: لباس سیاه چهار گوش مزین دو حاشیه مختلف اللون که از نب گرامی وتای آن شرح داده شد.

درع: پیراهن بلند زن (پیراهنی که زنان بلند قامت می پوشیدند).

دراعه: که در قدیم از پشم درست می کردند و جلو آن تا محاذات قلب باز و مزی به تکمه و جا تکمه بوده است.

مدرع: مدرعه: همان لباس پشمی خشنی است که غلامان و خرده پایان به تن می کردند و در سراج الملوک طرطوشی است که شخصی پوشانده از شمله و یک مدرعه پشمی نزد خلیفه معاویه می رود او را سرزنش می کنند که چرا بدین ترتیب رعایت ادب را نکرده است.

ما وقتی رفتار نبی گرامی را در برابر غلامان و خرده پایان می خوانیم و چون در کابای معتبر مطالعه می نمائیم بدین مضمون که مردی ژنده پوشش دید جامعه خود را جمع کرد و اندکی از آن فقیر فاصله گرفت و موجبات خشم و ناراحتی نبی گرامی را فراهم آورد که در نتیجه حضرت جملاتی در این باره فرمودند که در جای خود بحث خواهد شد چه شد دربار پرزرق و برق معاویه آماده پذیرائی کسانی که اگر نزد پیامبر م رفتند استقبال می شدند نبود. ما وقتی می خوانیم که هزاران سال قبل از اسلام هم فرعونونی که ادعای الوهیت داشته به ژنده پوشی حضرت

موسی و حضرت هارون ایرادی نمی کند و وردشان را بکاخ خدائی توهینی ندانسته فقط در مقام مقایسه خود با آن دو تن علیهما سلام برمیاید تعجب می کنم در زمانی که هنز سخنان نبی گرامی در گوش بعضی ها طنی نانداز بود چه می شد و چه شد که معاونین ها مدرع پوشی را ب ادب خطاب کردن دکه در شأن دربارشان لباسی نپوشیده است اسلام همانند آنچه بعد از قرنهای اولیاء امور جهان دور هم نشستند و آزادانه انتخابش را باختیار بشر گذاشتند در ۱۵ قرن قبل همان را انجام داد و با شرایطی اختیار لباس مسکن، شغل، همسر را به بشر انتخاب کننده صاحب اراده واگذاشت اما آنچنان بلافاصله س از نبی گرامی به اسلا تاختند و هر کس بنحوی انرا آزرده و متأثر ساخت که می بنیم پس از مدت کوتاه اسلام برازنده زنده بصورت جسد نیمه جانی در آمد و پیروانش در لباس اسلام جغرافیائی شناخته شدند نه اقتصاد اسلام رعایت شد نه اجتماع نه سیاست نه هیچ و هیچ. بجای صفحه ان اکرمکم عندالله اتقیکم» هر عربی بر غیر عرب برتری داده می شد و بعوض علی بن ابیطالب که گرسنه بسر می برد که نکند در یمامه کسی از پیروانش گرسنه به بستر رود قصرهای الخضراء و الحمراء و البیضاء از خون دل مردم ساخته می شد تا خلفه پیامبر در آنها بتواند با یکی از حرمسرایانش در وسعت و گشادگی دل خواسته روزی را بسر برد و چه قتل نفسها که باشارتی نکردند و چه گروه گروه ذریه رسولخدا را که بانواع وسائل که همان وسائل از طرفی موجبات تفریح و سرگرمی درباریان هم بود پس از شکنجه ها و اندازها نکشتند و چه عیش و نوشها که نکردند و چه اختلاف طبقاتی که بوجود

نیاوردند و چه ریا و ظاهر سازیها که نمودند و در برابر چه اسلام محکم ریشه داری که انیش دوستان و در رأس دوستان و پیروان انیش رئیس قوم بنام خلیفه و جانشین پیامبر و چه اسلام محکم و ریشه داری که انیش ددوستان و بقیه جهان دشمنان و باز بر پای و جای بمحکمی ایستاده و فریاد صفحه لیظهر» علی الدین کله از هر کدام از احکام و مقرراتش بلند.

دلق: به کسر دال که به فتحه نیز بیان شده است فارسی است و لباس فقیران و درویشان و داعیه دارانی چون قضات و علماء می باشد لباسی فراخ و جلو بسته که مدخل آن بر روی شانه قرار دارد.

ذیل: دامن رداء و قباء را گویند.

زنار: کمربندی است که امروز فقط آنرا منسوب به مسیحیان میدانند.

سبچه - سبیح - سبیحه: کساء سیاه را گویند و نیز به معنای بقیره آمده است که پیراهن خواب باشد.

سروال - سرووال سروال همان گرافته شده از شلوار فارسی است و در اوائل اسلام استعمال می شده است و زن و مرد آنرا می پوشیده اند و نبی گرامی در زیارت مکه پوشیدن آنرا ممنوع و ازار را تجویز فرموده اند.

شد: پارچه ای که سر را در آن پیچند عمامه، شال، گردن، (شاید شده ای ه در موکب های عزاداری درست کنند و ب آن شالها به بندند از همین باشد).

شودر: همان چادر فارسی است (جاذر)

شمله - مشمله: همان برده است که حاشیه دوزی ندارد

و نیز گویند کسئی است غیر از قطیفه در زمان نبی گرامی معمول بوده است و حضرت آنرا داشه اند که خواهم گفت.

صقاع - صوقعه: پارچه ای که زنان زیر خمار بر روی موهای عطر و روغن زده می بستند که خمار روغنی نشود.

عباءه - عبا - عبایه: روپوش کوتاه جلو باز بدون آستینی است که سوراخهائی در آن تعبیه شده که دستها را از آن می گذرانند و پوشاک عمومی بدونیان است که تقریبا در همه اوقات از آن استفاده می نایند و زنان بدوی هم می پوشند ولی ضخیم و کوتاه است در قدیم اغلب نقاط رنگ آنرا متلف انتخاب می کردند و جنس آن نیز از پشم و کروک شتر و بز بوده است.

اما عبا در کتاب مقدس (متی ۲۱: ۸ و ۵ و ۴۰) عبارت از لباس مستطیلی بود که از قماش ساخته طولش از ۶ تا ۹ قدم و عرضش ۶ قدم بوده بدور خود می پیچیدد و گاهی از اوقات بدوش و گاهی در زیر بغل می گرفتند (خروج ۱۲: ۲۴ دوم پادشهان ۴: ۳۹ لوقا ۶: ۳۸) و شب نیز آنرا برای روپوش خود استعمال می کردند (خروج ۲۲: ۲۶ و ۲۷ تثیه ۲۴: ۱۳ ایوب ۲۲: ۶ و ۲۴: ۷)... اما لباس زنان با مردان چندان تفاوتی نداشت مگر اینکه لباس خارجی را که مردان عبا و زنان مادر گویند قدری فراخ می گرفتند (مرقس ۱۴: ۵۱) و در اواخر این روبند یا دهان بند را بر آن افزودند (پیدایش ۲۴: ۶۵) [\(۱\)](#)

معجز: پوششی که سراپای زن را می پوشاند.

عصبه - عصابه: با فتح اول به عمامه و عصا به نیز به پرچم گویند و نیز پارچه ابریشمی سیاه و چهارگوشی که حاشیه زرد و قرمز دارد و بطور مورب تا کرده در پشت سر می بندند و یک گره می زنند.

عصا خمار و حجاب زنان است که مشبک می باشد و بدویان روی شانه اندازند.

عقال: بفتح اول بندی از پشم شتر است که بجای عمامه دور سرپوشی که کوفیه گویند بسته می شود.

علقه: بکسر اول پیراهن ساده و گاه بدون آستین است که پسر بچه های بدویان آنرا منحصرأ می پوشن.

عمامه: به کس اول درست است و به عرقچین یا قطعه پارچه ای که بدورش پیچند گفته می شود و کاملش را عمه (بر وزن قصه) نیز گویند معمولاً سفید رنگ و از جنس موسلین و گاه سیاه و زمانی با خطوط طلائی و شال کشمیر و پشم سفید بوده است و عمامه نبی گرامی السحاب نامیده می شد که به حضرت عل بخشیدند.

اروپائیان تصور می کنند اعتبار فقاقت به نسبت بزرگی عمامه می باشد در صورتیکه چنین نیست و اگر بنا بر نوشته پرفرسور ر. پ. آ. دزی که قبلاً معرفی شد فقهای اسپانیا چین معمول میداشتند در جای دیگر بویژه در بین فقهای شیعه بزرگی و کوچکی عمامه فقط به سلیقه مربوط است و چه بسا هم اکنون در یکی از دهات یزد عمامه برگ مرسوم است و همه بیسواد و نبی گرامی اسلام و حضرت علی و ائمه اطهار گاهی دستمال بسر می بستند گاهی

عمامه که بمردم برسانند عینک سواد نمی آورد و این حرفها بین مسلمانان نباشد.

آویزان کردن یک سر پارچه عمامه رسمی بسیار قدیم است که هنوز در این ایام وجود دارد و آن را عذبه یا ذابوه نامند (تحت الحنک اصطلاح فعلی رعایت استحباب در هنگام نماز).

سادات که امروز عمامه سیاه یا سبز دارند در قدیم فقط به عمامه خود نوار سبز رنگی می آویختند و این رسم تا این اواخر در ایران که تعویض کلاه پی آمد در برخی نقاط بچشم می خورد که بعضی از سادات نوار کوچکی از پارچه سبز بکلاه خود میزدند.

عمامه برای گذاردن بسیاری از ابزار و آلاتی که باید طرف همراه داشته باشد نیز بود مثل پول و انگشتری که باید بجای امضاء بعنوان مهر به کاغذ زده شود و دعاها و حرزها و گاهی نزد برخی شیعیان تربت و آنچه باید در نماز بر آن سجده نماید و حتی نزد برخی قلمدان کوچک ظریف که در آن قیچی و کارد و... وجود داشت و نیز گروهی که تصمیم بفتح یا مرگ می گرفتند عمامه ای بگردن اسبها میآویختند و در برخی کشورها ک که بر قبر مرد نقش عمامه وزن نقش پوشش زانه می کشیدند چنانچه هم اکنون در بسیاری از نقاط ایران قبر مردها را به آجری که یک ضلعش پیداست و زنان یک زاویه اش مشخص می سازند.

غفاره: به کسر اول در قدیم به پارچه ای که زیر چادر زنانه بسر میانداختند تا روغن غطها به چادر نرسد گفته می شد و بعدها عرقچین را نیز غفاره می گفتند.

فروج: به فتح اول تشدید دوم: قبائی است که در

عقب چاکدار باشد.

فوطه: پارچه ای هوله مانند که بسر میتوان بست به کمر بجای لنگ به پشت انداخت که آفتاب زدگی پیش نیاید.

قبع: بضم اول عرقچین است.

قبقاب: کفش چوبی که در خانه یا حمام بیا می کنند.

قبا: که جریان قبا بخشیدن به مخرمه را بوسیله نبی گرایم آوردیم. لباس مدانه است که روی لباسها پوشند و ایرانیان می پوشیدند و بزیر نعل بطور مروب بسته می شد بعد تغییراتی دادند و از جلو تکمه می خورد. لباس درازی است که گاهی آسترش را از پوست کنند. از قرا معلوم روزگاری اعراب، تاتار، ایرانیان، جدا از یکدیگر به قبای خود شکل دادند و از اینرو در کتابا نام قبا یا ذکر نام ملتش همراه است. مردم رعایت نظافت این لباس را زیاد می کنند و چند دست از آنها داشتند و بسیاری بودند که هر روز یکی از آنها را می پوشیدند.

مقرونه: چارقدی که زنان بدوی بسر می ککنند اغلب دختران قرمز رنگ و سالمندان سیاه

قلنسوه: کلاه ساده بی لبه عرقچین مانند.

مقنعه - قناع - مقنع: قطعه پارچه ای (چارقد) که زن و مرد بسر می بندند و برخی آنها با عصبه و کوفیه یکی گرفته اند که از موضوع عصبه نبی گرامی اشاره ای شد و قناع و سعتش بیشتر از مقنع است و نیز هر سه را به حجاب چهره هم گویند که زنان بکار میبرند و از بالا زیر چادر میکردند و از جلوتا حوالی شکم آویزان بود و نازک که مانع دید خارج نگردد.

کساء: به کسر اول بمعنای لباس است و از کساء بمعنای پوشاندن یا لباس پوشاندن می باشد مشتق شده و به پوشش نیمکت، صندلی، رختخواب که بدون درز باشد گفته می شود. کساء تقریباً همان ردای فقرا را نیز گویند که بدن خود را در آن می پیچند.

کف - کفوق: دستکش را گویند.

مکور، مکوره، مکواره: عمامه را گویند.

کوفیه: چارقد مربع شکلی است که برنگهای مختلف راه را که ریشه ها دارد و با آن منگوله ها بافته اند از جنس نخ یا نخ و ابریشم یا ابریشم زربفت که هم اکنون بین دهاتی ها و بدوی ها معمول است.

لباس: البسه: که بمعنای پوشاک است و در مصر بمعنای خاص زیر شلوار نیز گفته می شود.

اختلاف کلمه لباس با کلمات دیگری که آنها هم عمومیت داشتند و بجای پوشاک بکار میرفتند اینکه لباس به پوشاکی که وارد عالم امر نیز می گردد اطلاق شده است و حتی گایانگوس در سفرنامه خود پس از آنکه همه جا کلمه ثوب را درباره پوشاک اهالی شیراز بکار می برد به طایفه کثیری از اهالی شیراز کو پوشاک فتوت داشتند و منسوب به حضرت علی بودند اشاره می نماید (وله طائقد کثیره م ن التلامیذ و لهم فی الغتوه سند یتصل الی امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه اسلام و لباسها عندهم....) (۱) و نیز پروردگار مرد زن را لباس یکیدگر و شب را لباس همگان و پوشاندن حق را با باطل به کمله لباس آورده است.

لشام: کسیکه گناهکار است و نمی خواهد دیگری او را بشناسد تا انتقامجویی کند پارچه ای که خود را به آن میپوشاند لشام گویند.

لحاف: به کسر اول روپوش بلند و کشاد زنانه یا چادر است.

ملحفه - ملحف: روپوش مردانه است و از نبی گرامی ملحفه ای بجای ماند که شرح دادم و گیانگوس زنان شراز را که در حجاب (ملحه فکار برده) و برقع بوده اند شرح میدهد زیرا در زمان قدیم ملحفه به روپوش مردانه می گفتند و پس از آن به چادر و روپوش زنانه نیز گفته می شد.

ملفه: به کسر اول و تشدید فاء، روسری است که خمار و چادر از روغن سر متأثر نشود.

مرط: در قدیم به مرط سیاهی که همان کساء باشد و نبی گرامی می پوشیدند اشاره شده و نیز به نوعی شلوار گفته اند.

مسح: به کسر اول لباس ساده ای که در عزا می پوشیدند یا لباس فاخر برای روفتن نزد امیران.

ممطر: ممطر - ممطره: به کسر و فتح اول لباس بارانی است.

ملطوه: روپوش فراخی است که روی لباسها می پوشند.

موزح: همان فارسی موزه و نوعی پوتین می باشد.

مندیل: دستمال است و نبی گرامی آنرا برای خشک کردن صورت بکار می بردند (مندیل یمسح به وجهه) و نیز به مندیل حضرت

علی که بر میخی آنویزان بود و دست و صورت خود را به آن خشک می نمودند اشاره کرده حتی گفتم برای غذا خوردن پس از شستن دستو صورت حتی آنها راه دستمال نمیزند. مندیل بمنای عمامه، بقچه پیش بند، کمر بند نیز آمده است.

نطاق: به کسر اول: نوعی لباس زنانه است و در تاریخ آمده هنگام مسافرت نبی گرامی با ابابکر آذوقه در کیسه کردند و اسماء دختر ابابکر خواست در کیسه را ببندد از نطاق خود قطعه ای جدا کرد و آنرا بست و از اینرو وی را ذات النطاق گفتند.

نعل: همان سندل است که نبی گرامی هم داشتند از پوست خام شتر ساخته می شد بوسیله دو بند یکی از رو وسط پا دیگری از وسط انگشت بزرگ و انگشت دوم می گذشت و از جمله اشیاء گرانبها است که از نبی گرامی نزد مسلمانان بجای مانده بود و سرگذشت جالبی دارد و هر روز بدست کشور فاتحی افتاد تا بالاخره در سال ۸۴۳ هجری معلوم گردید که آنرا قطعه قطعه کرده هر کس قطعه ای را دارد.

نقاب: نوعی پرده که در برابر دو چشم سوراخ می باشد و هرچه بطروف پائین می آید عرضش کم می گردد.

نقیه: پوزبندی که چانه و دهان زنان را می گیرد.

نمره: به کسر اول نوعی برد است که از جمله عکاشه بن محسن الاسدی یک از اصحاب نبی گرامی به تن مکرد و نیز آنرا بر وزن فرحه گویند همان شمله است که خطوط سفید و سیاه دارد.

همیان: کمربندی کیسه دار که پول خود در آن پنهان کنند.

وقایه: نوعی طاقیه است و به مقنعه نیز معنی گردیده است.

پیدایش لباس

حدس نزدیک به یقین اینکه پایه گذاری لباس برای پوشیدن و حراست از بدن در برابر عوامل محیطی بوده تا از سرما و گرما و آزار و گزند هائی که متوجه انسان عریان می گردد در امان بوده باشد اما شکی نیست که جنبه تزئینی لباس هم حتی از زمانهای قبل از تاریخ از نظر بدور نبوده است.

آنچه را هم اکنون گفتم نظریه ای است که در معتبرترین کتابها و حتی در انسکلو پدیاها منعکس گردیده و من هم انتخابی از آنها کردم و نوشتم. (۱)

قرآن همانند مسائل دیگر بعنوان مساعدت به قملرو علمی بشر روشنگر زمانی است که دست توانای علمی بشر از دامنش کوتاه است و مثلاً همین موضوع پیدایش لباس که نه فسیلی از آنها مانده و نه آثاری بر جای نهاده است روشنگری می نماید و به پیدایش لباس هم جنبه معنویتی را که در خور شأن انسان است نسبت می دهد و هم به صلاح امر جسمش میانیدشد.

همانگونه که قبلاً بیان شد آدمی هم بر فطرت پرستش و هم بر خصیصه عصیان آفریده شده است و همانگونه که قرآن متذکر است دورانی از زمین سپری شد که اثری از انسان نبود و موجودی بنام انسان مشاهده نمی شد (اولاً یدک الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا - سوره الکهف) و بعد دورانی از زمین سپری گردید

انسانهایی بودند اما در تاریکی تاریخی و لذا قابل ذکر نبودند (هل اتی علی الانسان حین من الهدر لم یکن شیئا مذکورا، سوره انسان) علی الانسان حین من الهدر لم یکن شیئا سوره الکهف) و بعد دورانی از زمین سپری گردید انسانهایی بودند اما در تاریکی تاریخی و لذا قابل ذکر نبودند (هل اتی علی الانسان حین من الهدر لم یکن شیئا مذکورا - سوره انس) لذا بنشر قرآن تاکنون کره زمین در برابر انسانها سه حالت داشته است دورانی خالی از انسان بوده - دورانی انسانهایی بصورت انسان و غیر قابل ذکر و بدون تاریخ داشته و چون انسان قدم بپیمدان تاریخ گذاشت یعنی در آنزمان که استعداد یافت تا روحانیت و رهبری داشته باشد اولین پیامبر بر او فرستاده شد در اینجا است که انسان رشید می شود انسان رشد فکری و آغاز می کند دیگر رهبر آسمانی دارد و از پدر شاهی و مادر شاهی و جنگل و غار نجات یافته ساختمان اولین خانه را پروردگارش باو تبریک می گوید (ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکاً ۹۶ آل عمران) دیگر رهبرش دستورات خود را برای انسانهای تازه استعداد یافته عملاً تشریح کرده روشن می سازد (فبذت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة ۲۲ الاعراف). (۱)

انسان متوجه می شود ناحیه حیائیه ای دارد باید شرمگامیش را بپوشاند و نمونه آن هم اکنون نزد بومیانی که همانند انسانهای اولیه زندگی می کنند دیده می شود که پس و پیش خود را می پوشانند و مهمتر آنکه می بینیم در نقاطی که آب و هوای معتدل آزمایشگاهی دائمی چهار فصلی دار (همانند جزائر قناری و...) با آنکه انسانها نه از سرما صدمه می بینند و نه از گرما به آزاری می رسند باز هم پوشیده اند آری انسان هرچه عریان تر شود در برابر جنس

مخالف خود شارژ می شود ابتدا ساقش لخت می شود دیگر ساق دیدن بی ارزش است بعد ران و بالخره سر و سینه و... اگر همانند حیوانات عورتش و شرمگاهش نیز نمایان گردد این خطر پیش می آید که آدمی نیز بطرف تعیین مرز جنسی پیش رود و برای خودش زمان فحلی و نریقه شدن و بوجنود آورد و اگر میمون را می بینیم که سالیانه مدام فحل است و عورتش عریان و باز فصلی نشده و همانند قوچ و گاو آبناهی یا چون ببر و پلنگ و گربه اسفندی نگشته هیچگونه رخصت علمی که بتوان میمون را با انسان مقایسه کرد در دست نیست زیرا پایه و اساس زندگی که بر انعکاسهای شرطی و غیر شرطی است در انسان آنقدر با سایر موجودات تفاوت فاجش قرآن در ۱۵ قرن قبل اشاره فرموده است (خلق لانسان علمه البیان) و اگر می گویند انسان روشنگر مطالب است و با نطقی که می کند دلش نیز گواه بر صحت و سقم آن می باشد باید این مطلب را نیز افزود و توجه داشت که این مطلب را من بعنوان نظریه عملی محفوظ بقصد بزرگترین دلیل رد بر نظریه داروین در قسمت از نسل میمون بودن انسان ذکر می نمایم زیرا خلق الانسان علمه البیان تنها نطق روشنگر او نیست بلکه ه علمی هم معلم دارد هم معلم و اگر انسانی بیانی داشت اهمیت طرف مقابلهش بیشتر است که متعلم بیان است و باز هم انسانی است وابسته به بیان. انسانی تابع انعکاسهای شرطی و غیر شرطی است همانند سایر حیوانات اما با این تفاوت که بیان در هیچیک حیوانات تاثر آور نیست و اگر صدها مرتبه بگوش میمون نام ترشی ببریم و لو اینکه به زبان خودش هم باشد بزاقش ترشح نمی کند و در صورتیکه داستان

سکسی ترین آمیزشها را برایش دیکته کنیم فحل و مضطرب نمی شود و این تنها انسان است که نزدیک به نصف انعکسهای غیر شرطی و شرطی زندگی اشتهای تابع بیان اوست و چه اختلافی شدیدتر از این که انسان را در رده دیگری بدون میمون وارد سازد. بهر صورت در عمل هم می بینیم بسیاری از متخصصین بیماریهای زنان و زایمان و مجاری که بیشتر با عورتها سروکار دارند در مقام مقایسه و سنجش با سایر متخصصین بسهولت حرفهای اجتماع ناپسند مربوط به سکس را میزنند و اگر در یک مجموعه ای همه را بحاسب آوریم چنین نظر قطعی است و وبدون شک لذتی که باید از آمیزش خود ببرند با در نظر گرفتن ضوابط سنی و شغلی مشابهین هرگز عاید کسانیکه با عروتها سروکار بیشتری دارند نمی گردد و متخصصین زایمان و زنان زودتر از سایرین با ارگانسیم وداع می گویند.

آری قرآن می فرماید حضرت آدم و همسرش معنویت یافتند دیگر جوروحانی زندگی انسان بدشن را به نوای سرو سینه و شرمگاهی و اسافل اعضاء تقسیم می کند و نمی خواهد عروتش نمایان باشد اما نه پارچه ای است و نه مترصد اینکه الیافی می توان از درختها درتس کرد و همانند نوادگان نسل بعد خود را پوشاند لاجرم صفحه یخسفان علیها من ورق الجنة» از آن باغ پر درخت برگهائی برگرفته و خود را می پوشانند و قین است انسان از اول خود را بعنوان بارزندگی به فت انسانیت پوشاند برای پوشاندن ناحیه حیائیه نه بخاطر سرما و گرما همانگونه که اکنون طوایفی لخت در سرما و گرما بسر می برند و عورتشان پوشیده است و یقین است لباس و خوراک انسانها

در اول از جنگلها و رودخانه ها بود و یقین است قرآن از طرف ك آكادمی یا ك شخص دانشمند عالیمقام نوشته نشده و اگر شده بود همانند انسیكلوپدیدهائی كه تحت نظر گروهی از بزرگترین دانشمندان نوشته می شود برای كساین چون من آبشخوری برای اشكال و ایراد داشت و اگر قرآن مورد ایراد مغرضین قرار گرفته است خوشبختانه روز بروز با پیشرفت هرچه بیشتر علم ایراد و اشكال آن رو بگاهش كلی می گذارد آنچنانكه دوست و دشمن هم اکنون خاموش شده اند زیرا مید انند عقربه اشكال و ایراد بصفر نژید كرت شده و شده و شده و خواهد شد.

باز چند كلمه ای زا همان اسیکلوپدی بنویسم:

در لباس تغییراتی در طول تاریخ همراه با دیگر شاخه های فرهنگ روی داد كه ناشی از وضع مفید بودن لباس های آب و هوا، شرایط اقتصادی، تكنولژی، دین، ذائقه عمومی و رسوم ملی بود.

در قسمت های سردسیر مردم نخستین لباسهایی خود را مانند اسكیموهای امروزی از پوست حیوانات می ساختند.

در قسمتهای گرمسیر نخستین لباسهای آنها از قرار معلوم از ساقه های بهم بسته شده و بافته گیاهان ساخته شده بود.

هنرهای بافندگی، رنگرزی، جواهر سازی بصورتی قابل توجه هزاران سال قبلا ز میالد مسیح در مصر ظهور كرد (در جلد ۱۵ مختصری شرح داده ش).

در بین بابلیها، آشوریها، یونانیها و رومی ها كه استیل

لباسهای اجدادی است لباسهای (دامه دار) می پوشیدند.

شلوار پوشیدن در بین بربرهای شمال و ارپای غربی پایه گذاری شد. هنگامیکه امپراطوری روم سقوط کرد (در برخورد و هجوم بربرها) در قرن پنجم و ششم فرهنگ بربری و رمی بهم آمیخت تا آخر و مگر قرآن منکر است که آدمی برای صیانت و درامان بدن از عوامل محیطی و تحریکات ناشی از گرما و سرما هم در انتخاب لباس نقشی داشته است؟ هرگز چنین نیست قرآن انتخاب لباس را در نوع بشر مقم از همه چیز بپاس احترام به شرم و حیای خود دو جهت پوشاندن ناحیه شرمگاهی میداند و سپس او را محق در برگزیدن لباسی میداند که در استفاد و استفاضه از آن عملی را چون پرندگان (فیزیولوژیکمان) درباره خود مرعی داشته است: (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا ییواری سواتکم و ریشا - ۲۶ الاعراف) خدای لباس را نازل فرمود یعنی اشیائی از گیاهان و غیر گیاهان را مبرز قابل استفاده نمودن پائین آورد تا بشر سوات و نواحی حیائیه خود را بپوشاند و نیز پوشاک باشد بر آنها همانگونه که پرو یبال پوشاک پرندگان است و در برابر عوامل محیط نوعی زره و محافظ.

ملاحظه فرمائید هم جنبه تاریخ پوشاندن ناحیه حیائیه مقدم بر پوشاندن سایر اعضاء است و در میان بومیان اولیه که همانند انسانهای نخستین در نواحی مختلف کرفه زمین زندگی می کنند می بینی فقط عورت ها را پوشانده اند و هم جنبه غریزی و بر فطرت اخلاقی بودن انسان را مقدم بر خوسات های غیر اخلاقی که منحصر

به پوشاندن خود از سرما و گرما باشد ذکر فرموده است و چه باید گفت کلام خداست کلام کسی که خلق فرموده و بر اوضاع و احوال مخلوق خود از اولین و آخرین آگاه است و هوالعلیم الخبیر.

اینکه گفتم آثاری از البسه قدیم بدس نیاده نه آنکه قدیم را بتوان رقم حتی ۳ - ۴ هزار سال هم حساب نکرد زیرا انواع و اقسام لباسها یا قطعات پارچه از زمانهای قدیم ۳ - ۴ هزار ساله بدست آمده و از جمله یکی از استادان دانشگاه ها را وارد در پاکستان غربی آثاری بدست آورد که مدلل میداشت ۳ هزار سال قبل از میلاد مسیح یعنی در پنجهزار سال قبل از پنبه برای تهیه لباس استفاده می شده است و پارچه های پنبه ای متداول بوده است. (۱)

هر دکام از اعضاء خانواده لباس (کلاه، کفش - پیراهن، شلوار، دستمال و کراواتو...) تاریخچه پیدایش جدا از هم دارند و متمایزند همین دستملا در زمان رومیها که بزکام دچار می شدند یعنی قبل از میالد معمول بده و گرفتن آب بینی را با دستم نفور می دانستند و حتی می گویند پیدایش جیب بدینطریق صورت گرفت: نه آنکه رومیها یک لباس بلند به تن می کردند که تا زیر زانوهایشان می رسید و یک شال بر شانه چپ انداخته یک سرش را بدور کمر می پیچیدند اما دستمال زکامی را کجا بگذارند ابتدا شیاری ر آن شال دادند و اندک اندک به جیب مبدل گشت. این جریان به بیزانس رسید اهالی بیزانس آنرا جزو تجملات در آوردند و در مجالس رسمی یک صفحه اوراریوم» که دستمالی ظریف بود در چین شانه چپ قرار میدادند و پیدایش جیب طرف چپ و گذاردن پوشت

در آنرا چنین گفته اند.

در قرون وسطی روحانیون دستمال ساده ای با خود داشتند که در مواقع زکام بکار می بردند.

در قرون ۱۶ و ۱۷ که از همه چیز رومیها تقلید می شد دستمالهای رنگارنگ و ظریف را رواج دادند و حاشیه دوزی معمول بود و برخی حاشیه دوزیهای گران قیمت داشتند و کم کم جزو جهیزیه دختران داشتن دستمالهای حاشیه دوزی شد و کم کم جزو تعارفات درجه اول درآمد. دوک دو اسفورزا شاهزاده میلان ۴۰۰ دستمال از نوع مکذور به معشوقه اش داد و هانری چهارم پادشاه فرانسه دودستمال به قیمت ۱۹۰۰ لیره به گابریل دستره داد و در دربار چارلز اول تعارفات بر روی دستمالهایی که دکمه داشت دور میزد و اندک اندک در آلمان نیز داشتند دستمال مرسوم شد و در آنجا بود که فیلسوف معروف آراسم گفت: انسان متمدن باید با دستمال دماغ بگیرد.

دستمالهای تعارفی که گفته شد همه معطر می شد و گاه شیشه های عطر در میانش می گذاشتند و به تعارف می فرستادند اواخر قرن ۱۷ دوختن حرف اول اسم بر دستمال مرسوم شد تا اگر گم شد صاحبش معلوم باشد و مدتی خانم ها گوشه دستمال عطر زده خود را به انگشترشان وصل می گکردند و زمان صبح کردن بادیگری آنرا تکان می دادند تا بوی عطر پخش شود زیرا در آنروزو هماهنگونه که در جلد ۱۳ شرح دادم حمام گرفتن در اروپا منفور یا قدغن بود.

اواسط قرن ۱۸ دستمالهای ساده معمول شد و همزمان با آن

جیبهای مرسوم امروزی متداول گردید و در اثر انقلاب کبیر فرانسه این دو همه جا شایع شد و اگر دستمالی غیر ساده ای بود مناظر جنگی و تاریخی بر آن حک و نقش می کردند و با اختراع ماشین بافندگی در قرن ۱۹ دستمال شیوع و محبوبیتی بیافت و بتدریج دستمالهای ابریشمی مرغوب گردید و در این دوران در بعضی نقاط فرستادن دستمال علامت درخواست ازدواج محسوب می گردید و دیگر دستمال دگرگونی جالبی تا این اواخر که پیدایش دستمال های کغذی است پیدا نکرد و امروز فوق العاده مصرف دستمالهای کاغذی که ارزان است و هر کدام یک مرتبه بکار می رود شایع می باشد و چون در آن برای نظافت اشتراکی نبوده و دو نفر با یک دستمال کاغذی خود را تمیز نمی کنند کاملاً مورد تأیید اسلام و موجه است.

اما در صدر اسلام نیز دستمال معمول بوده و در لغاتی که بکار می رفته کلمه ندیل که شرح دادم بجای همان دستمال می باشد که جانشین حوله بوده و شرحی از مندیل نبی گرامی و مندیل حضرت علی که آنرا به میخ آویزان می کردند دادم و دگرگونی دستمال نیز بحثی نیست که به اسلام واردش کنیم همچنین دگرگونیهای لباسهای دیگر از شلوار - روپوش - پیراهن و... و تنها کراوات و پاپیون است که چون جنبه مذهبی بخود می گیرد و در صورت استفاده و سؤال از حرمت بستن آن بگردن مراجع عالیقدر پاسخ خواهند داد و در بحث از کروات شرح پیدایش آنرا خواهم داد و حرمت یا عدم حرمت آنرا.

حسنو الباسکم و اصلحو رحالکم حتی تکنونوا کانکم شامه فی الناس

نبی گرامی صلی الله علیه و آله و سلم لباس خود را نیک و لوازم مربوط به لباس را صالح کنید چنانکه در میان مردم گل باشید.

احکام لباس از نظر اسلام

«حسوا لباسکم و اصلحوا رحالکم حتی تکونوا کانکم شامه فی اناس» که سخن نبی گرامی است و ترجمه ای که کردم باید چنین باشد: ما لباسی داریم و چیزهایی که معمول و مرسوم است ب هلباس تعبیه یا دوخته شد از دکمه و جای دکمه و جیب و... که آنها را ارحال گویند و نبی گرامی درباره انتخاب خود لباس کلمه حسن یعنی آنچه از لباس سبب می وشد بر حسن و زیبایی پوشنده بیفزاید بکار برده و در مورد برگزیدن رحال و وابستگان به لباس کلمه اصلحوا را بیان فرموده اند که خیلی جالب است زیرا باید رحال به لباس بخورد و در صلاحیت و تناسب لباسی باشد که شایسته است به سخن بیفزاید و مجموعه آنها یعنی مجموعه ای از لباس و متعلقاتش آدمی را آنچنان سازد که فی الناس و در میان مردم شامه باشد و موافق با حس شامه و چه چیزی بهتر و نزدیکتر و سازگارتر از گل برای شامه که من آنرا ذکر کردم و گفتم نبی گرامی اسلام پیروان خود را آنچنان خواسته اند که نه تنها در دین و دانش مرتب رو بکمال روند و دو نیروی نهفته در خویشتن را از قوه بفعل در آورند نیروئی بر رستش و نیروئی که باید بوسیله علم بکمال رود بلکه ظاهر را نیز در کمال می خواهند آنچنانکه در میان مردم گلبی باشد. اصولاً در اسلام تجمل در لباس متسحب بوده و اظهار فقر و بی چیزی کردن در لباس کراهت دارد و بکسی اجازه داده نشده لباس کهنه یا پاره یا کثیف بپوشد تا کسی تصور کند فقر و فاقد بوی روی آورده و از قدر و منزلتش کاسته شود بلکه اینکار را ممنوع داشته اند و حضرت صادق فرمود: ان الله يحب الجمال و التجمل و بیغض البؤس و التباوس (خدای متعال دوست دارد زیبایی و تجمل

را و دشمن دارد فقر و تظاهر بفقر نمودن را و حضرت علی فرمود: ان الله جميل يحب الجمال و يحب ان يرى نعمته على عبده (خدا جمیل است و جمال را دوست دارد و دوست دارد که نعمت خود را به بنده خود ببیند.) و مشابه آن از حضرت صادق است که: هنگامی که خدا بنده اش را به نعمتی انعام فرمود دوست دارد که آن نعمت را بر وی ببیند برای اینکه خدا جمیل است و جمال را دوست دارد و البته باید از حلال باشد.

شکل، رنگ، عطر

در جلد پنجم نشان دادم عامل کشش زنبوران عسل بسوی گلها سه چیز است: شکل گل، رنگ گل، بوی گل.

گفتم اگر چند قطره عسل بر کاغذ آبی رنگی ریخته به زنبورها نشان دهیم بسوی آن هجوم می آورند یا اگر کندوهائی به رنگهای مختلف کناری گذارده یک ملکه و خانواده اش را برای آن چند کندو منظور بداریم مشاهده می شود همه بطرف کندوی آبی رنگ هجوم می آورند یا اگر چند قطعه کاغذ برنگهای مختلف به زنبور نشان دهیم می بینیم بطرف آبی روانه می شوند و پس از رنگ آبی رنگ زرد و در درجه سوم بنفش را انتخاب می نمایند و از رنگ قرمز گریزانند و اگر در همان جلد به علاقه زنبور نسبت ب گلهای قرمز خشخاش اشاره شده از اینجهت است که گل خشخاش رنگ بنفش از خود منعکس می سازد.

بقیه حشرات هر کدام به رنگی علاقمند و حساسند و از رنگی

گریزان مثلاً پروانه برعکس زنبور عسل رنگ قرمز را دوست دارد و پشه از رنگ زرد و مگس از آبی گریزان می باشد.

حیوانات دیگر نیز چین اند، انسان م با آنکه چنین خلق شده که رنگ سبز مسکن و آرامش دهنده و رنگ زرد مسرت بخش برایش باشد اما چون موجود انتخاب کننده ای است همانند کلیه موارد و شئون زندگی که تردید در انتخاب دارد ممکن است همانگونه که مثلاً قمار کردن یا مشروب خوردن را دوست دارد رنگهای زیان او را که جانش و جسمش صدمه میزند انتخاب نماید.

بالا تر بگویم همینکه نامی از مخلوق می بریم باید گفت رنگها آنرا مت.ثر می اسزند حتی جمادات و بارها تکرار کرده ام کائنات همیشه در جلوه گری نشان دادن خالق یکتای خود است دائم ساختمان یکنواخت و یکسان که قطعی است سازنده دست یک استاد است دلائل و براهین خود را در کف اخلاص بما نشان میدهد و از جمله در اینجا.

رنگها بر جمادات بر نباتات بر حشرات بر موجودات و بر همه آنچه انثر گذاشته و آنها را متأثر می سازند که قبلاً درباره رشد نباتات در رنگهای مختلف و متأثر شدن جمادات در رنگها اشاره کرده ام و حتی رشد اسنان و حیوان که اخیراً معلوم شده از راه باصره و رنگها نیز می باشد.

عطر هم چنین است با این اختلاف که اثر آن بر جمادات شناخته نشده و متأثر شدن گیاهان از عطرها و بوهای مختلف یک مسئله تازه ای است که اخیراً با آن متوجه شده اند.

اما در عالم حیوانات مسئله شناخته شده ای بوده و در قسمت مربوط به عطر و ارتباط حس بویائی با اعضاء مخصوصاً اعضای تناسی در همین جلد مختصر بحثی کرده ام و در جلد پنجم درباره زنبور عسل نیز باخسار از توجه زنبوران به انواع عطرهای مورد علاقه مطالبی آورده ام یعنی بقدر کافی این مسئله را روشن ساخته ام که جنبنندگان همه و همه از بوئی خوششان می آید و از بوئی متنفرند. (ناگفته نماند بویائی انسان نمی تواند برای سایرین مشخص نوع بو بوده باشد چنانچه حشرات بهمان اندازه که جلب بوی خوش اسطوخودس یا پونه صحرائی می شوند به بوی بد و زننده گل صلیان علاقه دارند اما شکل: درست است که رنگ و بو و شکل سازند ولی بهمین سادگی هم نیست و ثابن شده حشرات خانواده هیمنوپترها بیشتر جذب گلهای نامنظم می شوند تا گلهای منظم و زنبورهای نر گل ستاره ای شکل دوازده دندانه ای را براسایر گلها ترجیح می دهند. اصولاً حشرات در جائیکه گلهای نامنظم وجود داشته باشد آنرا انتخاب می نمایند و در جائیکه گلهای نامنظم کاسنیو گلهای منظم شمعدانی وجود داشته باشد این مسئله بچشم می خورد.

گلهای بصورت ریز و در حال تجمع بیشتر جلب توجه حشرات می نمایند و خلاصه شکل هر چیزی نیز برای موجود زنده دیگر کاملاً جنبه بی تفاوت نداشته و ندارد و در اینجا مقصودم ذکر این مسئله فیزیکی نبود که هر چیز که حرارتش از ۲۷۳ - کمتر نباشد بر شئیء مجاور خود اثر می گذارد بلکه علاوه تر از این اثر اجباری فیزیکی تأثیر اجباری برای موجوداتی است که قدرت بینائی دارند و در برابر اشکال موجودیت خلقتی آنان متأثر می شود و از جمله شکل برای انسانها

که فوق العاده اهمیت دارد.

از قرار مطلب مورد بحث انتخاب با سه عامل اصلی موجبات نیاز به انتخاب را فراهم می سازد: بوی خوش، رنگ خوش، شکل خوش، از اینرو اهمیت لباس را همین جاست که درک می نمایم زیرا لباس هم برای انتخاب رنگ و هم انتخاب شکل نقش اساسی را دارد و چه بسا انسان متوسط الشکلی که با توجه به البسه خود و حسن سلیقه ای که در تهیه رنگ و دوخت و شکل آن مصروف داشته توانسته خود را در عداد شکل‌های جاذب در آورد و عجیب سخنی در اینجا (مانند سایر موارد) نبی گرامی دارند راستی سخنی بسیار شگفت انگیز مگر ۱۵ قرن پیش هم کسیکه مسئله توحید و روح و جان آدمی را متوجه بوده و آنچه توانسته به نماز و روزه و مخصوصا امر به معروف و نهی منکر اهمیت داده آیا چنین شخصی چگونه و از کجا و از چه زمان تا آنجا به لباس و شکل پیروانش توجه نموده که می فرمایند: لباس را آنچنان نیکو انتخاب کن و رحال لباس (آنچه باو متعلق است از دکمه و...) آنچنان برگزین که در میان مردم چون گل باشی (مردم بخواهند ترا ببینند) نمیدانم آیا توجه فرماید چگونه پیامبر روحانی به حتی رحال و لوازم متعلق به لباس توجه فرمود؟ و باز بیاد شما می اورم آنچه تاکنون آوردم روایاتی چند در مذمت از کثافت و آلودگی و اینکه آنچه نبی گرامی فرمودند تا هر کدام از پیروانشان حتی در شکل ظاهر گل میان مردم باشند (حسنوا لباسکم و اصلحو ارحاکم حتی تکوانو کانکم شامه فی الناس).

کان رسول الله یحث امته علی انلظافه و یا مرهم بها (نبی گرامی پیروان خود را به پاکیزگی فرمان می داد و به آن تشویق

می فرمود.

النظافه من الايمان و الامان فى الجنه (نبی گرامی فرمودند پاکیزگی جزئی از یامان است و ایمان آدمی را به بهشت رهبری می کند.)

الطهر نصف الايمان (حضرت علی فرمود: پاکیزگی نصف ایمان است).

من اتخذ ثوبا فلینظفه (نبی گرام فرمودند: هر کس لباسی که دارد باید همیشه آنرا پاکیزه نگهدارد)

لیس من لباسکم شیء احسن من البیاض فالبسوه (نبی گرامی: از لباسهای شما هیچکدام بهتر از لباسهای سفید نیستند برای پوشیدن آنرا انتخاب کنید).

بسی متوقعم که خوانندگان عزیز کتbahای اولین دانشگاه همشه و همه جا بیاد سر گذشت مربوط به چند گنبد خشت خامی که بارها گفته ام بوده باشند گنبدهایی که هم اکنون نظر معماران بزرگ جهان را بخود جل نموده و یزد فراموش شده ا رزونامه ها شهر جهانی معرفی می نمایند. سرگذشت را باز تکرار می کنم: چند سال قبل اتوبوس هائی از دانشجویان مدرسه عالی آرشیکتک به یزد آمدند و راستی گردش علمی داشتند زیرا بحث علمی آنان بر بحث های دیگرشان برتری داشت آمدند و از جمله گنبدهای هشت ترکی را که چند عدد بود دیدند علت انتخاب عدد هشت را پرسیدند گفته شد به افتخار امام هشتم ساخته شده است پرسیدند آیا یک زمان ساخته شده؟

- آری

- ایا استاد سازنده آنها یکی بوده؟

بسیار سوال خوبی است: سازنده دو تایی آنها استادش یکی بوده زیرا طرازها و انتخاب زوایا و ریزه کاریها در هر دو یکی است و حتی دو شاگرد یکی آنکه بر دست استاد بوده و دیگری... یکی بوده زیرا در هر دو جا تمام روشها یک طریق انتخاب شده و کارها بیک نحوه انجام پذیرفته است.

در سراسر کائنات نیز آنچه را می بینم همه جا ساخته دت یک استاد است: طفل زمان خونسازیش، آهن لازم دارد به او نرسد خاک می خورد که آهن دارد. مرغ زمان تخم گذاری برای سفت شدن تخم کلسیم لازم دارد به او نرسد به کنار دیوارها نوک میزند از گچ و آهک می بلعد و گیاه نیز میخواهد دانه های خود را رنگین سازد گل درست کند، خوشه، میوه و اگر عناصر لازم نرسد رنگ پریده می شود و به بچه آهن نرسد رنگ پریده و کم خون می شو و به مرغ هم کلسیم نرسد تخمش رنگ پریده و شل می شود و از این قبیل مثلها فراوان در کتابهایم خواهید دید که ثابت می کند همه جا ساخته دست یک استاد عالم قادر مدبر است و اگر چنین نبود نسبت به قوانین و احکامی که چرخاننده عالم تکوین و عالم تشریح است ممکن نبود اطمینان حاصل کرد مثلاً اگر یک جا هیدروژن و اکسیژن تولید آب میکرد و جای دیگر تولید زهر یا قوانین سازنده یک جا به خوردن خاک و یک جا به نوک زدن دیوار و دیگر به بلعیدن عناصر از زمین رهبری نمی گردید امکان اطمینان بقوانین وجود نداشت و حتی پیدایش علوم بی معنی بود در اینجا نیز در انتخاب رنگ و شکل و بو نباید متوجه بود همانگونه که حشرات و حیوانات در برابر رنگها کس العملهای مشابه از لحاظ دید خود ندارند اما از لحاظ

قانون کلی سازندگی یکسانی دارند انسان نیز تابع همین قانون و حدت و سازندگی دست یک استاد است یعنی انسان نیز در برابر رنگ، لباس شکل لباس، بوی لباس عکس عملهای متفاوت دارد با این فرق که انسان باید از طریق علم بر دانستنی های خود بیفزاید یا از کسانی که با وجی ارتباط دارند کسب کند و متوجه باشد علم دستخوش تغییر بوده و آنچه حتمی است رسیده های از همان استاد یکتای سازنده است و نبی گرامی در یک بیان بسیار کوتاه ارتباط سه گانه انسان را که باید با لباس به خوبی برقرار باشد یعنی با شکل و رنگ و بو مرتبط باشد بیان فرموده اند: حسنوا با زیبایی و شکل، اصلحو با رنگ و زیباتر شدن، شامه با عطر و رنگ و زیبایی که شامه نتیجه حسنوا و اصلحو و جمع همه چیز (شکل و رنگ و بو) می باشد.

مطلب دوم استحباب اظهار نمودن نعمت است با خوش پوش بودن و کراهت کتمان نعمت با پوشیدن آنچه درزی و ش.ن. شخص نیست و ظاهر آیه در سوره نساء که می فرماید: و یکتمون ما اتاهم الله من فضله و اعتدنا للكافرين عذابا مهينا (و پوشیده و پنهان میدارند آنچه را خداوند از فضل خود بدیشان داده و برای کافران عذابی خوار کننده مهیا کرده ایم) دلیل است بر و خوب اظهار نعمت و حرام بودن کتمان آن، مگر برای ضرورتی و حضرت صادق بعدالله بن زیاد (غیر از آن ملعون معروف است) فرمود: اظهار النعمه احب الی الله من صیانتها فیاک ان تنزیا الا فی احسن زی قومک (اظهار نعمت باریتعالی کردن در نزد خدا محبوب تر است از نگاهداری آن نعمت پس بر حذر باش که لباس پیوشی مگر اینکه در بهترین پوشاک قوم خود باشی) و مستحب است برای کسیکه مردم

گمان فقر بدو می برند غنای خود را ظاهر کند هرچند غنی نباشد و این عمل، عمل دروغ نیست. (۱)

در المنثور از کتاب نوادر الاصل و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی از کتاب اسماء و صفات از اب الاحرص از پدرش نقل کرده که گفت شرفیاب خدمت نبی گرامی شدم در حالیکه لباسهایم کهنه بود حضرت روی بمن کرده فرمودند از مال دنیا چیزی دارای؟ عرض کردم آری، فرمودند از کدام صنف؟ عرض کردم از هر صنفی چیزی دارم شتر دارم گوسفندان و اسب و سایر حیوانات باربر، آرد هم دارم، فرمودند حال که خدا بتو داده تو هم بر خود تنگ مگی و باید اثر نعمت در تودیده شود.....

در کتاب المبین صفحه ۴۳۰ از حضرت علی است که مردی عبا پوشیده بود در حالیکه زیر آن لباسها تمام نبود (مثل روی زیر پیراهنی و تنبان) حضرت بدینمضمون فرمود این درست نیست و باید حتی با لباس درست پوشیدن از آبروی اهل و عیالت هم مراقبت کنی و آیات چندی از قرآن بر او تلاوت فرمود که ذکر نعمت های الهی که بخلائیق عطا فرموده و اثر آنها بر آنها خواسته و انتظار اظهار نعمت نمودن کردن در آنهاست مرد در پاسخ به حضرت عرض کرد چرا خود لباس خشن و طام ناچیز می خورد که پاسیخ فرمود بر پیشوایان عدالت چنین است که با کمترین مردم همدردی کنند

۱- در فصل مورد بحث از جلد اول آئین جاویدان ترجمه احیاء الشریعه آیت الله شیخ محمد خالصی قدس سره استفاده شده است و فقط از کتابهای وسائل الشیعه و مکارم الاخلاق و اگر از کتاب دیگری بود مأخذ ذکر میشود.

فی احتجاج امیرالمومنین ع علی درجل لبس العبا و ترک الملا فقال و قد عبس فی وجهه اما استجیت من اهلك اما رحمت و لدک اتری الله احل لكل الطیبات و هو یکره اخذک منها انت اهون علی الله من ذلك اولیس الله یقول و الارض و وضعها لالنام فیها فاکهه و النخل ذات الکمام اولیس یقول مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان الی قوله یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان فیالله لا بتذال نعم الله بالفعال اجب الیه من التذالها بالمقال و قد قال الله عزوجل و اما بنعمه ربک فحدث فقال الرجل یا امیرالمومنین علی ما اقتصرت فی مطعمک علی الجوشیه و فی ملبسک عل الخشونه فقال و یحک ان الله عزوجل فرض علی الائمہ العدل ان یقدروا لنفسهم بضعه الناس لکیلا یتبع بالفقیر فقره فالقی الرجل العبا و لبس الملا.

نبی گرامی مردی را دیدند که می سرش ژولید و لباس هایش چرکین و حالش بد است فرمودند: از جمله احکام دین بهره ور شدن است یعنی استفاده کرد ناز نعمت هائی که خدا برای بندگانش خلقت فرموده است.

شیخ شلتوت رئیس جامعه الازهر فقید می گید اینکه قرآن آرایش را بهنگام عبادت دستور می دهد می خواهد صورتی از اجتماعات فاضله را مجسم سازد(۱) خوشبختی در نیرومندی روح و بدن است چه زنگی مملو از دردها و آرزوهاست که باید دردها را کنار زد تا آرزوها را دریافت و ادیان این دو نیز (روح و بدن) را پروراندند

روح را با عبادت و رهائی از حرص و ترس و اضطراب و یاس و بخل و... و توجه به صبر و بردباری و مهرورزی و همکاری و... و داشتن ایمان و نیرومندی بدن و با توجه به بهداشت (بهاشت غذا - بهداشت شهر، اشجتماع، نسل مسکن و لباس... (۱) حضرت صادق به مردی بنام محمد بن ابی نصر فرمود لباس بپوش و تجمل کن که علی بن احلسین علیهما السلام جبه ای می پوشید که قیمت آن پانصد درهم بود و ردای خزی بقیمت پنجاه دینار و زمستان را در آن سر می کرد و چون در آن تمام می شد آنرامی فروخت و قیسمتش را تصدق می فرمود و این آیهراتلاوت می کرد: قل من رم زینه الله التبی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق (بگویی ای محمد کی حرام کرده است زینت هائیکه خدا برای بندگان خود بیرون آورد و همچنین روزیهای پاکیزه را) که از این حدیث معلوم می شود که مسلمانان باید در صورت توانائی همیشه لباسش نو و تازه باشد زیرا تصدق و بخشیدن هر ساله آنها مین مطلب رامی رساند.

سوم: مستحب است که مسلمان برای مسلمان و برای بیگانه و برای اهل ادیان و برای دوستان زینت کند و به آئینه نظر نماید برای تکمیل تجمل و لباس و اگر آینه نوبد به اب نظر نماید و خوانده اید که نبی گرامی خودشان چگونه لباس می پوشید و سروریش مبارک را با نگاه کردن در آب شانه میزدند و وضع خود را مرتب می کردند و مسجد سازان قدیم اغب بر سر در کنار ستونی آینه ای نصب می نمودند که مومنین وقت ورود خود را از نامرتبی لباس و ژولیدگی بتوانند

رهائی بخشند و در مشاهد مشرفه اولین کاری که شد نصب همین آئینه ها بود که هر کس می خواهد خدمت امام برسد اول غسل مستحب است و پاکیزه شود عطر بزند خود را خوشبو سازد سپس خود را مرتب کند و بازمگام ورود در آینه تعبیه شده در سر در خود را کنترل و بررسی مجدد نماید تا ژولیده و نامرتب وارد نشود و گشفتی اصرار اسلام است که در برابر بیگانگان هم شخص مسلمان نباسد با لباس کهنه یا مندرس آبروی خود را پائین آورد.

نبی گرامی فرمودند دوست میدارد خدای تعالی از بنده خود که چون نزد برادران خود رود خود را بلباس خوب ترتیب و تزئین و آراسته دارد: ان الله يحب من عبده اذا خرج الى اخوانه ان يتهيأ لهم و يتحمل (۱) و از حضرت صادق است که چون ابن عباس از جانب امیر المؤمنین علی علیه السلام به پیش خوارج میرفت میپوشید بهترین جامعه ها که ببوی خوش مطیب ساخته بود و به نیکوترین مرکبها سوار شده بسوی ایشان روانه میگشت خوارج گفتند ای پسر عباس خیال میکردیم تو در میان ما بهترین ناس باشی و تو در لباس جبابره و مرکب ایشان به پیش ما آمده ای ابن عباس این آیت را خواند: قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق، پس من لباس زیبا پوشیدم و بر مرکب راهوار سوار شدم زیرا که خدای تعالی جمیل اس و جمال را دوست میدارد ولیکن باید که از حلال باشد. (۲)

(عن ابی عبداللّه علیه اسلام قال: ان ابن عباس لما بعثه

۱- ۳۶ مکارم الاخلاق.

۲- ۱۰۹ مکارم الاخلاق.

حریر مصری مطر زبطلا می پوشید و بر تخت حکومت مینشست امام محتاج بعدل و راستی است (۱) (عن الرضاع قال: کان یوسف یلبس الادیاج و یتز بالذهب و یجلس علی السریر و انما ینام ان کان یحتاج الی قسطه).

و امام سجاد دو جامه می پوشید در تابستان که به پانصد دینار می خرید و در زمستان جامه خز می پوشید و در تابستان پنجاه دینار می فروخت و صدقه می فرمود (کان علی بن الحسین ع یلبس الثوبین فی الصیف یشتریان یخسمائیه دینار و یلبس فی الشتاء المطرف للخزویبایع فی الصیف بخرمستین دینارا و بتصدق بثمانه) امیرالمومنین می فرمود که باید شما زینت کنید جهت برادری که نزد شما آید همچنانکه زینت می کنید برای غریبی که به بیند شما را بصورت و هیئت خوب؟! (عن امیرالمومنین ع قال: لیتزین احدکم اخیه اذا اتاه کما یتزین للغریب الذی یحب ان یراه فی احسن الهیئته)

حضرت سجاد در مزاج مبارکش سرما زود تأثیر کردی آنحضرت در زمستان جامه خز را بهزار درهم یا پانصد درهم خریدی و چون زمستان بسرآمدی جامه را فروختی و قیمت آنرا تصدق فرمودی. (۲)

کسی از حضرت صادق پرسید این جامه خزر را می پوشم و تار او ابریشم است این جایز است یا نه فرمود که با کی نیست چون به ابریشم چیزی دیگر باش و فرمود روزیکه امام حسین علیه السلام را شهید کردند جبه ای پوشیده بود که تار آن ابریشم بود و پود آن موی خزی بعد پرسید ما جامه های صوف می پوشیم که موی آن از حیوان مرده است این جایز است یا نه آنحضرت فرمود که در پمش جان نیست

۱- ۱۰۹ مکارم الاخلاق.

۲- ۱۰۹ مکارم الاخلاق.

نمی بینی که گوسفند با وجود آنکه زنده است پشم او را می برند و می فروشند (۱).

(ناگفته نماند نماز خواندن با برخی لباسها که می توان در غیر نماز پوشید حکم دیگری دار که باید هر کس به نظر مرجع خود مراجع نماید)

در حقیقت این سه قسمت همه و همه را براین میدار که اجتماع اسلامی را در برابر دیگران متشکل از افرادی جلوه گر نسازد که فقر و فاقه از سر و رویشان می بارد و ژولدیگی و الودگی بر آنان مسلط است و بهمین مناسبت مثل اینکه اسلام آرام ندارد و در اضطراب خاصی بسر می برد که نکند اجتماعی را که از پیروانش درست می شود از لحاظ لباس و ظاهر هم آنان را در برابر دیگران بینواشان دهد یا چنین با آنان برساند که همه بیمارند که به سرو وضع خود نمی رسند زیرا بسیاری از بیماریها شخص را از رسیدگی بیماریهایی که متوجه غده تیروئید یا... می شود) از اینرو مسلمان بچپ و راست می چرخد دستور خوشبو ساختن و لباس خوب و سر وضع آراسته گرفتن میدهد: از خانه بیرون ی وری چگونه بپوش چسان خود را خوشبو ساز بچه طریق هر روز تعطیل چه روز عزا چه روز شادی غسل مستحبی داری بجای آور و باز هم زمان ورود به اجتماع و مجلس خود را خوشبو گردان یکی گلاب بدهد یا کسبیکه وارد این را خوشبو سازد ماجور و مثوب است و مثل اینکه اسلام در تلاش دائم است که اگر در تظاهرات اسلامی روح اطاعت از قانون هو یاد است بوی خوش و ظاهری نیکو نیز جلوه گر باشد تا آنجا که اجازه نمی دهد حتی کسی مباشر گردد برای فروش لباس

هائی که پست و کهنه بوده و پوشیدنش مغیرشأن مسلمان است و مطلب دیگری که بزودی به آن توجه خواهد نمود اینکه فرمولها در اسلام همیشه معتدل کننده است اگر ابن عباس نزد خوارجی می رود که دائم در ذکر ورود و قرآن خواند نند و لباسهای خشن و کهنه و پاره پوشیده اند عملاً به آنها ثابت می کند که لباس خوب را باید اشخاص خوب بپوشند و خوارج از هر لحاظ در اشتباهند و از قرآن برای آنان دلیل می آورد اما حضرت علی و حضرت قائم که سلطنت ظاهری و امپراطوری اسلامی را هم در کف با کفایت الهی خود دارند (در صورتیکه هیچیک از امامن دیگر را نگذاشتند بحق خود برسند) برای اینکه فقیرترین افراد ملت که نمی تواند لباسی فاخر همانند متکین بپوشد و در نتیجه جهت اینکه عقده ای نسبت به اجتماع یا اسلام برای وی پدیدار نگردد و بزرگوار نام برده شده جنس لباس خود را کرباس و کم بها بر گزیده حضرت علی حتی وصله هائی بر آن زده و با همان بر منبر می نشست و در میان کرباس وصله هائی بر آن زده و با همان بر منبر می نشست و در میان کرباس وصله خورد جهانی علم قرا داش و جهانی را از سخنان خود روشن و عالم می ساخت و فرزند بزرگوارش حضرت ولی عصر نیز وقتی سرافراز فرمودند لباس مخصوصی دارند که شرح داده خواهد شد.

برای مزید اطلاع گفته شود تحت عنوان «زبان لباس» باز از این مقوله بحثی بمیان آمده است.

چهارم - مستحب است برای مرد که جهت زن خود زیت نماید چنانکه مستحب است زن برای مرد خود زینت کنند و اینکه مراعات کنند آنچه دوست دارند از زینت های حلال باشد.

حضرت رضا فرمود: آرایش مرد بر عفت زن میافزاید

همه کائنات بسوی خدا می‌رود (اللّٰهُ يبدواالخلق ثم يعيده ثم اليه ترجمون ۱۱ الروم - و هو خلقکم اول مره و و اليه ترجمون ۸۵ الزخرف) و نیز (انا لله و انا اليه راجعون ۱۵۶ البقره)

خدا عالم قادر حکیم جمیل کمال و... است.

در همه کائنات هر موجودی که شعور دارد مجموعه کائنات را از لحاظ علمی افزایش میدهد و نیز قدرت رو به زیاد شدن است و هرچه زیبایی است بهتر و بیشتر نگهداری می‌شود و هر لحظه بعدی همه چیز بهتر از لحظه قبلی است از اینرو شاید بتوان گفت نه تنها مجموعه آفرینش بسوی خدا باز می‌دد بلکه راه و رفتار انتخاب شده را نیز مسیر و طروق الی اللّٰه برگزیده و بسوی او جل جلاله بسوی رجعت و باز گردند.

خدا حی است و زنده و هم کائنات دائم از مردگی در می‌آید و بر زندگی و حیاتش افزوده می‌شود و آنقدر اضافه می‌شود و می‌شود تا آنگاه که در رستاخیز دیوار بهشت هم حرف می‌زند و زنه است.

هرچند نحوه انتخاب زیبایی نزد انسان شاخته شده و مفهوم واقعی زیبایی چون نزد خداست ناشناخته مانده اما مکانیسم انتخاب آن نزد گیاه و حیوان چگونه است که گلهای این عصر از هزاران سال پیش زیباترند یا... هنوز جایی در علم در برابر چنین سؤالا و حتی بررسی بز نکرده اند.

وقتی می‌گوئیم انسان موجود انتخاب کننده ای است و از جمله زیبایی را انتخاب می‌کند باید متوجه باشیم که هر نوع انتخابی با انجام وظیفه خاصی صورت می‌گیرد و مرد مأمور است به زیبایی

زن متوجه باشد و زن به زیبایی مرد و زیبایی زن لطافت و ظرافت و اعتدال و جلوه خاص زنانگی است و زیبایی مرد در قدرت و برتری و مدیریت و جلوه خاص مردانگی اوست ولی برای هر دو جنس افزایش جمال ظاهر همیشه جای خود را محفوظ نگهداشته و ارزش بالای خود را دارد یعنی زن با آنهمه خصائص که باید دار باشد اگر نظافت و بهداشت را رعایت نکند یا بعنوان مثال در جلوه دادن لباسهای خود سعی ننماید گلی ارزنده را ماند که در دستمال نامتناسبی است و در نتیجه بمرد عاشق گل هم اگر آنرا بهدیه برند از حظش کاسته و از علاقه اش فروهشته خواهد شد همینطور در صورتیکه مردی ارزنده در داشتن صفات مردانگی اما بهیچ بهداشت و لباس خود وقعی ننهد در نظر زنی که باو علاقه بسیار هم دارد از بسیارش اندکی هخ هست کاهش خواهد داشت و قلم مطالای ارزنده ای را ماند که قسمتی از خارجش در مرکب افتاده باشد و تا آنها زدوده نشود دست اندر کار نزدیک شدنش با آنهمه گرانبهائی سخت است.

نهایت بی انصافی است مرد به زن بگوید چنین و چنان خود را آراسته کن که بر لطف زنانگیت بیفزاید و مرا خوشتر آید اما زن مرد را بدون آرایش بلکه آراستگی و مردانگی به بیند و بدون شک هرچه از نیوی جنسی ذخیر در مرد برای همسرش بفعل در آید یا از قوه جنسی زن در برابر شوهرش بفعل رسد از صغیان بیگانه خوابی آنان کاسته خواهد شد و بهمین مناسبت سخن پیوای اسلام را آوردم که توجه بوضع لباس و بدن خود بر عفت زن می افزاید و چرا تخلقوا به اخلاق خدائی در آمدن ه از جمله انتخاب زیبایی است و همه کائنات همانگونه که گفتم مدام در بیشتر

و پیشتر بر دل آیند مرد را برای زن و زن را برای همسرش نباشد؟

پنجم - مستحب است برای زنی که زینت کند بزیرهائی از طلا و نقره و حله ها و دستهای خود را با حنا خضاب نماید هر چند شوهر نداشته باشد و مکروه است برای آن ترک زینت خصوصا در نماز.

مردیکه زن ندارد از این دستور و قواعد اسلامی مستثنی نیست که باید نظیف باشد، مرتب باشد، گل میان مردم باشد چه آنکه زن نداشته یا داشته و فوت کرده است و روایاتی در این باره آورده شد که اسلام همه را متخلق به اخلاق خدائی خواسته ک از جمله نظافت و جمال (پاکیزگی و زیبایی) است (ان الله نظیف یحب النظافه - ان الله جمیل یحب الجمال)

زن نیز در بسیاری موارد حقوق مساوی مرد داد در برابر کار نیک هر دو یکسان پاداش می گیرند ازدواج صحتش به تساوی در اختیارقبولی عروس و داماد است استقلال مال هر دو، حق مالکیت هر دو و... در اسلام مساوی معین شده و از جمله پذیرش معنویات و مسئولیت کاردانی آنها در برابر اوامری که سبب کمال و سعادتشان می شود و همین پاکیزگی و زیبایی از آنهاست که زن هم باید پاکیزه و زیبا باشد و لو اینکه بیوه است و هرند همسرش را از دست داده اما آبرویش، احساساتش، عاطفه اش که ارتباط مستقیم و مستحکم با زیبایی و پاکیزگی دارد از دست نداده و نخواهد داد و باصطلاح عوام اوهم دلی دارد و می خواهد نزد همگان گل باشد از اینرو اسلام حساب پاکیزگی و جمال را دور ا هوی و هوس و بی بند و باری میدارد و خلاق متعال چه زیبا رویانی که آفریده و همین ها باید بیش

از سایرین از خود مراقبت و صیانت بعمل آورند و در برابر بیگانگان جمال نمائی و جلوه کردن و زینت به نمایش گزاردن می باشد که بر زن حرام بوده و از پذیرش جمال و نظافت جداست.

موضوع دیگر مسئله نماز است که قرآن صفحه یا نبی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد» دارد و روایاتی فراوان و عقل نیز متوجه که چون آدمی در پیشگاه کبریائی به سخن گفتن و عرض ادب نمودن ایستاد باید با طهارت و نظافت باشد و عملاً ثابت کند روح اطاعت از قنون الهی در او بقوت خود باقیست و یا هر ایاک نعبد گفتن آنرا نیرومندتر می سازد. اسلام انتظار دارد شخص مسلمان زیبا باشد لذا باید در نماز با ثبات برساند اگر اسلام می فرماید پاکیزه باشد در نماز صدق گفتار و اعمال خود را نشان داده و دستور خذوا زینتکم عند کل مسجد را بسیار خوب و برجشم گذاشته و زینت خود ا که در نماز باید داشت داشته است.

ششم - حرام است برای مرد زینت کردن بطلا و پوشیدن لباس ابریشم.

اسامه بن زید خدمت نبی گرامی آمد و جامه ابریشمین پوشیده بود حضرت فرمود این لباس کسی است که او را نصیبی در آخرت نیست پس فرمود که این را معجز زنان ساخته و در میان ایشان پخش کرد.

حضرت صادق فرمود پوشیدن لباس ابریشم جائز نیست ولکین می توان فروخت و در جنگ می توان پوشید و گرچه در آن صورت و تمایل بافته باشند.

حضرت علی فرمود که نبی گرامی مرا نهی فرمودند از

اینک حریر بپوشم یا انگشتری طلا در دست کنم یا زیر پوش سرخ بر اسب افکنم یا در رکوع قرآن بخوان.

هم اکنون که چند قسمت مربوط به آستن ظاهر را پشت سر می گذاریم یادآوری این نکته ضروری است که اسلام اگر به ظاهر چیزی می پردازد و اصلاح اظهار را دستور می دهد برای سوق دادن به صلاح باطن و سعادت و کمال می باشد و در این زمینه سخن فراوان است که در جلدهای روانشناسی بحث خواهد شد و از جمله نبی گرامی می فرمایند: لیس البرقی حسن اللباس و الزی و لکن البرا السکینه و الوقار (نیکی بخوبی لباس و ظاهر نیست بلکه نیکی آرامش و وقار است).

هفتم - کراهت مباشرت نمودن پوشش های پست است برای اشخاص محترم مگر آنکه پوششها مربوط به عیالش بوده است و همانگونه که شخص محترم مسلمان اجازه ندارد با اشتغال به بعضی امور که در شأن وی نیست مبادرت ورد مباشرت نمودن وی از البسه کهنه و مندرس نیز که خود نوعی آبرو دادن بآنهاست کراهت دارد یعنی شخص محترم وقتی مثلاً شروع به خرید و فروش پوشش های بی آبرو کرد خود نوع تبلیغ در انیجهت بشمار می رود و اسلام را که تا کجای امر مراقبت کرده است حضرت صادق مرد محترمی را دید که حمل می کند سبزی فرمود تناسبی با شخصی شریف چون تو ندارد (.. قال ارانی ابو عبدالله ع و انا احمل بقلا فقال یکره للرجل السری ان یحمل الشیء الدنی فیجترء علیه)

عن عبدالله بن جبلة قال استقبلنی ابوالحسن و قد علق سمکه فی ید فقال اقدفها انی لا کره للرجل السری ان یحمل

الشی الدنی بنفسه ثم قال انکم قوم اعدائکم کثیره عاداتکم الخلق یا معشر الشیعه انکم قد عاداتکم الخلق فتزینوا لهم بما قدرتم (حضرت کاظم مردی را دیدند از دوستان خود که ماهی بدست گرفته بمنزل می رود فرمود بینداز آنرا که خوش ندارم مردی شریف ناچیزی را بدست گرفته خود بمنزل ببرد سپس فرمود شما دشمنان زیادی دارید ای شیعیان بلکه همه مردم دشمن شمایند هرچه میتوانید در برابر آنها اظهار شرافت و شخصیت بنمائید.

ناگفته نماند روایاتی نیز هست که از کسانی تمجید شده که برای اهل و عیال خود خرید کرده و خریدی در شأن خود دارند و بدست خود اهل و عیال خود را در گشادگی و نشاط قرار میدادند و بنحوی از کسانی که مباشرت در فروش پارچه و عطر دارند تعریف شده است (نبی گرامی فرمودند: اگر خدا باهل بهشت اجازه تجارت داده بود تجارت پارچه و عطر می کردند - لو اذن الله تعالی فی التجاره لاهل الجنه لاتجروا فی البز و العطر).

میدانید که کهنه فروشی در صورتی از خطر آتش کاسته می شود که:

لباسها کاملاً ضد عفونی شه باشد و با رعایت اصول بهداشت آماده پوشیدن مجدد گردد چه بسا که لباس از در گذشته ای است که به بیماری خطرناکی مسری تعلق داشته است.

بوی لباس کاملاً گرفته شده باشد و در آنجا که درباره بوی پیراهن حضرت یوسف در همین جلد بحث کرده ام می بینید ارتباط بوی لباس با اوضاع و احوال پوشنده چه پیوستگی روانی عجیبی دارد و کسیکه لباس کهنه می پوشد قبل از آنکه به بوی آن عادت

کند (در صورتیکه بوی آن گرفته نشده باشد) در نوعی تنفر بسر می برد و آنگه بظاهر هم بوی ندهد بر حسب آنکه طرف در چه نوعی از اوضاع سکسی و جنسی بسر بدره طرف را متأثر خواهد ساخت و از همه مهمتر فروش شخص محترم است که خود باعث ترویج و تبلیغ کهنه فروشی می گردد و بطور کلی از لحاظ اقتصاد هم همیشه صرفه با خرید اشیاء استعمال نشده است.

در آنجا که از بوی لباس بیشتر بحث شده می بینید تا چه حد بوی یکی دیگری را متأثر می سازد تا جائیکه اگر در قفسی موشهایی نر باشند که تازه آمیزش کرده اند و بلافاصله آنها را خارج ساخته موشهای آبستی را وارد آن قفس نمایند سقط خواهند نمود و همانند بسیاری از موارد قوانین در قلمرو عالم حیوانات انسانها را نیز متأثر می سازد و اثر سوء لباس کنه بدینسویه ناشناخته می ماند که باید مورد مذاقه قرار گیرد.

هشتم - پوشیدن لباسهای فارخر گران قیمت کراهتی ندارد بشرط آنکه منجر به شهرت نشود بلکه پوشیدن آن مستحب است و پوشیدن لباس کهنه هم اگر مودی بشهرت شود یا لباس زیر که منجر به ریا و تهمت گردد اگر مردم آنرا ازشت شمارند کراهت دارد.

نبی گرامی لباسهای (عبای وسیع گرد - قبای ساده - لباس چهار گوش) می پوشیدند (عن ابی جعفر ع قال لبس رسول الله ص الساج و الطاق و الحمایص) از حضرت رضا ست که حضرت سجاد دو جامه ای که به پانصد درهم خریداری کرده بود در تابستان می پوشید (. سمعت الرضاع یقول کان علی بن الحسین یلبس

ثوبین فی الصیف یشتریان بخسمائہ درهم).

حضرت صادق فرمود در طواف بودیم که مردی نظرش به جامه ام جلب شد و پرسید آیا چنین لبسا می پوشی در صورتیکه در مقامی هستی که حضرت علی بود؟ من جواب دادم حضرت علی در زمان بود که چنان پوشیدن بر او تناسب داشت و ما در زمانی هستیم که باید چنین بپوشم (.. سمعت ابا عبد الله یقول بینا انا فی الطواف و اذا رجل یجذب ثوبی و اذا عباد بن کثیر البصری فقال یا جعفر تلیس مثل هذه الثیاب و انت فی هذا الموضع مع المکان الذی انت فیہ من علی ع؟ فقلت قرقبی اشتریتہ بدینار و کان علی فی زمن یتستقیم له ما لبس فیہ و لو لبست مثل ذلك اللباس فی زماننا لقال الناس هذا مرائی...) مرد دیگری حضرت را در لباس مزینی دید و ایراد کرد که بر اهل بیت نبوت چنین لباس فاخری زینده نیست حضرت آیه شریفه تلاوت فرمود (قل من حرم زینہ اللہ التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق که در جلد سوم و چهارم شرح دادم که پروردگرم دوست دارد مومنین، بهترین و بهداشتی ترین غذا و لباس و زینت را داشته باشند) و سپس افزود پروردگار دوست دارد چون نعمتی به بند اش عطا می فرماید آنرا بر او به بیند (.. فقال یا ابا عبد الله ع و یلک یا عباد من حرم زینہ اللہ التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق ان اللہ عزوجل اذا انعم علی عبد نعمه احب ان یراها علیه لیس به باس....)

از حضرت صادق است که چون ابن عباس از طرف حضرت علی به نزد خوارج میرفت بهترین جامه ها را که خوشبو ساخته بود پوشید و بر بهترین مرکبها سوار شد بسوی آنها رفت خوارج گفتند ای پسر عباس چنین ترا میدانستیم که در میان ما بهترین مردم باشی و تو در لباس جبا بره و مرکب آنها نزد ما آده ای ابن عباس آیه: قل من حرم زینه الله النی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق را خوانده گفت لباس زیبا پوشیدم و مرکب راهوار سوار شدم زیرا خدای تعالی جمیل است و جمال را دوست می دارد ولیکن باید که از حلال باشد (عین روایت را در سومین قسمت مستحبات آوردم).

باز بدین مضمون بین حضرت صادق و مردی گفتگو بعمل آمد... عرض کردم نیدم که حضرت علی لباس خشن و پیراهن چهار درهمی می پوشید و شما لباس گران قیمت؟ حضرت فرمود حضرت علی در زمان تنگی بود و اگر چنین لبسای می پوشید شهری بود و بهترین لباس لباس اهل همان زمان است بغیر از قائم ما که چون قیام فرمای لباس علی را بپوشد و بسیرت او رفتار کند (.. اذقال له رجل اصلحك الله ذکرت ان علی بن ابیطالب ع کان یلبس الخشن یلبس القمیص باربعه دراهم و ما اشبعه ذلک و نری علیک اللباس الجید قال قفققال له ان اعلی بن ابیطالب ع کان یلبس ذلک فی زمان لاینکرو و لولبس مثل ذلک الیوم الشهر به فخیر لباس کل زمان لباس اهله غی ان قائمنا اذا قام لبس لباس علی و سار بسیرته).

حضرت رضا درباره مردمی که اندک می خوردند و خشن

می پوشیدند و تواضع می کردند فرمود مگر نمیدانید یوسف نبی پسر نبی پوشاکهای دیباج طلا باف می پوشید و در مجلس آن فرعون می نشست تا آنجا که فرمود پروردگار متعال حرام فرمود خراکی و آشامیدنی از حلال بلکه حرام فرمود آنچه حرام است کم باشد یا زیاد و پروردگار فرمودر قل من حرم زینه الله التي اخرج لعاهده و الطيبات من الرزق (.. الى ابى الحسن ع قال قلت له جعلت فداك ما اعجب الى الناس من ياكل الجشب و يلبس الخشن و يتخشع فقغال اما علمت يان يوسف نبى ابن نبى كان يلبس اقبية الديباج مزروره بالذهب و يجلس فى مجالس آل فرعون الى ان قال ان الله لم يحرم طعاما و لا شرابا من حلال انما حرم الحرام قل اوكثر و قد قال جل و عز، قل من حرم زينه الله التي اخرج لعباداه و الطيبات من الرزق).

در روایتی از حضرت صادق است که امیرالمومنین علی علیه السلام در نماز ظهر بود و بر ایشان حله ای بود به بهای هزار دینار که از طرف نجاشی به نبی گرامی تقدیم شده بود پس سائلی آمده گفت السلام علیک یا ولی الله و اولی با لمومنین من انفسهم، صدقه ای به مسکین مرحمت فرما و حضرت حله را نزد وی افکند و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم را کعبون بهمین مناسبت نازل شد (ناگفته نماند روایات بیشتری علت نزول آیه را دادن انگشتر از طرف حضرت به سائل ذکر می نمایند).

سفیان ثوری به حضرت صادق عرض کرد که روایت می فرمائی حضرت علی جامه های درشت می پوشید و تو جامه های نازک

می پوشی؟ فرمود آنحضرت در زمان تنگ واقع شده بود و این زمان و یع است پس مقتضای زمان علم کردن اولی است (روایت در قسمت سوم مستجابات نقل شد)

البس جدیدا و عش حمیدا نیز از نبی گرامی است که لباس تازه و نوبپوشید و زندگی دلخواه داشته باشد.

نهم - مستحب است پوشیدن لباس بر از زی و لباس خوب از رو و عکس آن رفتار کردن کراهت دارد و مستحب است اگر لباس درشت یا کهنه دارند در خانه بپوشند نه در میان مردم.

در جائی که بحضرت صادق از اینکه لباس غیر خشن پوشیده بودند سؤال شد حضرت پس از بیاناتی لباس روی خود را بالا زده لباس زیر را که خشن بود ناشن داد (. فجرها الیه ثم رفع الثوب الاعی و اخرج ثوبا تحت ذلک علی جلدہ غلیظا فقال هذا لبسته لفسی غلیظا و ما رأیتہ للناس ثم جذب ثوبا علی سفیان اعلاء غلیظ خشن و داخل ذلک ثوب لین فقال لبست هذا الاعلی للناس و لبست هذا لنعک تسترها) و در ضمن لباس سؤال کننده که از روی ایمان نبودنشان داده شد که از رو برای مردم خشن پوشیده شده بود و از زیر لباس ملایم و نرم.

لباس خشن از زیر پوشیدن آیا بعلت تماس با پوست و تحریک دائم آن در بهتر ساختن جریان خون در شعریه ها کمکی است سؤال مییابد که جوابش را باید از متخصصین پرسید یا در انتظار علم بیشتر و آینده بود فقط آنچه مسلم است در لباس خشن تهویه بهرت انجام می گیرد و لایه حرارتی را که شرح آن را در همین جلد داده ام نیکوتر نگهمیدارد.

پوشیدن لباس نرم و ملایم بر لباس هم علاوه بر آنکه در حفظ و حراست آبرو و نگهداری زیبایی موثر است نوعی دور نگهداشتن از ریا و سمعه نیز محسوب می گردد.

مطلب دیگری که از فحوای کلمات اسلام شاید درک شود اینکه پیشوایان دستور میدهند چاقان لباس زبر زیر بپوشند و لاغران لباس نرم چه بسا ممکنست چربیها انباشته شده زیر پوست در چاقان که گردش خون شعریه ها در آن بدشواری انجام میگیرد با تحریک مداوم البسه زبر صورت گیرد و نوعی سوخت و ساز و لاغری و حداقل جلوگیری از بیشتر چاق شدن بوجود آورد و برعکس لاغرن را از طرف لباس نرم چنین نباشد و از جمله روایات مربوط چنین است: ثلاثه یسمن و ثلاثه یهزلن فاما التی یسمن فادمان الحمام و شم الرائحه الطیبه و لبس الثیاب اللینه و اما التی.. (از حضرت صادق است که سه چیز چاق می کند و سه چیز لاغر می سازد اما آنها که چاق می کند حمام گرفتن مداوم (که شرح داده شده است) استعمال بوی خوش و پوشیدن لباس ملایم و اما...)

دهم - جائز است لباسهای زیاد تهیه کردن هرچند بسی دست برسد بلکه در روایتی به صد عدد و در آن اسراف نیست و اسراف در این است که لباس آبروی خود را در مورد غیر لزوم بوشد و فرقی نگذارد بین لباسی که در وقت کار و شغل می پوشد و لباسی که برای دید و بازدید و زیارت و زمان تعطیل و تفریح می پوشد بلکه مستحب است برای هر حالتی لباس مخصوصی باشد و لباس کار کردن غیر از لباس معاشرت باشد.

قال سئلت ابا عبدالله عن الرجن یكون له عشره اقصمه

یرواح بینها قال لباس ا) از حضرت صادق پرسیده شد درباره مردی که ده پیراهن دارد و آنها را به نوبت می پوشد فرمود باسی بر ن نیست) و دیگری از آنحضرت پرسید مومن را میرسد ده پیراهن داشته باشد فرمود بلی گفت بیست عدد فرمود بلی عرض کرد سی عدد فرمود بلی این اسراف نیست بلکه اسراف اینست انسان لباسی را چه جهت حفظ آبرو دارد در کارهای پست استعمال و او را کهنه کند (قال قلت لابی عبدالله یكون للمومن عشرة اقمصه قال نعم قلت ثلثون قال نعم لیس هذا من السرف انما السرف ان تجمل ثوب ثونك بذلتك). عن ابی عبدالله ع قال سئلته عن لارجل الموسی یتخذ الثیاب الکثیره الجیاد و الطیالسه و القمص الکثیره یصون بعضها و بعضا یتجمل بها ایكون مصرفا قال لا لان الله عزوجل یقول لینفق ذوسعه من سعته (از جشرت صادق پرسیده شد از شخص متمولی که برای خود لباسهای بسیاری را که نو و فاخر هستند لباسهای اعیان و متشخصین و پیراهن های بسیار که حفظ آبرو و شئون خود کند از پوشیدن آنها و اظهار جمال و تشخص کند وبواسطه آنها آیا اسراف است؟ فرمود اسراف نیست خداوند متعال میفرماید باید انفاق و خرج کند صاحب مکتب از ثورت خودش). این هم نظر اسلام درباره زیاد بودن لباس است که بیشتر توجهش به کثرت قمیص و لباسی است که با بدن در تماس می باشد و چون کسی تعداد زیادی لباس داشت مرتب آنرا عوض خواهد کرد و از لحاظی با جبار از بهداشت برخوردار و بهره مند خواهد گردید بویژه لباسی که با بدن در برخورد است و باید نظیف باشد تا بهتر

تهویه و تبخیر عرق و حفاظت از لایه حرارتی را انجام دهد و از لباس چرکین آلوده انجام وظیفه بنحو احسن برنمی آید بعلاوه که خود و اطرافیان را متاذی میسازد بویژه در تحریکات جنسی اثر نامطلوب دادر که جای دیگر شرح داده شده است.

اسراف در لباس

مارک تو این می گوید: بشر از قوه درونی خود اطاعت می کند. بودا گوید: اعمال ما از افکار درون ما سرچشمه می گیرد. کارل ماکس: هر نیروی محرکه ای را به اقتصاد نسبت می دهد. فروید: نیروی غرائز جنسی را حاکم می شمارد. نیچه: اراده را و مولوی امواج عاشقانه را و من باللهام از قرآن نیازمندی و احتیاج را صاحب اختیار بشر بلکه همه کائنات میدانم و این تنها خداست که الله الصمد و بی نیاز است و تو پر است و جائی خالی ندارد که نیاز به پرکردن جای خالی داشته باشد و این آفریده شد گانند که در ذات فضای فوق العاده خال دارند و در بین اجرام نیز وستعتیعظیم خالی و هر کدام در خور خود. حتی بشری که از قوه درونی یا فکر یا اقتصاد یا غریزه جنسی یا امواج عاشقانه، آری از هر کدام پیروی کند بسبب نیازمندی او است به عشق، اقتصاد، غریزه تا آنجا که نیت و عمل آنچنان مسیری را می پیماید که نیاز به جهنم دارد یا به بهشت یعنی کسیکه دوزخش

سزاست نیازمندیهاش دوزخی بوده و آنکه را فردوس برین برند براین برند که احتیاجات بهشتی خو را کفایت کرده است. شما به چه مقدار پول احتیاج دارید؟ به اندازه ای که پول نوکر خوبی است و ارباب بدی و بمحض آنکه خواست زیادتی و تکبر کند و بر صاحب خود اربی نماید شروع عدم احتیاج و اسراف است و چه بهتر و زیباتر که حضرت علی بدین مضمون فرمود: آنجا که ثروت و مکتبی انباشته شد بلاشک در اطرافش حقوقی ضایع شده و ستمی روا گردیده است. شما به چه مقدار فرش احتیاج دارید؟ حدی دارد و تشخیص حد اسراف در آن بسیار آسان است: بچه اندازه خانه، اتومبیل و نیازمندی؟ نه تنها از طرف متخصصین جواب داده و مقدار تعیین شده بلکه هرکسی تا حدودی مسئله برایش روشن است فقط دو چیز در اسلام است که همیشه و هرچه باشد آنرا کم و ناچیز میدانند و در و چیز نیز اسراف وارد نداتسته است. بدون شک بریا درک هرچه بهتر جهان خارج آدمی نیازمند درون هرچه بهتری است و هرچه درون کاملتر شناسائیش کاملتر می ایشد اما با چه چیز می توان دورنی را روشنو و کامل ساخت؟ ایمان و علم و هر کدام در آدمی نباشد دیگری انسان را براهی که خود دارد می کشاند. دو خط یک زاویه را فرض کنید یکی خطی که نماینده کمیت و مبین مسیر ایمان است و دیگری خطی نماینده و روشنگر تدریجی مسیر دانش آدمی باید خطی در میان آندو برابند آنها باشد و بیند هرچه علم و ایمان مسیر بیشتری می پیماید وسعت بیشتری

در اطراف خط برآیند بوجود می‌آورند تا آنجا که جان آدمی بوسعت آسمانها رسد و هرچه و هرجا رسد باز اسلام ایمان و علم بیشتری را طالب است و برای بزرگترین فرد اسلامی دستور قل ربی زدنی علما صادر می‌فرماید. اما در دو چیز نیز اسراف وارد ندانسته یکی تعجیل در سراج و مقدارش و دیگری داشتن پوشاک مخصوصا پوشاکی که به تن در تماس است هوا اندکی تاریک شده میزان شدت نور کاهش یافته جبرانش با روشن کردن چراغ و افزایش نور محیط بعمل می‌آید و تا اندازه ای روشنائی اضافه می‌شد که به هیچ حس و درکی زیان نرساند آیا اسراف شده است؟ نه بر پوست حیوانات بال و پر و پشم و مو پوشاک است و بر تن آدمی سراپا بیش از پانصد هزار تار مودیده می‌شود اما پر و بال و پشمی ندارد بلکه همه شعر است و مو و اگر آنقدر شعر ندارد که تنش را پوشاک باشد عرب به آن لباس زیرین که ب تنش و جای شعرهایش است شعار و به لاس روتر از آن دثار نام نهاده است و داشتن شعار و زیر پیراهن دارد اسراف نیست، پاسخ داده شد اسراف نیست یعنی اسلام دوست میدارد با آنکه استحباب در لباس سفید داشتن را وضع کرده تا زود به زود عوض شود با وجود این میل دارد هر رو بدنی پاک با پارچه ای پاک در تماس باشد. نه تنها چنین امری در انحصار لباس زیرین است بلکه هر چه پوشاک است مترتب دانسته و رای کسیکه لباسهای متعددی دارد بعنوان اسراف سرزنی وارد نیست.

پاکی و پاکیزگی لباس

در جلد چهارم شرح مفصلی از فرق بین پاکی و پاکیزگی دادم هم اکنون پاکی و پاکیزگی لباس مطرح است: ان الصلوه تنهی عن الحشاء و المنکر (۴۵ العنکبوت) یک مورد بسیار جزئی اش که نماز چگونه بازدارنده از فحشاء و منکر می باش اینجاست که می گوید اگر پوشاکی دارید دکمه اش غصبی است یا وجه دختش را نپرداخته و دوزنده ناراضی است و... نماز با چنین لباسی مورد اعتراض نماز و نادرست است. لباس بهمان دلائلی که شایسته است جنسش، دوختش و لوازم مربوطه اش نیکو انتخاب شود و زیبا باشد اشاره به فرمایش نبی گرامی: حسنوا لباسکم و اصلحو رجالکم کانکم تکنونوا مشامه فی الناس باید حقیقتش نیز خدا پسندانه و مورد پذیرش نماز باشد و این پاکی نماز است که دور از فحشاء و منکر بجای آورده شده قربه الی الله یعنی برای تقرب و نزدیک شدن بخدا که نزدیک شدن بخدا معراج رفتن مومن است بوسیله نماز که نبی گرامی فرمودند الصلوه معراج المومن (نماز معراج رفتن مومن است).

پاکیزه بودن لباس نیز با نماز ارتباط کلی دارد: یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد که فرمان عمومی قرآن برای نوع بنی آدم از هر مذهبی است که برای خود سجده ای و سجده گاهی دارد صدر شه تازنیت خود را برای هر نماز داشته باش و چون در برابر پیشگاه ذات مقدس باریتعالی ایستاد با بدنی پاک و پاکیزه که در پوشاکی از پاکی و پاکیزگی رفته بوده باشد و متوجه باشد که

پروردگار با آلودگی و ژولیدگی دشمن است (ان الله يبغض السوخ و الشعث) و در حالیکه خدا را بغضب و سخط و دشمنی آورده با او سخن نگوید و تعظیم و تکریم و سجده نکند ذات مقدسش زبا و جمیل است و زیبایی را و نظافت را دوست دارد (ان الله جمیل يحب الجمال ان الله يحب النظافه) و قبلاً شرح دادم تکامل تدریجی کائنات بسوی صفات خدا رفتن است و می بینم جهان و به علم میرود، جهان روبه زیبایی میرود رو به قدرت، رو به... و همین است حقیقت همه چیز و همه کس بسوی خدا رفتن و اینکه بشر باید فطرت بر قوه درون خود را به فعل در آورد و مدام برایمان خود بیفزاید و کسب علم کند همین دو بیشتر او را بخدا نزدیک می سازد و یقین و مسلم است که ردو درباره نظافت و بهداشت و پاکیزگی اصرار رویدانده تا جائیکه اسلام بنای خود را بر نظافت گذاشته (بنی اسلام علی النظافه) و آنرا از ایمان میدانند (النظافه من الایمان) و بالخص سفارشهایی درباره نظافت البسه و پوشاک نموده است که در همین جلد برخی از آنها را خواهید دید.

یازدهم - مستحب است پوشین لباس نظیف.

سمت ابا عبدالله ع یقول الثوب النقی یکبت اعدو (حضرت صادق فرمود لباس پاکیزه دشمن شکن است)

عن ابی عبدالله قال قال امیرالمومنین الظنیف من الثیاب ینذهب الهم و الحزن و هو طهور للصلوه (از حضرت صادق است که حضرت علی فرمود لباس پاکیزه می برد هم و حزن را و برای نماز پاکیزه تر و بهتر است).

عن ابی عبدالله قال رسول الله من اتخذ ثوبا فلینظفه (از حضرت صادق است که نبی گرامی فرمودند کسیکه لباسی می پوشد

باید پاکیزه باشد)

نبی گرامی فرمودند: الاسلام نظیف فظفوا فانه لا یدخل الجنه الا نظیف (اسلام نظیف است نظیف باشید که جز شخصی نظیف وارد بشت نمی شود) و از ایشان است اغسلوا اثیابکم و خذوا من شعورکم و استاکوا و تزینوا و تقطفوا (لباسها را بشوئید و موها را بگریید و مسواک و زینت و نظافت داشته باشید) و روایت های دیگر در همین جلد که چند تای دیگر در همین جلد که چند تای دیگر در مستحب اول و دوم آورده شده است.

لباس برای نماز

دوازدهم - مستحب وقت نماز به بهترین و پاکیزه ترین لباس و زینت کرده و برخی آیه یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد را دلیل آورده اند.

نه تنها باعتبار اینه کارهای واجب را باید به تظاهر انجام داد و کارهای مسحبی را در خفا و پنهانی نماز واجب باید به جماعت بود نه نماز مستحب و روزه واجب را در برابر بزرگترین شخصیت باید بافطار شرعی کشاند و در صورت دعوت به ذغیا یا چای به جد گفت مسلمانم و روزه دارم اما روزه مستحب را اگر بدعوت برادر محترم دینی همان صبح افطار کنی بدون آنکه بفهمد روزه داری هم اجر روزه را داری و هم اجر کسی که مولفه قلوبهم بوده بلکه چون برادر دینی است اجر بزرگداشت برادر دینی. حج را باید بجماعت، جهاد بجماعت، امر بمعروف و نهی از منجر بجماعت، خمس و زکاتی هست به تظاهر یعنی به جماعت چکی در دست داری از تو می پرسند کجا می روی؟ چک است سهم امام علیه اسلام است میروم بپردازم و اینگونه گفتن ها و کردنها رد کارهای واجب معلوم

می شود اسلام در اجتماع زنه اس براز نه است فعال است بعلاوه که موجبات تشویق و تغریب دیگران را فراهم می آورد اما انتفاقی مستحبی است نباید با این دست که میدهی آن دست خبر دار شود.

نه تنها باعتبار اینکه نماز به جماعت برگزار می شود و در ماس با برداردن دینی و زمان شرکت در اجتماعات باید نظیف و خوشبو و اراسته بود و بهترین لباس را پوشید بلکه در پیشگاه الهی ایستادن و با ذات مقدسش گفتن که فقط ترا می پرتسیم و از تو استقامت و یاری م طلبیم (.. ایاک نعبد و ایاک نستعین...) یا سرو وضعی که عابد در برابر معبودش به تناسب نیست و سخن گفتنش با سرو وضعش نمی خواند و نماید جای آن است که باز تکرار شود که در برابر خدا ایستاندون و با او سخن گفتن باید به بهترین و زیباترین وضع و لباس و بدن بود.

درباره خذوا زینتکم عند کل مسجد در جلد ۱۱ باعتبار آنکه قرآن دوره زندگی را انما الحیوه الدینا لعب و لهو و زینه و... تقسیم کرده ثابت کردم زینتی را که بای متعلق به مسیجد باشد زینت دوره زندگی یعنی جوانان برومند اسلامی اند که باید با مسجد سرو کار داشته باشند و دست اندر کر و در فکر قوانین مربوط به مسجد باشند ولی یک دنده مطلب و یک بطن آیه هم اشاره به زینت کردن در نماز است.

اصولاً لباس نماز گزارش شرط دارد: پاک باشد. مباح باشد. اجزاء مردار نباشد، از حیوان حرام گوشت نباشد اگر مرد است ابریشم خالص و طلا باف نباشد و مستحبات لباس نماز گزار عبارتند از: عمامه تحت الحنک دار پوشیدن عبا و لباس سفید

و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتری عقیق و آنچه در لباس نماز گزار کراهت دارد: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و پوشیدن لباس شرابخوار و کسی که پرهیزی از نجاست کاریها ندارد و لباس که نقش صورت دارد و باز بودن دکمه ای لباس و انگشتری که نقش صورت ارد در دست کردن و آنقدر روایات و مسائل مربوط به لباس مصلی زیاد است که طالبین می توانند به کشف الغطاء یا وسایل یا... مراجعه نمایند.

سیزدهم- ممنوع بودن دست مالیدن انسان به لباس پوشیده نشده.

قال رسول الله ص لا یمسح احدکم بثوب من لم یکسه (از نبی گرامی است که دست به لباس کس که آنرا نپوشیده نمالید)

عن النبی صلی الله علیه و آله قال اتحقرن شیئا و ان صغرفی اعینکم فانه اصغیر بصغیر مع اصرار و ا کبیر بکبیر مع استغفار ا و ان الله سئلکم عن اعالکم حتی عن مس احدکم ثوبت اخیه بین اصبعیه (نبی گرامی فرمودند مبادا چیزی را کوچک بشمارید و بسا در چشمتان کوچک آید و کوچک نباشد با اصرار و کبیره نباشد کبیر با توبه الا آنکه پروردگار خواهد پرسید از همه اعمالتان حتی از للمس کردن یکی جامه برادرش را بین انگشتان) و اگر رساله بینهایت کوچکها(۱) را خوانده باشید درک مطلب جالب و آسان خواهد آمد.

لباس را ملاحظه فرمودید کلمه ای است که قلمرو وسیعی

دارد از امور معنی و مادی و شرح دادم. از قرائن معلوم می شود همین لباس با قمر و وسیعش چون به پارچه و پوشاک اختصاص یافت کمه ثوب به آن اطاق می گردد و یکجانبی گرمی نهی می فرمایند از حتی مسح و دست کشیدن به باس کسی که هنوز آن را پوشیده و جای دیگر مطلق ثوب را چه پوشیده چه نپوشیده از مس کردن نهی مینماید و انی خود جای پرسش است که مگر پارچه ای که پوشیده شد و بوی شخص را به همان سرنوشت پیراهن حضرت یوسف پذیرفت دیگر خاصیت مخصوص می یابد و مسح دست نمی تواند به آن زیان برساند؟ و این در خور تعمق و بررسی است که عم آینده به آن پاسخ دهد اما هرچه باشد تماس دستنها بویژه انگشتان با اشیاء و وازم بیشتر بوده و آودگی و تماس آنها از هر عضو دیگر زیادتر و در نتیجه پوشاک دیگران را بین انگشتان مس کردن اضافه کردن آودگی به باس دیگران است.

ناگفته نماند از آداب اسلامی است که اگر مردی خواست کمال ادب و نهایت احترام به بانوئی بجای آورد ملایم دستش را زیر گوشه ای از پوشاکش کرده بر آن بوسه ۴۴زند و این غیر از اصطکاک و افزایش و مالش ثوب با اصابع است.

چهاردهم - لباسها را با بخور دادن می توان ضبط و در جائی محفوظ نمود.

مرازم نامی با حضرت ابوالحسن کاظم (ع) بحمام رفت می گوید چون حضرت به جامه کن آمد مجمر طلب کرد و بخور نمود و فرمود که از مجمر نصیب بگیریید (.. قال دخلت مع ابی الحسن الی الحمام فلما خرج الی المسلخ دعا بمجره به ثم قال

جمروا یا مرازم قال قلت من اردان یا خذ نصیبه با خذ قال نعم) حضرت صادق فرمود بر مرد سزاوار است که جامه های خود را بخور کند اگر قدرت آنرا داشته باشد (قال ینبغی للمره المسلم ان یدفن ثیابه اذا کان یقدر).

حضرت امام حسن فرمود که تحفه زن آن است که موی را شانه کند و جامه را بخورد هد و شاید توضیح لازم نبوده باشد زیرا لباس را با موادی که هم آنرا خوشبو کند و هم ضد عفونی نماید بیشتر شباهت به این دارد که دستورات مجلدات پزشکی اخیر کشورهای مترقی باشد در صورتیکه ملاحظه فرمودید اسلام دین همیشگی است و هر مان بتناسب با علم پیشرفته همان زمان پاسخگوی اکتشافات و اختراعات جدید بوده و خواهد بود و قبلاً به تفصیل شرح داده ام.

پانزدهم - مگروه است آدمی لباس خود را بدون ضرورت از تن در آورده عریان شود مرد باشد یا زن در شب باشد یا روز و این در صورتی است که ناظر محترمی نباشد و اگر باشد و احتمال نظر کردن او داده شود برهنه شدن حرام است خواه آن ناظر یک جنس و مماثل باشد مانند مردیکه بمرد دیگر بنگرد یا زنی به زن دیگر نظر نماید یا جنس مخالف یعنی مغیر باشند مانند همرد و زن که همسر یکدیگر نیستند و مستحب است زیر جامه و اشباه آن پوشیدن آنچه عورت را می پوشانند.

عن امیرالمومنین قال اذا تعری احدکم نظریه الشیطان قطع فیه فاستتروا (حضرت علی فرمود کسیکه برنه شد منظور شیطان قرار می گیرد خودتان را بپوشانید).

نهی رسول الله ص عن التعری باللیل و النهار و نهی ان ینظر الرجل الی عوره المرأه (نبی گرامی نهی فرمودند برهنه شدن را چه در شب چه روز و نهی فرمودند که مردی بصورت باراد مسلمانش بنگرد که در اینصورت لعنت هفتاد هزار از فرشتگان را بهره دارد و نهی فرمودند که زنی به عورت زنی بنگرد).

عن علی ع فی حدیث الاربعمائہ قال اذا تعری احدکم نظر الیه الشیطان فطمع فیہ فاستتروا لی للرج ان یکشف ثیابه عن فخذیه و یجلس بین قوما (حضرت علی در آن چهارصد حدیث معروفشان فرمود منظور طمع شیطان بدن برهنه است خود را بیوشانید و برای مرد شایسته نیست رانهایش برهنه باشد و بن جمعی به نشیند).

در این قسمت چند مستحب و مگروه ذکر شده است اول اینکه پسندیده نیست بدون ضرورت کسی عریان شود ولی ضروری شد لباسش را می کند چنانچه در حمام کسی پیراهن و لباس ندارد و شرطش این بود که ناظر محترمی نباشد که در غیر این صورت هیچ قسمت از بدن نمی تواند در برابر دیگری عریان شود مثلاً در همان حمام زنی مثلاً قسمتی از پایا بدنش را عریان سازد هرچه باشد حرام است.

یک مسئله دیگر اسلامی است که شرح آنرا در بهداشت نسل خواهیم داد و آن عریان شدن زن و مرد زمان آمیزش است که در روایات به حیوانات که بدون لباسند توجیه شده و در صورتیکه تماس به

نقاط تحریک آمیز متحصر شود و سطح جنسی تیزتر بوده و همانند متمرکز ساختن اشعه ها که سوزان تر می شد تماس انحصاری نقاط حساس چه در سینه و چه اعضاء تناسلی بهتر شخص را به ارگاسم و نهایت لذت می رساند (ناگفته نماند داشتن لباس رسمی که همیشه اسلام خواهان آن استو انتظار دادر پیروانش مخصوصا در حضور پروردگار زمان نماز و یا در دید و بازدیدها و تماس با برادران و خواهران دینی با لباس تمام ملاقات داشته باشند در آمیزش لباسهای خواهران دینی با لباس تمام ملاقات داشته باشند در آمیزش لباسهای فضول و مزاحم بدون آنکه عاری از لباس گردند باید خارج نمود).

عریان شدن در برابر دیگران و حتی انتشار تصاویر عریان کسانی که خود ر در سطح بالا تصور می نمایند به شئونشان لطمه می زند و نه تنها زیان مذکور در انحصار مسائل اجتماعی است بلکه همانگونه که نزد قبایل پیشرفته لباس بیشتر و نزد قبائل عقب مانده برهنگی بیشتر (و هرگز برهنگی کامل جز نزد افراد کمی از متجددین بسیار تجدد یافته دیده نشده است) دیده می شود زیان لباس کمتر نزد افراد بالاتر کاهش امیداروری نسبت به آنان استو بسیار دیده شده اگر عکسی از اکابیر و بزرگان با پیراهن یا زیر شلوار دیده شود بلافاصله دانش آموزان مبتدی که مقام او را میدانند می پرسند آیتا کت و شلوارشان را گم کرده اند آیا دزد برده آیا می خواهند بالفاصله لخت تر شوند و حمام بگیرند یا خیال شنا دارند و همین تعجب بدون پرسش نزد کسانیکه عادت اجتماعی آنان باس کامل داشتن است مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد

از جمله عریان شدن‌ها که اثرات روانی سوئی داشته و از طرف اسلام نیز اجازه داده نشده است لخت شدن مادر یا پدر در برابر کودکان خود آن‌ها که حس تمیز جنسی در آنها بوجود آمده یا پرسش‌های عورتی می‌نمایند می‌باشد و حتی مادر نیز نباید در معیت دختر خود که شناسائی بمسائل مربوطه پیدا نموده لخت شود کاملاً عریان گرد گرچه در حمام بوده باشد که در نتیجه ظاهر ساتن عورت برای وی بتدریج یک امر معمولی و بدون توجهی خواهد بشد و چه بسا عواقب نافرجامی را بدنبال خود خواهد کشاند تی بقیده برخی برهنه شدن کامل همسران در برابر یکدیگر نیز از حظ واقعی و ارگاسم آنها را بی بهره می‌سازد و در بهداشت نسل خوا گفت که را اسلام نگریستن به فرج زن را زمان آمیزش ممنوع داشته است.

مسئله دیگر استحباب پوشیدن شلوار یا زیر شلوار است یعنی رفتن در چیزی که رآنهاو عروت را مستقل از پوشاکهای اعضای فوقانی پوشاند.

بعضی عربها در فصول گرما پیراهن می پوشیدند و گیر هیچ و در نتیجه امکان اینکه نگاه نظر محترمی به عورتشان بیفتد و وجود داشت بهمین مناسبت استحباب پوشیدن پوشاکی که ساتر رآنهاو عورتها باشد تذکر داده شد گرچه کسانی که به پیری می رسند یا در سنین متوسط از توانائی آمیزشی بی بهره اند دوست دارند حتی اگر شلواری دارند دکه اش باز باشد باین امید که نظر جنس مخالف به عورتشان افتد ولی جالبتر وضع قوانینی خاص است برای شلوار مردان و زنان در برخی کشورها که اگر مردی با تنبان (بدون

شلوار) ا خانه اش برای خرید خارج شود پلیس او را بعنوان چریحه دار کردن عفت عمومی جلب می کند در حالیکه پلیس ناظر ورق پاره ایست که زنان را تشویق به هرچه بیشتر لخت شدن می کند و قانون جریحه دار شدن عفت عمومی در بوته فراموشی است مگر آنکه بگوئیم مرد باید عفت داشته باد زیرا در موارد دیگر نیز جریان موید مطلب مذکور است: اگر زنی پشت پنجره می شمارد و در صورتیکه مرد لخت پشت پنجره بخوابد و زنان از کنارش بگذرند باز مرد است که مسئولیت بوجود آورده است.

حال که سخن از پوشیدن شلوار شد به یک استحباب دیگر مربوط به پوشیدن شلوار اشاره کنم:

مستحب است شلوار پوشیدن و مستحب اس نشستن و پوشیدن آن و مکروه است ایستاده با پنمودن.

عن ابی عبداللہ قال اوحی اللہ الی ابراهیم ان الارض قد شکت الی الحیا من رویه عورتک فاجعل بینک و بینها محابا فجعل شیئا هو اکبر من الثیاب من دون السراویل فلبسه فکان الی رکتہ (حشرت صادق فرمود پروردگار به ابراهیم خلیلش ویحی فرمود که زمین شکایت کرد از دیدن عورت تو پس پوششی داشته باشک ه مواجه با زمین هم نباشد پس پوششی بزرگتر از پیراهن و کوچکتز از شلوار بپوش که بوده باشد تارکتین و هم اکنون مختصری شرح مسئله:

پوشیدن شلوار

دستاری اگر داری یا در صورتیکه کلاهی هست که باید فقط سرخودت بگذاری! دستور اسلام است که در حال ایستاده با عضو عالی خود مشغول باش و در حال قیام مغز خود را لفافه کن اما اگر پوشاکی مربوط به اسافل اعضاء است از شلوار و شورت و... مستحب آنکه نشسته آنرا بپوشی و من نمیدانم چرا باید شال سرخود را ایستاده بست آیا در قدیم مراقب نبودن و نشسته آنرا در حالیکه بمزنی کشیده و آلوده می شد می بستند که چنین نیست زیرا برخاک تمیز نشستن و تمیم کردن آنرا رد می کند و شلوار را باید نشست و پوشید و عمامه را ایستاده بسرپیچید؛ فقط یک چیز هست که در حال نشستن و بسر پیچیدن پارچه خواه و ناخواه اگر مدت قلیلی هم هست انحناى ستون فقران بهم می خورد و احتمالاً هم دستور ایستادن بمنظور مذکور بقرینه شلوار پوشیدن یک امر بهداشتی و برای حفظ سلامت جسم می باشد.

کسیکه شرح احوال و اوضاع زندگی کندی رئیس جمهور اسبق آمریکا را خوانده میداند تا قبل از قبقت رسیدنش کسی نمی دانست وی با حتمال مبتلا به مال دوپوت ستون فقرات (سکک یک مهره فقراتی) می باشد و تنها اطلاعی که عده ای داشتند این بود که رئیس به درد کمری مبتلایند.

از جمله مطالبی که در سرگذشت وی جالب بود این دو مطلب که از او پرسیدن سعادت در جچیست گفت در اینکه آدمی زن خوبی داشته باشد و اتوموبیلش خوب باشد و فندگش زود روشن شود و خوانندگان میدانند نبی گرامی سعادت مرد را در داشتن مرکبی

راهوار، زنی صالح و خانه ای وسیع دانسته اند که چون کاخ سفید ارث مسلم روساء جمهور بود و خانه وسیع مورد گفتن نداشت اما گای هی ممکن بود فندکشان زود روشن نشود جای یکیدگر را در سعادت گرفته اند.

مطلب دوم دستور پزشکی خصوصی رئیس جمهور بود که بوی دستور می دهد بنشیند و شلوارش را بپوشد تا ستون فقراتش به رنج نثفتد که با ستون فقرات سالم نیز بای آنرا مراعات نمود و قبلاً شرح دادم.

ناگفته نماند: چه بسا فوائد دیگری که بر فوائد این دستور مترتب است که همانند سایر موارد علوم بیشتر و پیشرفته تر آنها را متذکر خواهد گردید.

شانزدهم مکروه است پوشیدن لباس شهرت و بسا باشد موقعی که مستلزم استهزاء یا حقارت گردد حرام شود و لباس شهرت هر لباسی است که پوشیدن آن در میان مردم و اهل شهر در آن عصریکه می پوشد متعارف و معمول نباشد هر چند در عصر دیگر یا در بلد دیگر متعارف و معمول بوده و در احادیث وارد شده: ان خیر لباس کل زمن لباس اهل: بهرترین لباس هر زما نلباس اهل آن زمان است.

حضرت صادق فرمود برای رسوائی مرد کافی است که لباس شهرت پوشد و سواری برای شهرت کند خادی تعالی دشمن می دارد شهرت لباس را: (قال کفی بالمرء خزی ان یلبس ثوبا بشهره او یرکب دابه بشهره)

مردی بنام عباد بن کثیر بصری خدمت ابی عبدالله علیه السلام (حضرت صادق) آمد در حالیکه جاه شهرت پوشیده بود امام فرمود که ای عباد این چه جامه است؟ گفت یا ابا عبدالله عیب می کنی بر من این را؟ فرمود بلی نبی گرامی فرمود که هر که بپوشد لباس شهرت را در دنیا حضرت عزت لباس خواری بر او پوشاند دبر قیامت (من لبس ثوبا بشهره کساء الله یوم القیمه ثوبا من النار).

حضرت صادق مردی را دید که ب پیراهن ازار پوشیده فرمود چنین مکن که این کبر است و حضرت باقر این را مکروه میداشت و میفرود این از فعل جباربره است و نبی گرامی نهی فرمود پیروان خود را از آن و از کشف ران.

از حضرت صادق است که خدای متعال لباس شهر را دشمن دارد (ان الله یبغض شهره اللباس)

باز از آنحضرت است که شهرت چه از خوبی باشد چه بدی در آتش است (الشهره خیرها و شهرها فی النار) و در حقیقت دنبال همان سخن نبی گرامی است که فرمودند الشهره آفه و الان شرح خواهم داد و چه آتشی بدتر از آفت؟

لباس شهرت

کلمه آفت را عوام الناس بسیار خوب معنی می کنند: بادنجان بم آفت ندارد یا فلان اقدامی آفت داشت یا محصول امسال آفت ندارد روشن می شود هرگونه ضرری کیفی یا کمی ناخوانده و پیش بینی نشده افت است.

نبی گرامی فرمودند (الشهره آفه) شهرت آفتی است و واقعا به درستی کسانی این آفت را درک می کنند که شهرتی دارند و به تناسب شهرت تشان آفتشان افزون تر می باشد.

شهرت خواه حسن شهرت باشد خواه قبح شهرت هردو آفت دارد باین اختلاف که قبح شهرت در همان فاصله ای از حسن شهرت قرار دارد که یک ستاره سکسی سینما و یک عالم بزرگ ریاضی خدانشناس و لباس شهرت هم در این فاصله قرار دارد و اگر فاصله مذکور را بین دو نقطه توحید و الحاد قرار دهیم آنچه شهرت است در این فاصله قرار گرفته با این تفاوت که هرچه حسن و نیکوست از نقطه وسط به طرف توحید تمایل یافته و هرچه بیشتر احسن نزدیک تر و در برابر هرچه قبیح و پلید است از نقطه وسط بجانب شرک و الحاد متوجه شده و هرچه اقبح و زشت تر نزدیکتر بان و از جمله پوشیدن لباس شهرت است که در فواصل بین نقطه شرک و نقطه وسط خط مذکور قرار دارد.

لباس شهرت پوشیدن یعنی پوشاکی داشتن که مشار بالبنان است لباسیکه چند امتیزا معیوب را بدنبال خود همه جا می کشاند:

خودش در تهی آن رنج بیهوده برده زیرا آنچه معمول و مداول نیست بسهولت فراهم نمی شود تا زمانی که آنرا دارد بازرنج بی فایده می برد زیرا برای اصلاح چیزی که دیران ندارند اسباب و اثاث یدک و تعمیر گاه و دوخت و دوزندگی اختصاصی می خواهد (مرکب شهرت - لباس هرت).

مردم بادیدن آن لباس انرژی بیهوده مصرف می نمایند و

بجای اینکه چیزی را بیکدیگر نشان دهند که سوق بکمال می‌دهد لباسی را نشان می‌دهند که هرچه بآن تعلق دارد بیفایده است از پوشیدنش از نشان‌دادنش از حرف درباره اش زدن که این نیز نوعی عاطل گذاردن حق مردم است که باید حرف بزنند آن هم درباره لباس بیفایده ای که اگر بطرز کامل و درست انتخاب می‌شد رفع معطل خود و بیگانه می‌گردید.

مسلمانان لباسی دارند همه متحد‌الشکلند و این خود پیوستگی و اتحاد است و یک رشته از اتصال بین افراد مسلمین و رخنه کردن استعمار نیز راهنایی دارد از جمله لباس تازه ای را عرضه داشتن و مردم را بشکل و دوخت و پارچه استعمارگر مشغول داشتن و به تقلید سوق دادن و سرانجام بازار درست کردن و در پایان مغزها را استعمار نمودن و هر استعماری که در مرحله اقتصاد متوقف شد باز سودی و بردی کرده که استعمار شدگان مغزی هیچ از خود نبردی و جنبشی نشان نداده و ندارند و هیچ نبرده‌اند.

لباس شهرت آفتش چیست؟ آفتش بلاهائی که تصور رسیدنش نبود از تعرض های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تا آنجا که برخی را بهوس می‌اندازد به کشور دیگر بروند تا لباسشان را آنجا بدوزند و آنج اطو بکشند و آنجا بپوشند و حتی به آنجا بفرستند برای شستشو.

لباس شهرت یعنی لباس خود بینی و تکبر و لباسی که دیگران در برابر آن امکان دارد احساس حقارت کنند و در نتیجه لباس شهرت یعنی لباس تکبر و تکبر یعنی آلودگی به صتفی که از آغاز شیطان آلوده و مطرود گردید پس لباس شهرت یعنی لباسی پوشیدن برای دور شدن از خدا.

ناگفته نماند لباس شهری که چشمهای زیادی را بطرف خود جلب کند صرفنظر از آنکه طبق قانون فیزیکی هرچه حرارت کمتر از ۲۷۳ درجه داشته باشد بر مجاور خود اثر میگذارد بر اثر اشعه های خارج شده از چشمها مخصوصا اگر از روی حسرت و نومیدي باشد در جلد قبل شرح دادم چگونه جماد - نبات - انسان را بحالت مسمومیت مخصوص میکاشند یعنی آفت لباس شهرت یا مرکب شهرت بطور کلی مسمومیت های نشای از توجه شگفت آمیز یا نظرهای مأیوسانه و حسرت بار دیگران نیز می باشد.

زبان لباس

در بسیاری از موارد می بینید به سخن گفتن لباس اشاره شده است لذا باید شرح دهم مقصود چیست.

اندازه لباس سخن می گوید که آیا متعلق به نوزاد است یا کودک یا بزرگسال.

شکل لباس که آیا باید در ایعاد پوشید یا در مهمانی ا یا در خانه، افسر باید بپوشد یا پاسبان، کارفرما ما یا کارگر یا...

زبان رنگ که اخلاق و رفتار پوشنده در چه حدودی از تمایلات و غرائز است.

تعداد لباس که تا حدودی با بهداشت پوشنده مرتبط است.

جنس پارچه لباس که میزان تعیین کننده بنیه های احتمالی مالی میباشد.

پاکیزگی، ژولیدگی، چرکین بودن، مرتب و نامرتب بودن

لباس که معرف سجایای اخلاقی و بازشناخت شخصیت هاست. از همه مهمتر ژست گرفتن و حال دادن به لباس است یعنی در موارد فوق لباس خود سخن می گفت و معرف پوشنده بود هم اکنون پوشنده لباس لباس را بزبان در میاورد و وادار به معرفی کردن می کند: لباس پاره چرکین پوشیده و در ضمن ژست حق به جانب گرفته و بین گردن کج و لباس مخصوصش همکاری صادقانه برای گدائی برقرار کرده است.

لباس افسریش یا کلاه گذاشته و شمشیر آویز و قد سفت به بالا کشیده و قدمهای بلندی که بر میدارد برای تشخیص و اخطار اینکه همه از من بترسید در همکاری موقتند.

اسلام همه را در شهرت خلاصه کرده و لبش شهرت پوشیدن را مذموم معرفی فرمده و زبانی درازتر از زبان لباس شهرت نیست زیرا این لباس به اجتماع می گوید پوشیده من در خودخواهی گرفتار است انتظار دارد نظرهائی که باید به مواهبی بنگرد که صاحبش را بکمار می برد روی بنگرد و اوقاتی که باید صرف تماشای نیروی پیشبرنده انسانیت گردد در تماشای قد و بالای ای زمین بر قامت رعنا نگر زیر پای کیستی بالانرگر مصرف گردد زبان لباس شهرت زبان تفرقه انداز و پراکنده ساز و سراسر هوس و از بوده پوشنده را جدا از اجتماع و تک رو معرفی می نماید و در اسلام بنیم هر جا جوشه گیری، عزلت، رهبانیت، جدائی، تفرقه و تکروی است مذموم و ناپسند بشمار می باشد.

فرق کسیکه ژست گرفته و لباسش او را هیبت الله یا گدا صفت معرفی می کند با آنکه لباس شهرت می پوشد زیاد و از جمله اینکه

در وضع اول معرف ظاهر و عمیقا معرف یک صفت غالب در اوست در صورتیکه پوشنده لباس شهرت یعنی لباس که طرف را انگشت نما کند معرف صفات باطنی طرف خواهد بود هرچند لباسی هیبت الهی و گدائی نیز در قلمرو لباس شهرت در آورد میشود.

ناگفته نماند لباس بازبان رنگ، شکل، بوی خود نیز سخنان دارد که تاکنون چند نوبت اشاره شده است.

مرد به لباس زن در آمدن و برعکس

هفدهم - حرام است بر مرد که در لبسا شبیه زن شود و بالعکس و مستحب است که جوانان در لباس شبیه مردان کامل باشند و عکس آن مکروه است.

ابن مهران گوید که حضرت صادق مردی را که دامن جامه خود را بر زمین می کشد فرمود که مرا مکروه می آید که می فرودند مردی را که مانند زن می ساخت خود را در لباس وزنیزاین چنینیین مردمو میفرمودندبهترینجوانان شما آناند که خود را مانند کنند به پیران و بدترین پیران آنانند که خود را شبیه کنند به جوانان.

(عن سماعه بن مهران عن ابی عبداللّه ع والی الحن ع فی الرجل یجرتیابه قال انی لا کره ان یتشبه بانساء عن ابی عبداللّه عن آیائه قال کا رسول اللّه یزجر الرجل ان یتشبه بالنساء و ینهی المراه ان یتشبه بالرجال فی لباسها و قال خر شبابکم من تشبه بالکھول و شرکھلوکم من تشبه بالشباب).

از نبی گرامی است ثلاثه لا یدخلون الجنة ابداء الدیوث و الرجله من النساء و مدمن الخمر (سه کس هرگز داخل

بهشت نشوند دیوث و زنان مرد نما و شرابخوار) ثلاثه لايدخلون الجنة العاق لوالديه والديوث و رجله النساء (سه كس داخل بهشت نشوند عاق والدين و ديوت و مردان زن نما) لعن الله الرجل يلبس لبسه المرأة و المرأة يلبس لبسه الرجل (خدا مردى را كه چون زن لباس پوشد لعنت كند و زنى را كه چون مرد لباس پوشد لعنت نمايد) لعن الله الرجله من النساء (خدا زنان مرد نما را لعنت كند) لعن الله المتشبهات من النساء بالرجال و المتشبهين من الرجال بالنساء (خدا زنان مرد نما و مردان زن نما را لعنت كند).

بهره شکرگذاری از لباس

تاکنون چشم مطلع تاریخ چند نوبت شاهد مشابه شن شکل ظاهر زن و مرد بوده است تا آن جا که پرفورشارل وینیک Charl Winick متخصص و استاد جامعه شناسی دانشگاه نیویورک در نتیجه همین روش که ملل متمدن قدیم یونان و ورم را که به اوج ترقی رسیده بودند و سرنگون شدند بیدار باشی بجهانیان دانسته می گوید اختلاط زن و مرد امروزه تمدن را همانند تمدنهای دو هزار سال پیش تهدید می نماید.

قبل از آنکه آتن قدیم از اسپارتهها شکست بخورد مردان همانند زنان لباس بلند می پوشیدند و حتی آرایش مطابق آنها می نمودند و اگر مجسمه ها و تصاویر آنزمان را بنگریم برای مردان امتیازی جز ریش (آنهم اگر در شکل باشد) دیده نمی شود (آن هم در زمانی در فرانسه زنان گذاردند که خواهم گفت).

در روم قدیم هم آنزمان که باوج ترقی و تمدن رسیده بودند اوضاع لباس مرد و زن مشابه بود و کار انحرافهای جنسی نیز بجائی رسیده و آنچنان شایع شده بود که سزار قیصر روم عشق دوجانبه ای (Bisexuelle) را علنی ساخته و برای اطفاء شهوات و هوس بازی خود حرمسرائی از پسران و دختران بوجود آورده بود و حتی می نویسند (نیرو) با یک پسر ساخته شده رسماً ازدواج کرد و جشن گرفت.

پروفسور مذکور عقیده دارد کشورهای غربی و مخصوصاً امریکای شمالی مد اختلاط زن و مرد که پی ریزی آن را بصورت مدارس مختلط عرضه میدارند در پیش گرفته و مین اختلاف دو جنس (Mnisex) و تقلیدی که پسران از دختران و دختران از

پسران می نمایند و مردانیکه آرایش زنانه دارند نشانه بزرگ تحول جامعه امروز می باشد که در صورت ظاهر منحصر و خلاصه نمی شود بلکه از حیث جسم و روان و امیال جنسی نیز تحولات زیادی در این دو جنس بوجود آمده است.

بعقیده پرفسور باید بشر بداند مرد است یا زن و لازم است به جنسیت خود اعتراف کند و اگر جنس خود را قبلو ندارد و حاضر است مخالف آن عمل نماید قطعاً به بی نظمی اجتماعی و خانوادگی و سیاسی دچار شده بهمان سرنوشت می رسد که یونانیان و رومیان قدیم رسیدند. (۱)

قیافه، انام و وضع هورمونی پسرانی که رفتارهای دخترانه دارند تفاوت محسوسی با مردان و نابالغان دیگر ندارد و حتی بلوغ هم معمولاً بطور طبیعی در آنها آغازی شود ولی با وجود این رفتار شان دخترانه است و حتی بسیرای از آنها در دوران بلوغ چاق بوده اند و در سابقه کودکی شان عروسک بازی و رفتارهای دیگر دخترانه و پوشیدن لباسهای زنانه و بازی با دختران مشاهده می شود بزرگتر که می شوند دختران آنها را ببازی نمی گیرند اما آنها هنوز سخن از گلدوزی و آشپزی و خیطای می گویند و تمایل به پوشیدن لباس زنان دارند یا آنها را می پوشند و اگر ظاهر لباس هم مردانه باشد جوراب زنانه و شورت زنانه دارد و ساعتها جلو آئینه ایستاده اطوار زنانه در میاورند و چه بسا برخی از آنها احساس تنفر به آلت خود نمایند و اگر تنفر شدید باشد به درد بی درمانی گرفتار شده اند.

پسران نو بالگی که رفتار دخترانه دارند گاهی استمناء می نمایند و بیشترشان با آنکه توانائی جنسی معمولی دارند تمایلی مگر

بصورت خاص و غیر عادی از خود نشان نمی دهند.

دخترانی که رفتار پسرانه دارند چون در برابر پسران قرار می گیرند بانان می گویند ما از شلووار پوشیدن دختران خوشحالیم زیرا اینکا دلیل دیگری است بر ضعف جنس لطیف، آنها همه رقم لباس دوختند و پوشیدند و انواع مدها را آزمایش کردند و سرانجام فهمیدند که لباس مردها بهتر است و بهتر از آنان حس انتخاب دارند.

دختران چون در برابر پسران زن گرا قرار می گیرند می گویند: تمایل مردها به لباسهای، رنگارنگ گذاشتن موهای بلند انگیزه ای جز انتقام ندارد: سالیان دراز مردها مجبور بود معطل لباس پوشیدن زنان و شانه زدن و آرایش شوند اکهون نوبت زنان است که ساعتها معطل شوند تا مردان ناخن ها را مانیکور زده موها را شانه کرده، سیلش را هم آوای گیسوهاش سازد بهر صورت زن سابقه دارتر از مرد در پوشیدن لباس اوست زیرا تا بحال هرچه را تاریخ ضبط کرده از شجاعت ژاندارکها و زنانی بودند که لباس مردان پوشیدند و سپس متوجه اقتضاحات ناشی از اینعمل گردیندند اما هرگز تاریخ به پسرانی که لباس زنان پوشیدند نسبتی جز انحطاط اخلاقی و اینکه مثلاً در آتن یا اسپارت بزرگانه قوم پسرانی در اختیار داشتند که لباس زنان می پوشیدند هیچگونه نسبتی دیگر نمی دهد اما اگر مرد خود لباس زن یا زن لباس مرد را به اختیار پوشید اغلب نتیجه ناشکری و ناسپاسی والدین می باشد که شرح خواهم داد.

ژاندارک اولین دختری بود که لباس مردانه پوشید و در جنگ

شرکت گرد و بیگانگان را از خاک فرانسه بیرون راند و پس از این زنان فرانسه شلوار پوشیدند و آنقدر مرد نما شدن مد شد و رواج یافت که برخی از زنان ریش مصنوعی گذاشتند تا اینکه لویی سیزدهم پادشاه فرانسه قدغن کرد زنان لباس مردان نپوشند اما این رسم در همین زمان (اواسط قرن ۱۷) در سوئد رایج شد بویژه که ملکه سوئد کریستن مشوق آن شد و خود لباس مردان پوشیده و آنقدر در نشان دادن قدرت زنان اصرار داشت که روزی گفت موقعیکه مردان در برابرم بخاک می افتند و از وحشت میلرزند لذغ می برم اما بزودی انقلاب و تشنج شروع و ملکه استعفا داد و جانشین وی پوشیدن لباس مردان را بر زنان قدغن کرد و زنان از این عمل که زن باید زن بماند جشن گرفتند و پایکوبی و مسرتها نمودند. در فرانسه پس از انقلاب کبیر بار دیگر مد شد که زنان شلوار بپوشند تا اینکه ناپلئون حکومت را بدست گرفت و در هفتم سپتامبر ۱۸۰۰ دستور داد پلیس چنین اعلام بدارد صفحه چون دیده می شده عده ای خانمها لباس مردانه می پوشند و این اقام به احترام مقام و شخصتی زن لطمه وارد می ارود از این تاریخ فقط با اجازه پلیس زن می تواند لباس مردانه بپوشد و زنانی که برخلاف این دستور رفتار کنند به پرداخت ده هزار فرانک جریمه و دو سال زندان محکوم خواهند شد» و بدینطریق مدتی زنان از پوشیدن لباس مردان منصرف شدند تا اوائل قرن نوزدهم که خانم ژرژساند که نوینده بد در همه چیزش از مردان تقلید کرد سیگار و پیپ می کشید، لباس مردان می پوشید حتی اسم خود را که لوسیل دو پن عوض کرد بعد دیولافراکه

برای حفاری به ایران آمده بود و همسر بیحجابش مجبور شد لباس مردانه بپوشد انقدر در این لباس ماند که حاضر نشد هنگام مراجعت بفرانسه انرا ترک کند.

در اروپا و امریکا وضع خانوادگی طوری است که زنان بدون شوهر را بسیاری از زنان دیگر مجبور بکار کردن هستند و از میان آنان نفراتی که کارشان ایجاب می نماید شلوار بپوشند و بندرت آنان نفراتی که کارشان ایجاب می نماید شلوار بپوشند و بندرت زنی امروز در غرب بخاطر مدپرستی و فانتزی لباس مردن می پوشند همانگونه که در ولایات ماکمتر زنی است که بخاطر کار با لباس مردانه در آید و تقریبا همه بدنبال احساسات و با هوس لباس خود را عوض می نمایند که دسته اخیر یعنی دخترنی که در قلمرو مسائل روانشناسی زیر قرار می گیرند اکثریت آنها را تشکیل میدهند.

پدری که چند دختر دارد و یا چند پسر یا چند پسر دارد و دائم زبان ناشکری و ناسپاسی وی درازاست: خدا یا چرا این همه دختر بمن ددی. ای کاش پسری هم داشتم. به بین چند دختر و هیچ پسر. این همه اطراف مرا گرفته اند چه از جتنم می خواهند. اگر پسری داشتم کمکی داشتم. دختر چرا درس نمی خوانی به بین اگر پسری بودی مانند برادرت درس خوان و عزیز بودی و از این قبیل حرفها که چون تکرار شد حس عاطفه را که در دختران نیرومند است به حرکت در می آورد که اگر پدرشان پسر ندارد یا مادرشان پسر خواسته است خود را پسر نما کنند لذا اداهای پسرانه در می اروند و از جمله لباس مردان پوشیدن و بهمین قیاس و سنجش ناسپاسی و ناشکری سبب خواهد شد پسران دختر نما گردند.

ناگفته نماند تمایل پوشیدن جامه جنس مخالف بطور کلی جنبه بیماری دارد و گاه مسئله عمیق و خطرناک شده بهمین پوشیدن جامه جنس مخالف اکتفا نشده دوست دارند بعنوان جنس مخالف پذیرفته شوند و حتی نامشان را عوض نمایند در اینها آشفتگی هویت جنسی بیماران در کار است در صورتیکه خودشان میدانند چه جنسی دارند اما برای اینکه بیشتر ثابت کنند تغییر جنسیت داده اند با هم جنسان معاشقه می کنند یعنی اگر مردن د لباس مرد پوشیده اند با مردان مصاحب می شوند و در بین آنها همجنس بازی نیز شایع است.

بیماری مذکور را که ترانسویستیسم **Transvestism** گویند معمولاً از کودکی اشکار می شود و کودک کارهایی می کند که نشانی از آشفتگی هویت جنسی اوست و در ایناست که پدر و مادر و مربیان نقش رساندن فرزند خود را دارند بجائی که کاخ سعادت یا بیغوله بدبختی آنها در پشت پدر و رحم مادر پی ریزی شه است، بیماری نامبرده نزد مردان هم فراوانتر است یعنی بیشتر از زنان، مایندل لبسا جنس مخالف را پوشند و هم در بین آنان انتحار و بریدن آلت و جنون و الکیسم بیشتر است بلکه اکثر قریب باتفاق ترانسویستیسم ها حتی آنها که در درجات خفیف از آن قرار دارند و ازدواج وزن و فرزند دارند به الکیسم مبتلایند.

از آنها که بدرجات خفیف آن دچارند گاه باشد در خانه به بهانه بازی جهت کودکان پیراهن مادر بپوشند و چادر مادر بسر کنند و صدا باریک نمایند و روژی به لب بمالند و گاه نیز که کسی خانه

نیست لخت شوند و آلت را پنهان نمایند و وسط پوست بیضه را شکافدار چون فرج زنان سازند و برخی ک دوست دارند پیراهن خانم بپوشند و پیش بند زن به بندند و بظرفشویی و جاروب کردن و پخت و پز پردازند و حتی برخی از آنان که چون گیسوان بگذارند و لبی قرمز کنند و بینند کسی بآنها تعارف کرد آنرا بحساب تغییر جنس گذارده خوشحال می شوند یا اگر تلفنی برای آنها شد صدا را باریک می گیرند در صورتیکه طرف بآنها بگوید خانم دیگر مرتب مزام تلفنی طرفند که جنس ایشان را باکمال هوشیاری تشخیص داده است.

اما آنان که بدرجات شدید مبتلایند که بیماری را ترانس سکسوالیسم **Transsexvaiisme** گویند یقین دارند روحشان زن است و در جسم مرد حلول کرده و اینها همیشه در تنفر از اندام خودند و از پزشکان و جراحان برای عمل که جنسشان تعویض گردند کمک می طلبند، التماس می نمایند و اگر اعتنائی بآنها نشد تهدید به خود کشی می کنند و برخی که بجای تهدید بخود کشی آلت خود را می برند و اینها از لحاظ اندام نیز پای زنانه چرمی زنانه، پوست زنانه دارند یا آنکه اغلبشان دارنده کرموزمهای مردانه و هرمونای مردانه می باشند فقط برخی از آنها هرمونهای زنان تزریق و پستان بزرگی برای خود بوجود آورده اند اکثرشان زمان آمیزش که قاعدتا بطور متوسط است چشم ها را بهم گذارده خود را زن تصور و تجسم می نمایند. در انواعی از آن موهای صورت بیرون می آورند و موهای پاها را می کنند و زمانی شکمشان را جلو داده برای خود تصور آبستنی می نمایند و یک از آروزهایشان اینست که در فیلمها و نمایشها

نقش یک زن بانان واگذار شود.

زن اگر مبتلا به ترانسوستیسم باشد اغلب همچنین باز است و در نوع خفی آن ازدواج و همسر و فرزند در کار است اما همیشه از زن بودن خود تنفر دارد و چه بسا مردی که مردی کیسه کشی در حمام کرده یا شغل مردانه داشته و فقط پزشک جواز زن بودنش را صادر و مرده شوی زن بودنش را دیده است.

اگر باجبار مردان را بلباس زنان در آورند مانند مواردی که جاسوس درست می کنند در صورتیکه از میان نامبردگان انتخاب شود امکان دارد بسیار عاقلانه کار کنند (البته باید متوجه بود که حتی در میان انواع خفیف ترانسوستیسم ها اختلالات روانی فراوان است و زبان جاسوسی دارند) و کارشان را با نقشی برازنده و شگفت بسر انجام رسانند اما اگر زنان را بجابر بلباس مردان در آورند چون تمایل به تغییر جنس در بیماران زن که مبتلا به ترانسوستیسم می باشند کمتر است امکان خستگی و عصبانی بودن و خو را زندان تصور نمودن پیش می آید و اگر کار مردانه نیز بانها محول شد و در زمان ازدواج رفتار تحقیرآمیزی نسبت به فامیل جدید خود پیش گیرند چون کودکان آنها نظر زندگانی مخصوص مادرشاهی شدند همانگونه که گفته شد فرزندان اسکیزوفرن در بین آنان فراوان تر بوجود خواهد آمد و مجازاتی و شکنجهی ای سخت تر و هولناکتر از این برای زنان نیت که آنان را بکارهائی بدارند که با زمینه احساساتی و عاطفی آنان مغیرات داشته باشد و آنان را آماده کند که اگر خدای ناکرده کارشان به ازدواج کشید روش مادرشاهی پیش گیرند و در نسل و نواده خود جنون جوانی فراوانی

بوجود آورند و این تنها یک مجازات زنان است که برخلاف فطرت و غرائز رفتار کرده زن بودن خود را فراموش کرده بطرف مردانگی گرایش یابند و چه بسا عیوب دیگر که بعهدها شناخته و این فقط اسام بود که زن را برای آماده شدن استعداد دان روش مادر شاهی ممنوع و دور ساخت زیرا اجازه نداد زن مرجع، قاضی، سر باز و افسر و جنگی و.. شود که همگی را شرح خواهم داد.

مسئله دیگر انتظار اسلام از اینکه جوانان لباس بزرگها را بپوشند خود معلوم است که وسائل استحکام یافتن شخصیت را قبل از تشخیص دستور داه است همانند کسانیکه برای کودکان ۵ - ۶ ساله خود هنگام مسافرت یک صندلی خدا برای ایجاد شخصیت در آنها می گیرند.

رنگ لباس

هیجدهم - مستحب است در رنگ لباس که سفید باشد و مکروه است که سیاه باشد مگر در دراعه و آن لباسی است که اشمل جمیع بدن می شود یا اینکه حاجت و ضرورتی ایجاب نماید و مکروه است که سرخ سیر یا زعفرانی باشد و آن رنگی است که با زعفران می سازند یا معصفر باشد و آن رنگی است که با همسفر درست می کنند مگر در عروسی یا وقتی که شوهر با زنش می نشیند و هیچ رنگی حرام نیست.

اکثر لباسهای نبی گرامی سفید بود.

حضرت صادق فرمود نبی گرامی فرمودند لباس سفید بپوشید که بهتر و و پاکیزه تر است و کفن مرگان را از آن کنید

(عن ابی عبداللہ ع قال: قال رسول اللہ ص البسوا البیاض فانه اطیب اطهر و کفنوا فیہ موتاکم).

و پسر رشید گوید پدرم گفت دیدم بر امام رضا علیه السلام طلسان کبود و دیگری گفت بر حضرت سجاد دیدم در اعه سیاه و طلسان کبود (رایت علی ابی الحسن الرضاع طلسا نا ارزق بن رشید عن ایبه قال رایت علی بن الحسین و علیه دراعه سوداء و طلسان ازرق).

حضرت باقر را دیدند که بیرون آمد تا نماز بگذارد بر بعضی اطفال و جامه خزر و زرد پوشیده بود و عمامه خزر بر سر بسته نبی گرامی فرمودند رنگ سیاه در جامه بد اس مگر در سه چیز عمامه و موزه وردا.

از حضرت باقر است که هیچ لباسی بهتر از لباس سفید نیست پس آنرا پوشید و کفن مردگان را از آن کنید (عن ابی جعفر ع قال قال رسول اللہ ص لیس من ثیابکم شی احسن من البیاض فالبسوه و کفنوا فیہ موتاکم).

و باز از آنحضرت که کراهت داشت از پوشیدن لباس سایه مگر در سه مورد چکمه و عمامه و عبا و حضرت علی به اصحابش فرمود لباس سیاه پوشید که لباس فروعون است (لا تلبسوا السواد فانه لباس فروعون)

از نبی گرامی است ان الشیطان یحب الحمره فایاکم

و الحمره و کل ثب ذی شهره (شیطان سرخی را دوست دارد از سرخی و هر لباسی که باعث انگشت نمائی است پرهیزید) ایاکم و الحمره فانها حب الزینه الی الشیطان (از سرخی پرهیزد که سرخی از همه زینت ها به نزد شیطان محبوبتر است).

رنگ لباس

اثر رنگ در فعالیت های بشری بلکه در هر چیز که آفریده شده بیش از حد تصور است.

وقتی جلد پنجم را که درباره غسل است منتشر ساختم و به مناسبتی که کمله الوان در آیه مربوط به نحل و غسل آورده شده (.. مختلف الوانه فیه شفاء للناس...) از رنگها مختصر بحثی کردم طولی نکشید در شهر مقدس مشهد سمیناری از آقایان و دبیران تعلیمات دینی سراسر کشور تشکیل شد و یکی از اساتید بزرگوار در سخنرانی خود از بحثی که من راجع برنگها در آن جلد کرده بودم مطالبی آورده بودند(۱) هم کنون که چند سال از نوشتن آن جلد گذشته علم بیش از پیش به اهمیت رنگ و نقش آن در فعالیت های روزمره انسانی واقعه شده و اینکه خلاصه ای از آنرا ذکر می کنم و در بحث دیگر به آنچه اسلام درباره رنگها آورده ه فوق العاده ایه حیرت ات که ۱۵ قرن قبل و اینگونه مطالب جز آنکه ایمن باید داشت از طرف خالق رنگها چنین مطالبی و

چنان سخنانی بیان شه راهی و تصویری پیش نخواهد آمد.

اولین رنگی که پیدا شد آبی آسمانی بود بعد آبی دریائی و سپس سبز کلروفیلی (سبزینه ای) و آنگاه رنگ های دیگر و همان گونه که بارها گفته ام آنچه آفریده شده بسوی خدا بر می گردد و از ظاهر و باطن همه چیز هویدا است که در سیر بسوی خداست زیرا خدا عالم وحی و جمل و... است و نیروی علم و حیات و زیبایی و... در همه چیز روز بروز در ازدیاد می باشد فقط بشر است که برای نجات از رده حیوانات پساندارد باید دو غریزه دو فطرت دو راهمراه بشد به خدا برسد یا همانگونه که خودش، ذات مقدسش فرمود مثل خدا گردد و آن دو نیرو برای بکمال رسیدن و سعادت یافتن که باید بفعل در آید یکی دانش است تا بداند چگونه راه سعادت و بهشت را طی نماید و دیگری دین که بداند چسان با آنچه تسخیر دانش نشده و نمی شود ارتباط داشته باشد تا دانش و دانستیهایش براه انحراف و گمراهی کشانده نشود یعنی بوسیله آندو که معجونی از عقل سالم است بداند پروردگارش را چگونه عبادت نماید.

آری سیر الی الله کائنات خود نشان دهنده این واقعیت است که از جمله همه چیز رو به زیبایی می رود و یکی از آنها نقش و نگار بیشتر یافتن گلها که امروز با مداخله انسان بوسیله تزریقات به گیاه سریعتر هم شده است.

ابتدا آبی آسماین و بعد آبی دریائی و در این فواصل رنگ هائی از شعله ور بودن زمین و.... و بالاخره داشتن قوه باصره و اینکه بی رنگی هم خودرنگی است و بهرچه بنگریم غرق در رنگ

است باید گفت آدمی بلکه همه آفریده شدگان اسیر رنگند.

آفریده شدگان همه اسیر شکل هائی هستند که خارج از دایره نبوده چه به اعمالشان بنگری و چه بفکرشان و چه بکردارشان و چه به کرات و ذرات و کهکشانشان و پدیده‌هایی که روی داده و می‌دهد و همچنین اسیر رنگهایند زیرا ایه آفرینش رنگ بود و این مطلب را هنوز علم نتوانسته حتی نزدیکش شود و اسلام آنرا متذکر می باشد که خواهم گفت.

قبل از اسلام نیز به برخی خواص رنگها پی برده بودند و چه بسا برای درمان بیماریها بکارم بردند یا سفارش میداند که در مواردی مخصوص از آنها لباس تهیه شود یا ساختمانی منقش و الوان گردد اما امروز برعکس سابق رنگ در دست بشر نیست بلکه بشتر در دست رنگ است.

کارهای فوق العاده جالبی درباره رنگها شده و می شود که برای نمونه یکی دو تا ذکر کنم:

باشگاه اتومبیل آلمان فدرال چندی پیش اعلام داشت: اطفال و سالخوردگان بیش از سایرین در معرض خطریاب و ذهاب و ترافیک و سائل صنعتی و ماشین ها می باشند ولی طبق آزمایشی که بر روی ۱۲۰۰ نفر کودک و ۲۰۰ سالمند انجام گرفت مسلم شد در صورتیکه باسهای زرد یا سرخ یا شطرنجی سیاه و سفید به تن عابرین بوده باشد توجه رانندگان سریعتر جلب شده و میتوان آنها را لباسهای ایمنی نامید.

در جلد پنجم نشان دادم که انواع ناراحتی های عصبی و حتی برخی جنونها را توانسته اند با الوانی مختلف بنحو رضایت بخش

آرام نمایند غذاها را خوشرنگ سازند تا اشتها بهتر و فروش بیشتر داشته باشد، خانه ها و محل نشیمن و مبل و صندلیها و کار گاهها را برنگی مخصوص در آورند که کار بیشتر و محصول افزونتر و حوادث و سوانح کمتر داشته باشند، بیمارستانها را آنچنان رنگ آمیز کنند که بخش اعصاب رنگ مخصوص و بخش عفونی رنگ دیگر و هر بخشی رنگی که مایه تسلی و آرامش ستی شده باشد، برای بیشتر بدست آوردن مواد تخمیری رنگ آزمایشگاه، بیشتر داشتن تخم طیور عینک مخصوص و... بکار برند. حمام هی با الوانی مختلف برای درمان، شیشه های گلخانه ها را برای نمو بیشتر و گل دادن زیادتر و رنگ میوه ها را دگرگون ساختن، بر کرم ابریشم که کدام رنگ پيله بیشتر میدهد، بر ماهیان که تخمشان قبل از موعد بشکفتد و ماهی تازه زودتری داشته باند در باغها و خانه ها که پشه ها از نور زرد می گریزند و مگسها از رنگ آبی نفرت دارند و خلاصه در بسیاری از موارد که بیاد به جلد پنجم مراجعه نمود اما تکرار بهتر و علمی تر اثر هر رنگ اما بسیار مختصر در اینجا بجاست.

رنگ سبز: از ۲۰ لوکس اثرش واضح و چون از ۲۰۰ لوکس تجاوز نماید اذیت کننده می شود و معتدل ترین رنگها را برای هر محیط برگهای گیاهان محل دارند.

اگر محمولات رنگ سبز داشته باشند کمتر از رنگهای سیاه و خاکستری ایجاد خستگی می نمایند (کارگرانی را سه دسته کردند بیکدسته صندوقهای سبز، بدسته دیگر سیاه و سوم خاکستری دادند اغلب مراجعین بدرمانگاه از گروه دوم و سوم بعلت درد کمر یا.. بودند) بجهت و آرامش دهنده می باشد و پلی سیاه در لندن بود که

انتحار زیادی روی آن میشد سبزش کردند کاهش زیای یافت. در درمان بیمارهای ی صبی و اختلالات روانی، هیستری، خستگی و کیسکه بخواهد ایام بر او بسرعت بگذرد، بهرت درک کند، تحمل پذیر باشد، امیدوار گردد معتدل باشد، بی خوابش مرتفع شود، فشار خورش پائین تر آید (چون شعریه ها منبسط می شود) سردی سطحی بدن گرم گردد، درد عصاب و میگرنش تسکین یا بد رنگ سبز را انتخاب می کند.

کسیکه در برخورد اول رنگ سبز را انتخاب می کند اغلب مهربان و صمیمی است و از تعادل روحی برخوردار می باشد و اگر با فکر و تأمل آنرا برگزید روشن بین و متکی بنفس بوده با خرافات بد است و در صورتیکه از رنگ سبز بدتان میاید اراده ای ضعیف داشته احساس تنهائی کرده و برنامه سردگمی دارید.

رنگ سبز در اسلام: یک جلد هم انشاء الله بنام فیزیکی و اسلام خواهم داشت و در آنجا از مطالب فیزیکی بحثی خواهم کرد و از جمله آیات متعددی آورده مود بسی و بحث قا خواهم داد و دا ینصوت د این جلد آگ از رنگ مربوطه ذکر در قرآن شده اقدام به اشاره ای درباره اش خواهم نمود و در غایر اینصوت بحث مذهبی رنگها را به جلد فیزیکی و اسلام منحص می نمایم.

در قرآن هشت مرتبه از کلمه خضر او آنچه در قلمرو آنست نامی آورده شده باینطریق:

فاخر جنا به نبات کلی شیء فاخر جنامه خضراء (۹۹ الانعام)

الذی جعل لکم من الشجر الاخضر، نرار (۸۰ یس)

انی اری سبع بقرات سمان یا کلهن سبع عجاف و سبع

سنبلات خضرو اخريابسات (آيات ۴۳ و تقريبا مشابه آن ۴۶ سوره يوسف).

متكثين على رفر ف خضرو عبقرى حسان (۷۶ الرحمن)

عاليهم ثبات سندس خضرو استيرق (۲۱ الانسان)

و يلسون ثيابا خضرا من سنس و استبرق (۳۱ الكهف)

الم تر ان الله انزل من السماء ماء فيصبح الارض مخضره (۶۳ الحج).

و سه مرته نيز كلمات مربوط به بهجت آورده شده است:

فانتنا به حدائق ذات بهجه (۶۰ النمل)

وترى الارض هامده فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربت و انبتت من كل زوج بهيج (۵ الحج)

و القينا فيها رواسى و انبتنا فيها من كل روج بهيج (۷ ق)

الان ترجمه آيات شريفه را براي تان مى نويسم تا آنچه را مى گويم از خود قران بشنويد ولى قرآن چه مى فرمائيد؟

ميفرمايد:

(۱) رنگ حقيقى سبز متعلق به سبزینه کلروفیل گیاهی است و در جلد هشتم اشاره قران را به کلروفیل سازی آوردم

(۲) رنگ سبز را با آنکه ميتوان در بسياريا زا مور بكار برد اطاق را سبز كرد - اثاث را سبز كرد - مركب را سبز كرد و... قرآن فقط به رنگ سبز لباس چه پارچه به تن اتكاء يابد و چه تن به پارچه اشاره فرموده است (پارچه به تن اتكاء يابد = ثياب سندس خضر. تن به پارچه اتكاء يابد متكثين على رفر ف خضر).

(۳) از قرار گذشت هرنگ سبزی بیعی مربوط به برگ گیاه است و شایسته آن است که در انتخاب البسه به کار برده شود اما چرا خیلی شگفت و اجاز امیز است وقتی راعب اصفهانی میخواست در مفر داش کلمه بهج را معنی کند می گوید: البهجه حسن اللون و ظوهر السرور فیه... و قد ابتهج بكذا ای سر به سرور را بان اثره عام و جهه و البهجه كذا.

من نمی خواهم بگویم افرین بر قران و هرگز هم نخواهم گفت برای اینکه قرآن کاری نکرده کلام خالق توانسات و عالم بر هر چیز و فروده: رنگ سبزی طبیعی مربوط بگیاهان است و اجتماع آنها که حدیقه ورا می سازد یک اثر مهمتراز همه اش اینکه صاحب بهجت و ذات بهجت و دارنده بهجت اند و در اینصورت سبزی رنگ نیکوئی است که سرور و شادمانی از آن ظاهر می شود و بهجت انگیز است بلکه باید بدانشمندانی که مخلوقند و نیروی علمی خود را با پژوهش و کسب بفعل در آورده اند تبریک گفت که به اهمیت تشخیص علمی مطلب قرآنپس از ۱۵ قرن واقف شدند.

(۴) در این چند آیه چند اعجاز علمی دیگر نیز هست که ۹ به همه آنها در جلد های قبل اشاره شده است اما هم اکنون متوجه یک مطلب علمی دیگر شدم و چون اطلاع در باره اش کامل نیست بصورت سؤال ذکر می نمایم:

اینکه یک جا گیاه زنده را خضر و خشکیده اش را یابس نامید و ما میدانیم درخت یابس است که با یک شعله شروع بسوختن می کند و آنچه حرارت در طول مدت سالیان از خورشید گرفته در مدت قلیلی بصورت آتش پس میدهد اما چه شد در آیه دیگر (الذی جعل

لکم من الشجر الاخضر نارا) بیرون آمدن آتش را به شجر اخضر پیوند میدهد: مگر کلروفیل و سبزینه گیاه نقش شعله ور شدن دارد؟

اما ترجمه آیات بهمان ترتیب آورده شده:

بروبانیم از باران هر گیاهی را و از زمین سبزه ها را بیرون آوریم (۹۹ الانعام)

آن خدائیکه از درخت سبز برای انتقاع شما آتش قرار داده تا وقتی که برافروزید (۸۰ بس)

جریان خاب دیدن فرعون است که هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می خورند و هفت سنبه سبز بود و هفت سنبه خشکیده (۴۳ یوسف)

در حالیکه بر رفر ف سبز ۰ که شرح رفر ف داده شده است) و بساط زیبا تکیه داد اند (۷۶ الرحمن)

بالا پوش آنان پوشاکهای سندس و استبرق است و... (۳۱ الکهف).

و لباسهای سبز حریر و دیبا پوشاک کنند. (۲۱ الانسان)

آیا نیدید که خدای آب را از آسمان فرو بارید که زمین را سبز و خرم کردم (۶۳ الحج)

تابا نزول آن (باران) ستانهای سبز خرم میرویانیم (۶۰ النعمل).

زمین را مینگری وقتی خشک و بدون گیا شد آنگاه باران بر آن فرو باریم تا سبز و خرم شود و ور آید و بروید از هر نوع گیاه بهجهت آور

توجه به کلمه ربت که معنای تخمیر شدن میدهد و اعجاز علمی است و شرح داده شده بفرمائید و زمین ابتدا بوسیله موجودات

ذره بینی تخمیر می یابد بعد استعداد پرورش درخت پیدا می کند (۵ الحج).

در زمین گوههای استوار قراردادیم و هر نوع گیاه بهجهت آور از آن برویانیدیم (۷ ق)

زرد: دومین رنگ قرآن ذکر شده است رنگ خشوئنی و خوشحالی و گرم کنندگی است (اصولاً رنگهای روشن خوشحال بخشند ۹ رنگ روحانی و ایده آل و فیلسوفی و تحریک کننده فکری و آرام کننده برخی الات عصبی است اگر روشن اشد نگاه بان سرور آور و خوشحالی بخش است و اگر به تابان و هیجان انگیز و مسکن بوده و نبض را با آرامی زیاد می کند.

اگر رنگ زرد را در بین بدون ت. من انتخاب کردید می گویند در کارهای خلاقه موفقید و حس ابتکار در شما زنده است و از نیروی تخیل فوق العاده ای برخوردارید و در صورتیکه فکر کردید و زرد را در میان رنگها رگزیدید نسبت بدوستان خود مهربان و صدیق بوده اما همیشه باید شما را تشویق و تأیید کنن و کمی هم ترسو می باشید. اما چنانچه از رنگ زرد بدتان میاید معلوم می شود به جای فکر عمل می نمائید و بهمه چیز خوش بین بوده از زندگی لذت می برید.

قرآن و زردی: صفرا - صفر - مصفراسه کلمه ای است که در قرآن در ضمن پنج آیه آورده شده است.

انه یقوله آنها بقره صفراء فاقع لونا تسرانظارین (۶۹ البقره) حضرت موسی جواب داد خدا می فرماید گاو زرد

زرینی باشد که رنگ آن بینندگان را فرحبخش است.

آنها تر می بشرر کالقصرا نه جمالت صفر (۳۳ المرسلات) آتش دوزخ آنچنان شراری بیفکند که شعله اش مانند قصری است و گوئی آن شراره شتران زرد مویی را همانند می باشد.

ولئن ارسلنا ریحاً فإراه صفراً (۵۱ الروم) و اگر باز بادی فرستیم آن کشت سبز را زرد کند... ثم یهیج فراء مصفراً ثم یجمله حطاما (۲۱ الزمر) باز رو بخزان آرد و بنگری که زرد شود و آنگاه آنرا خشک گرداند.

ثم یهیج فترأ مصفراً ثم یكون حطاما (۲۰ الحدید) باز رو بخزان و خرابی آرد و بنگری که زرد شده سپس می باشد خشک

در اینجا باز سخن از برداشت سبزینه از گیاه و بجای ماندن زردی آن است آنگونه زردی که چون شتر زرد موی و همانند شعلهای درهم پیچیده شده کوتاه مانند دوزخ است و گویا شترانی زرد موی نامنظم در هم می پیچند و بالا و پائین می روند.

در این آیات آنچه را میتوان به مطلب مورد بحث وابسته دانست دو مطلب می باشد:

(۱) زردچوبی شتری گاوی اگر فاقع (سرخ فام یا زرین) باشد تسرالناظرین بوده و نظر بر آن داشتن موجب مسرت ست و باز باید بدانشمندانی که مخلوقند و پس از ۱۵ قرن از طریق علمی سخن خالق خود را از سمعی به بصری در آورند افرین گفت.

(۲) هر چند در آیات مذکوره سخنی از پارچه و لباسی نیست اما باید توجه داشت که اگر در این آیات زردی را به موی شتر منسوب داشت در آیه دیگری موی آنها را برای دف، و گرم کردن

بدن آدمی مفید می‌شمارد (والانعام خلقها لکم فیها دف و منافع و منها تأکلون ۵۰ انحلل - هرچند عرب به شتران انعام می‌گوید اما چارپایانی که پشم و گوشت و خوردنیهای حلال و پاک دارند مقصود است و میفرماید چارپایان را برای انتفاع شما نوع بشر افرید تا از خود بموی و پمش آنها دفع سردی و گرمی کرده و شما هم فوائدها بسیار دیگر ببرید و از شیر و گوشیشان غذای مأکول بسازید).

بدون شک متوجه این معجزه نیز دشدی که رنگ زرد حالت گرم‌کنندگی دارد و قرآن هم غیر مستقیم آنرا منسوب به پشم شتر که گرم‌کننده است داشت و خدای شاهد قبل از اینکه باین مطلب بر خورم هیچ متوجه نبودم که در کتابها به رنگ زرد حالت گرم‌کنندگی منسوب داشته‌اند و چون پیدا کردم رنگ زرد پشم شتر گرم‌کننده است آنرا یفتم و قبلاً ملاحظه فرمودید که نبی گرامی از پشم شتر البسه‌ای داشتند و در اینصورت بر گهای زردچوبی شتری را خواهیم باد و امتیاز گرم‌کنندگی و مسرت بخشی معرفی نمود.

قرمز: نیروبخش - محرک - فعام • سمپاتیکی است به کار می‌برد بر میانگیزد، خلق می‌کند اما اعمال هیجانی را، تسکین دهنه برخی بیماریهای پوستی است، هیپراستزی و حساسیت زیاد قوای بیمار را بالا میبرد، اشتها را مرتب می‌کند هضم را تنظیم می‌نماید در آستنی موثر است، گرم‌کننده بوده در مجاورت قمرتز تمایلات احساسات حمله امیز بوجود می‌آید، قرمز افزایش می‌دهد کشش عضلات را و افزون می‌نماید فشار خون را اما تنفس را کمتر می‌سازد قرمز رنگ جوهر زندگی و عمل بوده و اثر نیرومندی بر مواد

طبیعت انسانی دارد.

اشعه قرمز غنی و دارنده شعاعهای حرارت بخش است. محرک فکری و گرم بوده و التهاب را تشدید و فعالیت جنسی را زیاد می نماید، در ملانکولوی موثر.

قرمز همسالگانش خون مادون قرمز که در پوست نفوذ می کند کشش عضلات را افزوده و فشار خون و تنفس را هم اندکی زیاد می نماید.

اگر یا انتخاب اول یعنی بطور غریز آن را خواستید بی اندازه تابع احساسات آتی خود هستید اگر بعد از تفکر انتخاب کردید قوه تخیل خوبی دارید اجتماعی بوده و مورد پسند جنس مخالفید

اگر مخالف آن رنگ هستید زود با اشخاص مانوس می شوید و احساساتتان زود جریحه دارد می گردد و همیشه می ترسید.

قرمزی از قرآن: تنها در آیه سوره فاطر (۲۷) دیده می شود: الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها و من الجباب جدد بیض و حمر مختلف الوانها و غرایب سود و من الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانها كذلك انما یخشی الله من عباده العلماء ان الله عزیر غفور (آیا ندیدی که که خدایباران را از آسمان فرود آورد و به آن انواع میوه های گوناگون و رنگارنگ پدید آورد و در زمین از کوهها طرق زیاد و اصناف و رنگهای مختلف سفید و سرخ و سیاه خلقت فرموده و از اصناف مردم و اجناس جنبندگان و حیوانات نیز برنگهای مختلف آفرید هیمنگونه (بندگان هم مختلفند) و از اصناف بندگان تنها مردمان

دانا مطیع خدا ترسند).

قبلاً باید دو سه مطلب را تذکر داد کی نکه به تفصیل در جلد پنجم گفتم بدلائلی علم مربوط به رنگ فوق العاده نزد اسلام ارزشمند اسو آنقدر به آن اهمیت داده که:

با وجود آنهمه تعریف و ترغیب از دانش و دانشمند تنها در این آیه است ه به خشیت دانشمندان در برابر ذات باریتعالی اشاره گردیده یعنی بدبنال آیه ای که آغاز سخن از نزول باران است و سپس به پیدایش جماد و نبات و حیوان اشاره شده بالاخره انسان هم در آخر به انسان دانشمند که خشیت دارد پایان می یابد و عجیب تر آنکه صفت مشترک قابل بررسی و قابل ذکر در قرآن را برای هر سه مورد خلقت (جماد، نبات، حیوان) رنگها دانسته و حتی به سیاه و سفید و قرمز اشاره کرده است لذا خارج از برنامه باید گفت که آیه را برای زمان خواندن شرح سیاه و سفید هم فراموش نفرماید و نیز ارتباط باریدن و پیدایش رنگهای موجودات و اینکه در قرآن فقط از سبز، زرد، قرمز و سیاه و سفید نام برده شده مطلع باشید و نیز توجه فرمائید رنگهای آبی، قرمز، سبز سه رنگ اصلی اند و سیاه یعنی همه رنگ ها نه و سفید یعنی همه رنگها(۱) آری و قرآن در مسئله مورد بحث ما که مربوط به لباس است ملاحظه

۱- مقصود اینکه نه تنها سه رنگ اصلی (سبز و سرخ و آبی با هم رنگ سفید میدهد زیرا سبز و گلی یا زرد و آبی یا سرخ و فیروزه ای هم سفید میدهد و اگر جسمی همه نورهای تولید کننده سفید را جذب کند سیاه بنظر میرسد.

فرمودید سبز را بیشتر به پارچه البسه ای ارتباط داد و سپس به انواع زردچوبی، شتری، روشن زرینی اشاره غیر مستقیم فرمود و ایا قرمز را چرا یکدفعه آن هم به رنگ جاده ای کوهها منحصر ساخت باید از نظر دو نداشت که رگه های قرمز، نارنجی، و رنگهائی در این قرمز که به کوه مروط است در زمین شناسی و معدن یابی و مهمتر از همه شناسائی آفرینش نقش مهمی را دارند و بهمان نسبت که کلماتی در قلمرو حم معنای آتش و برافورتگی را میدهد در بین دامنه وسیع بی رنگی ها تا همه رنگها ک سیاه تا سفید باشد تنها رنگ کوهی را که حمر و نماینده آتشفشانی است تعیین می فرماید. (آیه مورد بحث تاکنون چند مرتبه آورده شده است ۲۷ الفاطر)

سفید: نروهای مکمل که تولید سفید می نمایند و نیز مجموع سه رنگ اصلی است که ایجاد سفید می کند و اگر رنگهائی که تولید رنگ سفید میکنند به جسمی تابیده شد و آن شیء آنرا جذب کند و نگذارد به چشم یا به محیط برگردد آنرا سیاه می بینیم بلکه فرمول کلی این است هر رنگی را جسم جذب کند برنگ مکملش دیده می شود یعنی اگر باطن جسم سفید است و سفید را جذب می کند سیاه بنظر می رسد یا اگر شیء آبی را جذب کند چون آبی یا زرد می شود سفید جسم زرد دیده می شود. سفدی رنگی است ملیح و راق و چون تمام اشعه را رد میکند گریزاننده میکربا علامت پاکی ظاهر و باطن است همانگونه که رنگ زرد پشه ها را فراری میدهد و مگسها از آبی خوششان نمی آید.

اگر سفید را بدون فکر انتخاب کردید شخص حساسی هستندی و در صورتیکه با تأمل برگزیدید صفای باطن شما را می رساند و اگر از آن بدتان می آید موجب شگفتی است کسی تا کنون از آن بدش نیامده

خدا کند در امور دیگران هم چنین اشتباهی از شما دیده نشود.

سفیدی در قرآن: ۱۲ مرتبه در قلمرو کلمه مذکور قرآتن آنرا آورده است و گفتیم مجموعه رنگها سفید است و قرآن هم اولین اشعه های ارسالی از طرف خورشید را برنگ سفید معرفی فرموده (وکلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود - ۱۸۷ البقره) و تبیان آنرا بارنگ سیاه قرارداد است که اشعه ای از خورشید ندارد.

برنگ طبقات جاده مانندی که در کنوهای رنگهای سفید یا... دیده می شود اشاره فرموده (ومن الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها و غرابیب سود ۲۷ فاطر)

دیده از حزن و اشک سفید شده (آب سفید آورده؟) حضرت یعقوب متذکر است (فابیضت عیناه و هو کظیم ۸۴ یوسف).

نور سفید که از کف حضرت موسی تابش می کرد (ایات ۱۰۸ الاعراف - ۲۲ طه ۲۳ الشعراء - ۱۲ النعل ۳۲ القصص) تاسفیدی روی بهشتیان (آیات ۱۰۶ آل عمران و ۱۰۷ - ۴۶ الصافات)

بطوریکه ملاحظه فرمودید بسط دامنه رنگ سفید از ظاهر جماد هست تار خساره بهشتیان و الان خواهید دید که رنگ سیاه هم از جما داست تا صورت جهنمیان.

سیاه: رنگ سبک، غلط انداز، افسرده کننده و نماینده پنهان داشتن است.

اگر آنرا انتخاب کردید بین آنچه هستید و آنچه میل دارید بشوید زیاد فاصله است زندگی ناهمواری دارید. احساساتی

هستید

اما راز دارومهر بانیید. اگر با تأمل آنرا انتخاب کردید امور اسرار آمیز خود را جلوه میدهید و در صورتیکه از رنگ مشکی متفرید حتی بزنگی حیوانات هم ذی علاقه اید.

سیاه در قرآن: هفت آیه که کلمه سیاهی را دارد در قرآن است و همانگونه که اگر شیء رنگ مکمل را بگیرد مثلاً سفید را بگیرد سیاه دیده می شود و برعکس، در قرآن هم قلمو سفیدی و سیاهی مشابه و از جماد تا چهره دوزخیان و کسانیکه ناسپاسی از پیدا کردن دختری می نمایند به رنگ سیاه توجه شده است (آیه مربوط به رنگ سیاه کوه را آوردم). اذا بشرنا حدهم بالانثی ظل و جبهه موادا و هو کظیم - ۵۸ النحل (چون خبر آوردند که دختری به خاندانش افزوده شده صورتش سیاه می شد) یا: یوم تبیض وجوه و تسود و چوه (۱۰۶ آبل عمران یا ۶۰ الزمر) که رخساره بهشتیان و جهنمیان در شناسائی یکدیگر مکلند.

تصور نکنم از رنگی دیگر جز (سبز، زرد، قرمز، سفید، سیاه) در قرآن نامی از رنگ ها دیده شود اما در روایات و اخبار نسبتاً فراوان و در جلد مربوط به فیزیک و الا شرح داد خواهد شد.

آبی: ضد درد، استراحت بخش، مسکن مخصوص ادرای عصبی و هیجانات است برای وسواسی ها و دیوانگان و تباران و بی خوابها مفید است، نقش سردکنندگی دارد، تمایلات بهرت خالصانه می شوند، رنگ با طراوت و شفافی است که نمی توان آنرا در تنگنائی متمرکز ساخت، کشش عضلانی کاهش میابد لذا برای فشار خونی ها خوب و آرامبخش نبض و تنفس بوده

آرامش درونی و ضمیر باطن می‌دهد، رنگی است محافظ، حساس، جدی، دقیق و دوراندیش و تعدیل‌کننده، ترشح چرک را کاهش می‌دهد انتی‌سپتیک است، بررماتسمی‌ها اثر خوبی دارد زیاد در جلو آن قرار گرفتن ضعف و خستگی بوجود می‌آورد پشه‌ها جاذب آبی و مگسها از آن گریزانند (برخی هم عقیده دارند انقباض عروق داده فشار خون را بالا می‌برد)

اگر باسانی آنرا انتخاب کردید شخص محتاطی هستید و در صورتیکه با تأمل برگزیدید با هوش و احساساتی بوده و بعقاید دگران در مورد خود بسیار اهمیت می‌دهید و تنفر شما از رنگ قلمداد شده علامت اهمیت دادن به آزادی خودتان است و کمتر موفق به کنترل اعصاب خود می‌شوید.

نارنجی: اثر آن بر گوارش اثبات شده، حرارت بخش و تابان درخشنده است مهیج و آرام‌کننده می‌باشد، هم مسکن است و هم هیجان بخش، تحریک‌کننده احساسات بوده و به سبکی و آرامی نی‌ض را زیاد می‌نماید، روی فشار خون اثری ندارد رنگ مستعدی برای زندگی است دوست داشتنی بوده خوشحالی می‌دهد و تحریک زیاد با آن ایجاد خستگی می‌نماید.

اگر بزودی انتخاب کردید کنجکاو پرنرزی و با نشاطید و خوش‌بینی و جاه‌طلبی زیادی دارید.

در صورتیکه با فکر برگزیدید فلسفه خاصی دارید زندگی کردن با شما آسان است در صورت تنفر از آن سختگیر و زندگی را جدی تلقی کرده از اعمال خودتان نیز گاهی انتقاد می‌نمائید.

بنفش: ضد درد بوده رل سردگندگی دارد. ضعف و مالیخولیائی بوجو می آورد روی قلب و ریه و رگهای خونی موثر است. مقاومت نسبی را زیاد و فعالیت جنسی زن را افزایش میدهد.

ارغوانی: آرام بخش و خون آور و با ابهت و جلال می باشد. اسرارآمیز، آرتیستی، خشنود کننده، انتقادی، دمدمی است.

خاکستری: آرام، حساس، محافظ است انتخاب آن در وهله اول نشان میدهد بههمه کس و همه چیز سوء ظن دارید و از درآمد خود کمتر خرج مینمائید ولی در برابر نامیلائمات تحمل عجیبی دارید و اگر با تأمل آنرا برگزیدید به توجه دیگران نسبت بخود بی اعتنائید و تنفرتان از آن نشان اینست که غم پنهانی دائمی احساس مینمائید و در درون شما احساس نارضایتی عمیقی وجود دارد.

آنچه را از رنگها نوشتم یا ا رنگهائی که نوشتم میتوان در جلد پنجم یافت و ارزش مطالب مربوط به انتخاب رنگها که اگر بدون فکر انتخاب شد یا با فکر برگزیدید یا از آن تنفر داشتید با روش و اعتراف علمی بقیه مطالب نیست زیرا بوسیله تست بر اشخاص بدست آمده و بعنوان دشمن رنگها از شخصیت افراد معرفی شده است.

چند مطلب تازه کشف شده را برای مزید اطلاع ذکر مینمائیم.

طبق بررسی هایکه بعمل آمده برای بخش کودکان داشتن

روپوش پرتقالی (جهت پزشکان) و روپوش آبی فیروزه ای (برای پرستاران) بر روی روحیه کودکان اثر بهتری میگذارد و در جدیدترین کلینیک کودکان در هانور آلمان اقدام مزبور

آزمایش بر ۵۱۰ پسر و دختر چنین نتیجه داد که رنگ بعمل آمده است.

های زنده بیشتر مورد توجه اطراف می باشد بویژه سرخ، ارغوانی، بنفش و صوتی و زرد، و رنگهای مورد نفرت کودکان سیاه، خاکستری و قهوه ای سیر می باشد بهمین جهت در و پنجره ها و اثاثیه اطاق برنگ سرخ پرتقالی دیوارها زرد و لافه های آن صورتی می باشند.

بطور کلی رنگهای با طول موج زیاد چون سرخ و زرد و نارنجی پس امدتی کوتاه که از طریق حس باصره اثر کرده است موجب افزایش فشار خون و ازدیاد ضربان قلب شده و رنگ های با طول موج کوتاه چون سبز، آبی و بنفش از فعالیت سلسله اعصاب میکاهد.

پرفسور مات لارسین **matt larsin** پزشک روانشناس معروف که از شاگردان زیگوند فروید بوده و رئیس بیمارستان رواین شیکاگو می باشد عقیده دارد: رنگ خاکستری مخصوص زنانی است که شوهر دارند یا مایلند هرچه زودتر همسری انتخاب نمایند و این قبیل زنان همسر با وفائی بوده و خانه و مادر خوبی می باشند.

رنگ زرد مورد علاقه زنانی است که تحولات را دوست دارند آن هم در تمام شئون زندگی نه تنها برای انتخاب مد، از زندگی یکنواخت بیزارند در اجتماع بسیار گرم و شادابند و از شرکت در

محافل مردان لذت میبرند. خنده و معاشقه بیشتری دارند حتی اگر از آنها بدروغ تمجید شود خوشوقت می شوند و لذا چنین زنان برای مردانی که طالب انزوا و راحتی می باشند خوب نیستند.

زنانی که رنگ گل یاسن را دوست دارند پرتوقع بوده و اغلب میهمانی دارند یا میهمان می شوند.

رنگ سفید را زنان جاه پرست دوست دارند و اغلب دوست دارند همسر صاحبان مقام و ثروت شوند لباس آبی را زنانی دوست دارند که درصدد جلب محبت شوهرشان می باشند و زیاد به نوازش و محبت نیازمندند و اگر بفهمند شوهرشان بدیگری تعلق دارد وفادار بمانند باید از ازدواج با چنین زنانی خودداری نمایند.

لباس قرمز برای اهل عشق و زنانی که تمایل جنسی فراوان دارند و حتی ابا ندارند که تمایل جنسی آنان شناخته گردد آنرا دوست دارند زنان مذکور شاد و خرم و خوش برخوردند (ناگفته نماند در صاعقه ای که هفت سال قبل میدان فوتبالی را گرفت چند نفر از آنها را که مایو قرمز داشتند هلاک کرد و مسئله مورد مطالعه می باشد)

مقصود از بحث مفصل درباره رنگ، عطر، شکل را در همین جلد آوردم ولی میل دارم بیشتر بمطالب قرآنی و اسلامی توجه فرمائید زیار علم در پایان پس از طرح و طرفها که وجه حقیقی خود را نمایش میدهد یعنی علم در آن زمان که حقیقت می شود می بینیم همان دین است از اینرو انتظارم اینست که رعایت دستورات اسلامی را فراموش نفرمائید تا اگر فردائی شد و علم،

مطلب امروزی علمی مرا یا دیگری را مغیر با دین دید و فردا موافق دیدن بلکه با دین یکی برای شما یا اختلافتان سبب ندامت و جهت نویسنه موجب عذاب نگردهد.

لباس سفید

اغلب خوانندگان بیاد دارند دروبائی که قریب ۱۵ سال پیش در شمال افریقا پدیدار شد ناگهان ارتباط پستی با ممالک آن طرف میترانه قطع گردید تا مبادا آلودگی از راه دریا بوسیله ارسال مراسلات سرایت نماید اما پس از مدتی کوتاه دانشمندان اعلام نمودند قبول پاکت هائی که رنگین نبوده و سفید باشد بعلت فرار بسیرایز از باکتریها از رنگ سفید بلا- اشکال می باشد و من نیز در جلد اول بحث از میکربها بود گفتم همه متجاسرین باکتریها و غیر آن تاریکی و حرارت مساعد و رطوبت را دوست دارند.

رنگ سفید علاوه بر امتیازاتی که دارد و در بحث رنگها گفته شده زود چرک و آلوده می شود و صاحبش را مجبور بتعویض لباس می نماید یعنی رنگ نوعی عامل مجبر ساز برعایت یک اصل بهاشت است.

لباس اگر سفید و سبک و بلند هم باشد لباس خنک کننده خوبی است زیرا تمام اشعه تاییده شده بسراپای را گفترته منعکس میسزاد و در نتیجه گرمای زیادی تولید نمی کند و مکانیسم طبیعی تنظیم حرارت بدن که مرکز آن در قاعده مغز (هیپوتالاموس)

فراردارداسانترصورت میگیرد و اهالی مناطق حاره همه باین مطلب از روی تجربه وقوف کلی دارند و عربها ردای سفید بلند و هندیهها و نواحی گرمسیری جنوب آسیا همه پیراهن بلند سفید می پوشند اما اگر از نایلون های بدون منفذ که اجازه تهویه نمیند پیراهن تهیه شده باشد مقصود حاصل نمی شود و بقیه امتیازات لباس سفید را در زمان مطالعه کتاب خواهید خواند که نسبتاً فراوان است.

و یکی از آنها آزمایش جالبی است که اشخاص در قفس های محتوی پشه ها قرار دادند تا مشاهده کنند پشه ها دوست تر دارند به چه اشخاصی نیش بزنند در نتیجه معلوم شد: گندم گونها، کسانی که پوستشان حرارت بیشتری دارد، آنها که ترشح یا تعرق نامرئی پوستشان زیادتر است، کسانی که سالمترند، اشخاصی که شدت تنفس و در نتیجه اکسید دو کربن بیشتری متصاعد می نمایند، کسانی که فعال و پرجنب و جوشند، اکثر عطرها و لوسیون های بودار بخود میزنند، لباس هرچه تیره تر باشد مورد علاقه بیشتر پشه هاست اما لباس سفید پشه ها را دور می سازد و ما میدانیم پشه ها زهر ندارند ولی همان قطره خونی را که می خواهند بکنند قبلاً با تزریق بزاق خود زیر گوشت آماده هضم می سازند و سپس می مکند و این بزاق که دارای پورتهین است ایجاد حساسیت و خارش می نماید که لباس سفید از جمله وسائل پیشگیری است برای مزید اطلاع گفته شود نز تمام کشورها مرسوم است که کارهای دسته جمعی را که مورد تمجید خواستند قرار دهند کلمه سفید و در اغیر اینصورت سیاه بکار می برند.

در پایان اضافه شود که رنگ سفید مبرا از مواد سمی چون ارسنیک، رکمات، سرب و انیلین می باشد که هر کدام ممکن است ایجاد الرژی یا مسمومیت یا هر دو نمایند.

جنس لباس

نوزدهم - مستحب است جنس لباس از پنبه و کتان بوده و محکم بافته شده باشد و مکروه است که نازک باشد خصوصا چیزهایی که شفاف باشد.

از حضرت علی است که فرمود: لباس پنبه ای بپوشید که آن لباس رسول خدا است و لباس ما و لباس آن حضرت پشمینه نبند مگر بنا بر ضرورت چه حق سبحانه و تعالی جمیل است و دوست میدارد جمال را و نیز دوست میداد که بنماید اثر نعمت خود را بر بندگان و فرمود که کتان از لباس پیامبران است (السواثیاب القطن فانه لباس رسول الله و هو لباسنا)

از حضرت صادق که کتان لباس پیامبران است و گوشت را میرویانند (الکتان من لباس الانبیاء و هو ینبت اللحم)

در چهار صد حدیث که حضرت علی فرمود بر شما باد به جامه پوشیدن، کسی که لباس نازک بپوشد دلیل ضعف دین اوست بویژه در زمان نماز از پوشیدن لباسی که بدن نمودار باشد خودداری نمائید)

(علیکم بالصفیق من الثیاب فان من رق ثوبه رق دینه لا یقومن احدکم بین یدی الرب جل جلاله و علیه ثوب یشف)

به کلمه یشف توجه فرمائید و لا اقل یک کتاب لغت بردارید که چگونه در یک کلمه سه عیب پوشاکی را تذکر میدهد لباس تنگ لباس ننگ لباس فشار آورنده که زیان همه را در جای خود

شرح داده یا خواهیم داد.

بیستم - مکروه است پوشیدن لباس پشمی و موئی مگر علتی داشته باشد (حضرت صادق: لا تلبس الصوف و الشعر الامن عله) و در وصیتی پیغمبر صلی الله علیه و آله به ابی ذر غفاری فرمودند... در آخر الزمان جماعتی بیایند که در تابستان و زمستان پشم می پوشند و چنین پندارند که با این عمل بر دیگران فضیلتی دارند در صورتی که اهل آسمانها و زمین آنها را لعنت می کنند.

عن رسول الله فی وصیه قال یا اباذر یكون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم لفضل بذلك علی غیرهم اولئک یلعنهم اهل السموات و الارض) که برای توجیه و توضیح باید از حضرت علی آورد که: لا تزال هذه الامه بخیر ما لم یلبسوا ملابس العجم و یطعموا اطعمه العجم فان فعلوا ذلك ضربهم الله بالذل که پیروان اسلام را زمانی از خیر و خوبی دور و به ذلت و خواری نزدیک میدانند که از لباس و غذای بیگانگان مصرف نمایند.

ابتدا شرح مختصری از آخرین روایت قلمداد شده داده و سپس تحت عنوان جنس لباس از آن بحث می نمایم.

از یکطرف می خوانیم نبی گرامی و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین همه لباس پشمین پوشیده اند از طرف دیگر می بینیم نبی گرامی به ابوذر غفاری می فرمایند در آخر الزمان جماعتی بیایند که هرد زمستان و تابستان خود پشم می پوشند و از پشمینه پوشی نکوهش شده است.

ابتدا همه عبارت را به تعبیر مساوی (مفهوم تعبیر همه جا مساوی است) دیگر می نویسم تقسیم در سه قسمت اعجاز

آمیز شگفت انگیز:

در آخر الزمان جماعتی بیایند (پس در صدر اسلام آنچنان جماعتی با وصفی که در پوشیدن لباس پشمی داشته اند معرفی نشده اند. یعنی مطلق پوشیدن لباس پشمی در برابر علت سرما یا... منع و حتی مکروه نشده است) در زمستان و تابستان پشم می پوشند (صد در صد تقلید از دیگران را میسراند زیرا در صدر اسلام و بعد از آن همیشه و همیشه مردم عاقل و جاهل همه و همه در زمستان لباس پشمی می پوشیدند و در تابستان آنرا از تن دور می ساختند و از انجا معلوم می شود پوشاک تقلیدی است از محلی که مردمش همه فصلو را در سردسیری و منطقه شمالی بسر می برند و زمستان پشمی می پوشند و تابستن هم پشمی و در تائید این مطلب سخن حضرت علی است برای کسانی که لباس بیگانه را خواهند پوشید)

و بتصور خودشان فضیلی است (هرچه حرف است در اینجاست و اشاره به مستعمره شدگان مغزی همین جاست آن بیچاره هائی که تابستانهم بتقلید از بیگانگان سردسیری پشمی می پوشند تصور میکنند با همین تقلید به تنیک آنان رسیدند یا علم آنها قدرت آنها بدون آموزش و پرورش بدست میاید و تنها با تقلید و از جمله لباس پشمی تابستان پوشیدن مسافرت به کرات آسمانی را بدنبال دارد.

حضرت می فرماید پشمینه پوشندگان در تابستان فقط به تصور خودشان کسب فضیلت کرده اند در صورتیکه لعنت اهل آسمانها و زمین بسویش روان است و یکی از ان لعنت ها گرما زدگی

گرما خوردن، عرق ریختن، عناصر متابولیکی بدن را با تقلید بی جا بهم زدن و بالاخره لعنت دیگری که در همه جا وارد است در حق کسانی که علیه فطرت اقدامی دارند و از جمله در تابستان لباس پشمینه پوشیدن.

ممکن است گفته شود شاید مقصود آن حضرت پشمینه پوش های خانقاهی است که بتصور خودشان انتخاب خانقاه ممتاز از مسجد کسب فضیلتی است.

ملاحظه فرمائید کشورهای چند از جمله سوئد و دانمارک در منطقه سردسیری اند و هر دو در بسیار قسمت ها بویژه سکس پیشرفته و تجدد یافته حال ن عده از ما که زبون دیگرانیم اگر خواستیم تقلید کنیم کورکوارانه است زمستان و تابستان آنها سرد است در هر دو فصل پشمینه می پوشند ما هم می پوشیم، دخترانشان پسرانشان بلوغ دیر رس دارن سن ازدواجشان بالا میبرند مدرسه مختلط درست می کنند و هزاران فعل و انفعال ملایم و سازگار با منطقه سردسیری که تحریک شوند و بلوغ دیرریشان جلو افتد اما چون برخی از جوانان ما رسد برایشان کافی است که سوئد باشد و سویس و آمریکا دیگر چه کار دارند گرم است یا سرد اقتصاد است ای اجتماع ی سیاست آنها می دهند میرقصند تصور روشنفکری می کنند و با بوق و کرنا در تابستان پشمینه می پوشند و در س مسائل جنسی در مدارس می دهن دکه بلوغ زودرس

حاصل شود و با بلوغ دیررس دیگران جبران گردد در صورتیکه سوئیدها می خواهند خوشان این جبران را بکنن شما را بلوغ زودرس تر از این چه کار و بالا- بردن سن ازدواج که با این بلوغ زودرس ضد و نقیض است اما چه باید کرد یکی در سوئد اجرا شده برا حصول به بلوغ زودرس و دیگری مثلاً در سویس برای بدست آوردن بلوغ دیررس و ما مقلدیم نه مرجع.

لباس گرم و سرد

انسان موجودی خون گرمی است و خصوصیت دیگرش آنکه هموترمال نیز هست یعنی حرارت بدنش همیشه ثابت است. کارگری که روزانه در میان قالبهای یخ زندگی می کند حرارتش فقط چند عشر کمتر و شاطر نانویی که ساعتها بیش از صدها مرتبه از سر تا کمرش را در ماه گرم تابستان در تنور فرو برده تنها چند عشر بیشتر از حد معمول حرارت دارد یعنی هرچه درجه حرارت محیط تغییر کند و بال پائین رود اناسن خون گرم هموترمال حرارتش ثابت می ماند و حدود ۳۷ درجه سانتیگراد.

خونسردان چون قروباغه ها و سوسمارها اگر هوای اطرافشان سرد شود آنها هم سرد می شوند و سوخت و ساز بدنشان کاهش می یابد زیرا برای پائین نگهداشتن حرارت سوخت و سازی لازم ندارد اما گاهی هم تغییر حرارت محیط سبب مرگشان می گردد و بهمین سبب هزینه اشان برا باغ وحش زیاد است.

حیواناتی هم هستند که در سرما قادر بانجام اعمال حیاتی خود حتی برای بدست آوردن غذا نیستند چنانچه ملخها قبل از صبح در هوای سرد نمی توانند پرواز کنند در برابر آفتاب میچرخند و روی خود به آفتاب کرده گرما ذخیره نموده فعالیت آغاز می نمایند.

غذا بیدن که می رسد هم انرژی لام ایجاد می شود و هم حرارت اما کنترل تعدیل حرارت با آنزیم هاست بلکه متابولیسم و سوخت و ساز بدنمان بوسیله آنزیمهاست بلکه تابولیسم و سوخت و ساز بدنمان بوسیله آنزیمها مراقبت می شود و آنزیمها بین صفر درجه تا یکصدوده درجه فعالند و در صفر پائین از فعالیت ایستاده و از یکصدوده درجه بالا نابود می گردند و در ۳۷ درجه بهترین فعالیت را دارند (بلکه همه اعمال بدن حتی ذر جذب و حمل اکسیژن بوسیله هموگلوبین در حرارت ۳۷ که حرارت معمولی است بهتر انجام می گیرد)

در داخل بدن حرارت بعضی اعضاء حدود ۳۶ و برخی ۵/۳۷ می باشد و تازه در ساعات روز یک الی دو درجه در کاهش و افزایش است صبحها بحداقل و بعدازظهرها به حداکثر می رسد و در کسانی که کشیک شبانه میدهند نظم مذکر بهم می خورد و در جلد قبل شرح داده ام.

حرارت بدن کودکان ۱ - ۲ درجه بالاتر از بزرگسالان می باشد و شدیدتر کاهش یا افزایش می یابد و با عصبانی دشن و گریه کردن بالا می رود و چون در نوزادان مراکز مربوط بتنظیم حرارت هنوز کامل نشده است باید آنها را در گرما خنگ کرد و در سرما گرم گرفت.

پیران حرارتشان کمتر است و قادر به تحمل گرما یا سرمای زیاد نیستند.

زنان با قاعدگی حرارتشان کم و زیاد می شود ۱۴ روز قبل از قاعدگی ۵۰ و ۰ درجه بالا می رود و زمان حاملگی حدود ۲ و ۳۷ می باشد.

یادتان باشد گفتم اگر یکذره از عنصر ضروری بدن م شود (مثلاً از راه خونریزی) دستگاه تنظیم کننده بدن بقدر السهم ضروری از هر عضوی به نسبت مستقیمی که آن ماده را دارند کسر می گذارد و درباره حرارت نیز همین است همینکه غذا در اثر سوخت و ساز ایجاد حرارت یا انرژی نمود هر عضو بقدر السهم و باندازه ا که لازم دارد از آن حرارت بهره می برد و خلاصه بدن آنگونه تنظیم شده که بهر اندازه گرما جذب می کند بهمان اندازه هم حرار دفع می نماید.

هرگونه فعالیت بدنی ایجاد حرارت می نماید و در مدت کوتاه ترمینات ورزشی قادرند تولید حرارت بدن را به ده تا پانزده برابر افزایش دهند. ماکار می کنیم و حرارت تولید می شود و اگر دفع نمی شد می سوختیم و می مردیم ولی در هر ساعت یک مرد بالغ در حال استراحت تقریباً چهار کالری گرما از هر فوت مربع پوست بدنش دفع می گرد که چون مجموع پوست حدود ۱۸ فوت مربع است لذا یکمرد ۱۷۰۰ و یکزن ۱۵۰۰ کالری از دست می دهد (البته کارهای روزانه نیز سبب از دست دادن مقداری گرمای دیگر می شود)

در صورتیکه هوای اطراف ما از بدن سردتر باشد بدن حرارت را مستقیماً به هوا می دهد یعنی از قانون کالی مجاروت ها تبعیت می نماید اما هوا هادی خوبی نیست و بلافاصله هوا را از آنجا به لایه مجاور خود پس نمیدهد تا بسرعت از بدن دور شود بلکه لایه اطراف بدن گرمی را بیشتر نگه میدارد و بهمن دلیل در

تابستان که لایه اطراف بدن گرمتر شده است آن لایه را با بادبزنی متلاشی می‌کنیم تا هوای خنکتری ببدن برسد اما اگر هوای خارج بیشتر از حرارت معمول بدن باشد احساس هوای گرمی می‌نمائیم ولی در هوای سرد که لایه دور بدن گرم شد چون هوای گرم سبکتر است خودش صعود میکند و سرما پیش می‌آید و لذا لباس پوشیدن لازم می‌گردد.

حیوانات در هوای سدر برای نگهداری این لایه که هوای گرم دفع شده از بدن هدر نرود موهای خود را یا رشته‌های پروبالهای خود را راست می‌کنند تا اطرافشان حجمی ایجاد شود نگهدارنده گرمای دفع شده از بن و انسانهم نا آگاه متوجه هادی بودن لایه مذکور است چنانچه زمان پشت دادن بدیوار موزائی یا پا گذاشتن بکف حمام موزائیک متوجه می‌شود خیلی سرد است و پارچه‌ای یا شیء دیگری بین خود و دیوار و کف قرار میدهد و با آنکه شیء هم حرارتش یعنی چیز تازه همانند حرارت موزائیک می‌باشد اما چون حررت بدن را هدر نمی‌دهد و هادی خوبی نیست حرارت لایه اطراف خور را بدین طریق حفظ می‌نماید.

برعکس تصور که لباسهای پسمی گرمتر است بدین علت که جنس گرم کننده تر دارد گرمی که بعلت ایست که لایه گرم اطراف بدن را نگهدارنده دارد و بهمین دلیل کسانی که دو عدد زیر پیراهنی روی هم می‌پوشند احساس سرمای کمتری می‌نمایند تا اینکه یک زیر پیراهنی باشد و بجای آن یک پوشاک نوع دیگر (اصولاً پارچه‌های هادی گرما در جهت عکس ضخامت پارچه اند

و در جهت عکس خلل و فرجی که نگهدارند گرمایند مثل؛ فلانل پشمی و کرکدار قابلیت هدایت حرارتشان کم است)

در وقت خواب هم در جلد قبل گفتم باید از این موضوع مراقبت کرد و چه بسا کسانی که در طاق گرم خوابانده اند و احساس سرما می نمایند زیرا پوشاک و لحاف آنها کافی نیست و لایه هوای گرم اطراف بدن ثابت نمی باشد.

زیر پوشهای توری و پالتوهای پوست چون لایه مجاور را نگهدارند گرم کننده اند ولی بمحض دور کردن آنها هوای گرم زیادی را که نگهداشته اند با شدت دور می شود و لذا نباید در زمستان در جای سرد لخت شد که بلافاصله سرما اطراف بدن را فرا می گیرد و سرمائی که اطراف بدن یکنفر گرم گرفته شده را می گیرد بیشتر از کسی است که زیاد خود را گرم نگهداشته است و یشه در هر حالی نیمی از حرارت بدن بوسیله همان مختصر حالت هاد بودن هوا و یا جابجا شدن حرارت لایه اطراف در محیط از دست می رود (اصولاً پارچه پشمی یا کرکی در هوای گرم سبب می شود مجاری هوایی فواصل الیاف را عرق بجای هوا پر کند و چون عرق هادی حرارت است با بیرون آمدن در هوای آزاد سرما را منتقل ساخته سرماخوردگی پیش می آید)

حرارت محیط چون به ۳۷ نزدیک شد بدن آماده خنک کردن خود بوسیله تبخیر عرق می گردد و برای هر یک لیتر عرق ۵۹۰ کلری حارت از بدن دفع بلکه خنک می شد و چون در هوا از رطوبت اشباع عرق بسختی تبخیر م شود هوای شرحی

ناراحت کننده می باشد.

از راه تنفس و ادرار و... هم مقداری رارت از دست می ورد.

هیپوتالاموس بالای سقف دهان در یک قسمت کوچکی از مغز قرار دارد اگر هوا گرم بود خون گرم شده به آن می رسد هیپوتالاموس دستور میدهد رگهای خونی حرارت داخل را به سطح آورده غدد عرق و تبخیر شروع گردد و اگر خون سرد بود فرمان می رسد رگهای خونی بمعق روند تا کمتر گرما از دست برود و بعمق رفتن رگها با ضخیم شدن پوست و حتی پیچ خوردن عضلات کوچک که مانند دانه ها بر پوست ظاهر می شود می باشد.

اخیرا می گویند لای چربی قهوه ای رنگی بین دو شانه دور گردن قرار دارد که پر از شعریه ها خونی است و خون در سرما چون به آنجا رسد تغییر حرارت میدهد و باز ما را متوجه ساختمان کائئات که ساخته دست یک استاد است می نماید که کشف شده شاخ هم که سلولهای تقریبا همان رنگدانه را دارد در حیوانات همین عمل را دارد که قبلاً شرح داده شد.

هر یک درجه حرارت داخل بدن بالا رود درصد سوخت و ساز افزایش می یابد و در $6/40$ درجه به 50 درصد افزایش می رسد که درجه مذکور را درجه افوق تب گویند و اگر درجه بدن به 44 برسد هرچه آنزیم تولید شود تا حرارت را تعدیل کند مرطوب هم باشد دفع کلروسدیم زیاد و کوفتگی پیسش می آید و ادامه باید گرمزدگی پیدا می شود.

سرمای زیاد هم خطرناک است و اگر از ۳۵ - ۳۲ درجه زیر صفر پائین تر آید در تنفس و کار قلب اختلال بوجود می آید و در ۲۰ درجه زیر صفر ضایعات جبران ناپذیری پیدا می شود و باز همه اینها برحسب توانائی بدن و مدت که تحمل می نماید فرق می کند.

آب سرد کمتر از ۳۴ درجه بیشتر از هوای بهمان درجه حرارت بدن را دفع می نماید و بهمین دلیل باید لباس مرطوب و سرد غریق را از تنش بیرون کرد آب ۲۰ درجه حداقل درجه حرارتی است که می توان تا مدتی در آن ماند.

کسیکه سردش است خود را مانند زالو جمع می کند تا سطح پوست بحداقل برسد خود پوست هم جمع و منقبض می شود که شرح دادم و ۱۹۰ الی ۲۸۵ لیتر خونی که در پوست مجاور هواست در سرما تا یک پنجم تقلیل می یابد.

۵۰ دقیقه در آب دریای ۴/۴ درجه بدن یخ می زند و بعد از ۳۰ - ۱۲۰ دقیقه مرگ فرا می رسد.

جورابه‌های پشمی و چکمه اگر خنک باشند در حرارت ۱۸ درجه زیر صفر می توانند پاها را گرم نگهدارند ولی اگر مرطوب شوند عذاب و زیان پاها شروع می شود.

انسان خون گرم که حرارتش ثابت است یک خصیصه دیگر هم دارد و آن سوب تر و پیک بودن اوست یعنی موجودی است که در بابر حرارت کمتر از میزان معمولی مقاومت دارد.

انسان آنگونه خلق شده که در حال استراحت بدون لباس در برابر حرارتهای مختلف می تواند مقاومت نماید چنانکه هندی های مقیم فورلاند (Feuerland) که مجمع الجزایری

نزدیک دماغه انتهای صوب آمریکا نزدیک قطب جنوب است به علت عادت‌ی که نسل در نسل دارند در درجه صفر لخت در منازل قدیمی که در سرما محفوظ نیست زندگی می‌کنند.

عضلات ۷۰ درصد نیورئی که از غذا می‌گیرند به حرارت تبدیل می‌نمایند و عضلات یک بدن شخص بالغ در شرایط معمولی به اندازه حرارتی اس که در یکساعت یک لیتر آب یخ را به درجه جوش می‌رساند.

بالباس معمولی در ۲۰ درجه حرارت در حال استراحت و در ۵ درجه موقع راه رفتن و در ۲۰ درجه صفر در حال دویدن شخص یکنوع سرما را تحمل می‌نماید و هر لباسی باشد آزمایش یکسان است و بهمین جهت سخن قدیمی‌ها درست است که می‌گفتند گرم بودم فلانی در راه مرا نگهداشت و سخن گفت ایتادم و سرما خوردم زیرا ایستادن اکسیداسیون پائین می‌آید.

چون در سرما احتیاج به گرمی بیشتر است باید زیادتر غذا خورد و دستگاه آفرینش در سرما اشتها را بهمین مناسبت زیادتر می‌نماید و یاد رساله ذهبیه حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه به خیر که برا هر ماه شمسی دستور غذائی جداگانه ای داده بودند و در جلد دهم شرح دادم و اینک اضافه می‌کنم که ثابت شده در هوای محیط زیست دو نوع ذرات (مثبت و منفی) وجود دارند. ذرات منفی از نظر سلامت روانی و جسمی بسیار مفیدند چنانکه هم اکنون در یکی از کشورهای مترقی برای کمک و تسریع و بهبودی بیماران مصنوعا این ذرات را در هوا پخش بیمارستانها تولید می‌کنند و بعکس ذرات مثبت که موجب افسردگی و کدورت و تشدید بیماری است.

فلزات ذرات منفی را در محیط جذب می کنند و از این لحاظ پورساتناژ و درصد ذرات مثبت در فضا افزایش می یابد و در نتیجه سالم و بیمار را ناراحت می کند و... و رساله ذهبیه میهمان عالیقدر کشور ایران حضرت رضا را می توان در واقع یک کتاب کروند ایتیتیک یا کرونو نوتروسیون تلقی کرد زیرا با بصیرت تمام عامل زمان را در عمل تغذیه تداخل فرموده است (با توجه به اینکه کرونوبیولژی علمی است که پدیده های حیات را با در نظر گرفتن عامل مان بیان میدارد) در اینجا می خواهیم دو مطلب خارج از موضع بیان دارم یکی بسیار مبتذل و مسخره و دیگری بسیار عالی و پندیده: اول اینکه کرونوبیولژی لمی است که زمان شرح پدیده حیات عامل زمان را منظور می دارد و تقلید کورکورانه هم جهلی است که در منتطق گرم یتمعتدل حتی در فصل گرما چون سردسیری های غرب پشمینه پوشند یعنی عامل زمان را در برابر پدیده حیات منظور ندارند.

اما مطلب جالب دوم مربوط ب بهداشت محیط و مسکت است و لذا به اشاره برگزار می کنم وی هرکس مطلب نارسای مرا فهمید استدعا دارم در راه عظمت اسلام گامی بردارد یا لبی بگشاید یا درمی بگذارد.

ملاحظه فرمودید که فلزات چرا محیط را برای سلامتی جسم و جان کدر و ناملایم میسازند آیا توجه فرموده اید که آیه ای در قران کریم است (۳۳ الحجرات) بدین مضمون که اگر مومنین را کدورتی پیش نیامد (مردم همه یک ات واحد نمی شدند) سقف های اطاق کافران را نقره می کردیم. با توجه به اینه نقره مثبت تر از

فلزات دیگر و ضریب حرارتی و قدرت جذب ذرات منفی زیادتر دارد و محیط را بیشتر نا امن می کند و اطاقی که سقفش نقره باشد جهنم است نه اطاق و منزل و خدا خواسته در این دنیا هم با ثروتشان کافران برای خودشان جهنمی درست کنند و در ضمن با این قضیه بیشتر به حل نزدیک شد که چرا استعمال ظروف طلا و نقره حرام است و خوب است که توجه شود پروردگار می فرماید و سقف اطاق کافران را نقره می کردم (نامی از گنج و دینه نیست که بگوئیم شرح در جلد بهداشت محیط بعلاوه توجه شما را به اواخر جلد سوم تحت عنوان ظروف اسلامی جلب می کنم که چگونه چشم بینای اسلام در ۱۵ قرن قبل در جهت تمامس غذایی و غیر غذایی آدمی با فلزات تأمل میفرمائید.

هرچه مدار زمین یکدرجه کم و بطرف قطب نزدیک شود باید ۳۰ کالری حرارت بدن بیشتر برسد و بهمین تناسب باید کسی که عادت ندارد از لباس پوشیدن خود مراقبت نماید.

اشخاص چاق برخلاف تصور مقاومتشان در برابر سرما کمتر است زیرا چرب فراوان زیر پوستشان مانع و سدی برای انتقال حرارت از داخل بدن به پوست می شود.

کودکی که در زمستان باندازه کافی لباس دارد و بازی می کند و خیس عرق می شود باید فوری لباسش را عوض کرد زیرا لباس مرطوب گفتم چگونه لایه نگهدارند گرما نبوده بچه شروع به لرزیدن کرده سرما می خورد و عاقلانه آن است که زمان بازی لباس کمتر داشت و پس از بازی بیشتر.

هوای ثابت بهمان اندازه که برا حفاظت سرما مناسب است بهمان اندازه هوای متحرک برای بدن بعلت دفع حرارت زیان دارد و یک نسیم یا سرعت ۸ کیلوتر ۸ برابر هوای ثابت سبب دفع حرارت می شود و اینکه نبی گرامی فرمودند تن از باد بهار نپوشانید اما در برابر باد خزان قرار نگیرید شاید علتش این باشد که با بهار زنه کننده و رویاننده و قاتبل باکتریهاست اما باد خزان باد مرگ آور برگ خشک و ضد حیات است و چون کائنات مبارز با باکتریها را از حیات دور ساخته بادی است پر باکتری و بادی زکام آور و زلزله زا و مقصود نهائی از دستور حضرت همان کمله جریان است که به لاتین امروز کوران گویند و در تائید این مطلب دو دستور اسلامی جالب است یکی کراهت نشستن در کنار درگاهها که محل جریان و کوران باد است و دیگری استحباب در بستن درها که باد بصورت می رساند و مستقیما باد به بدن می خورد آن هم باد پائیز و شگفتی بیشتر دستور کنار رفتن از باد مرگبار خزان در صورتیکه اگر قصد باد زمستانی و سرما بود اشاره می فرمودند که تن را از باد زمستان بپوشانید در صورتیکه باد خزان مرگبار و برگ خشک کن و باد زمستان منبع و ذخیره و طلعه حیات و بهار می باشد.

جنس لباس

لباس برای چه درست شده؟ برای هر قصدی ساخته و دوخته شده لازم است ملاحظه نمود پارچه لباس چه جنسی باید بود تا در همان مورد به هدف رسید و از قصد خود بهتر بهره برداشت.

لباس آدمی را از تأثیرات مختلف محیط، گرما، سرما، اشعه های شدید خورشیدی و اشعه های مختلف دیگر، نیش حشرات باران، باد، رطوبت و تا حدی فشار و ضربه نگه میدارد.

پارچه های حفره دار لایه گرم اطراف بدن را ثابت نگه میدارد مانند بافته شده های از پشم تا تهیه شده از خز یا... که گرم کننده می باشند بعلاوه حفره بین دو لباس هم که ایجاد هوای عایق خوبی می نماید نگهدارنده گرماست و لذا کسیکه دو زیر پیراهن بپوشد گرم تر است.

چلووار و پارچه های کتای و ابریشم های مصنوعی و الیاف های مصنوعی گرم کننده نیستند زیرا بین تار و پودشان حفراتی که هوای ثابت عایق نگهدارنده حرارت وجود داشته باشد نمی ماند (ناگفته نماند جوشاندن الیاف مصنوعی چون پرلون و نایلون سبب خرابی آنها می شود).

لباسهای برزنتی، لاستیکی، روغنی ضد رطوبت و باران می باشد.

رنگ لباس نیز مهم است زیرا لباس سیاه حرارت را نگه میدارد و سفید تمام اشعه را پس میدهد از اینرو انتخاب رنگ تیره برای زمستان و سفید برای فصل گرما بهتر است.

در ضمن مطالعه اگر می بینید پیشوایان گرام اسلام لباس پنبه ای را مقدم بر لباسهای از جنس دیگر داشته اند و مزیت باس های پنبه ای مخصوصا در آنها که به تن تماس دارن دیا نزدیرت به بدن می باشند زیاد بوده متضمن علتبی بوده که می توان چند تای انرا شمرد.

(۱) منسوجات از الیاف مصنوعی بسهولت شسته می شوند و سبک و زنند اما در آتش سوزی خطرات مهیب دارند و طبق تجربه پزشکان هیچگونه مصنوعیتی ندارند و در صورت بروز جراحی موجب صدمات بیشتری می گردند.

پرفسور دکتر بارون گزارشی دربار آزمایشهای باخوکچه های هندی تقدیم داشت که بوسیله حلقه های مسی داغ جراحات کوچکی بر بدنشان وارد ساخته بودند بهنگام وارد آوردن جراحی تکه ای از پارچه های مصنوعی مانند نایلون یا هالانکا بین حلقه داغ سی و پوست بدن خوکچه قرار داده بودند پس از شش ثانیه تأثیر حرارت تمامی پوست میان حلقه مسی نابود شده وید و حتی پس از ۱۴ روز طاولهای سوختگی بیچشم میخورد اما در آزمایش مشاهبی که با پارچه پنبه ای بعمل آمد میزان سوختگی بمراتب خفیف تر بود و پس از دو هفته بهبود یافت.

با افزایش مدت سوزاندن به یک دقیقه پوست زیر پارچه پنبه ای نیز نابود شد ولی محل زخم گسترش نیافت و عوارض شدید بروز نکرد در حالیکه در مورد پارچه مصنوعی حدود زخم و شدت عوارض گسترده و شدید بود بعلاوه اثر الیاف مصنوعی بر روی محل سوختگی موجب تطویل دوران معالجه و بهبود می گردد. بررسیها و

مطالعات کمیسیون فوق الذکر این نتیجه صریح را داده است: از همه زیرپوشها زیرپوشهای بس خطرتر زیرپوشهای پنبه ای هستند و منسوجات کاملاً مصنوعی عرض می دارند مطلب فوق از منابع خارجی بود که حتی بوسیله روزنامه های کشور اعلام گردید(۱) و در علم می بنیمی در سراسر جهان برای پانسما سوختگیها و زخمها پارچه های پنبه ای خالص را می پسندند.

(۲) گزارشی راجع به حساسیت و حساس نشان دادن پوست در برابر منسوجات پنبه ای در کتابخانه پزشکی مطالبی دیده نمیشود هر چند الرژی مربوط به پشم که بر پوست اثر بگذارد فوق العاده ناچیز است اما مواردی که تنگ نفس های مربوط به بوی پشم که ناشی از همان بوی مربوط به حیوان باشد پیش آورده شده گزارش شده و حساسیت پوستی الیاف مصنوعی چیز ناشناخته ای نیست و گزارشهایی شده و میشود و من خودم پاسبان باز نشسته ای را که مدتها به اکزما می گردن دچار بود و در برابر درمانهای متعدد و مقاوم وی را مجبور به ساختن و سوختن نموده بود در مجلسی که گلایه و ناله داشت هبا دتور ترک یقه نایلونی به بهبودی کامل رساندم

(۳) هیچ پارچه ای چون پارچه های پنبه ای در برابر تبخیر و تعریق بدن روی سازگاری کامل ندارند که شرح داده شد.

(۴) تهویه بدن با پارچه های پنبه ای بخوبی انجام می گیرد.

(۵) تحفظ لایه حرارتی اطراف بدن در پارچه های پنبه ای اگر بضخامت پارچه های پشمی باشد آنرا با خصائص بهتر منسوجات پنبه ای مقایسه نمائیم بهر صورت باشد صرفه و صلاح با منسوجات پنبه ای می باشد.

(۶) بیماری که بعلت ابتلا به قارچ پوستی مراجعه کرده اند و علتش پوشیدن پشینه بوده داشته ایم و احتمالاً ابتلا به سیاه زخم (البته در پارچه های پشمی و اغلب دستباف).

(۷) ناگفته نماند آب هفت برابر هوا حرارت را منتقل میسازد لذا انساج پشمی بعلت دیر خشک شدن (کمی سرعت جذب گرما) سبب می شوند بدن کمتر در معرض سرما خوردگی قرار گیرد.

بیست و یکم مستحب است در لباس تواضع کردن و اقتضای بر کرباس مودن و لباس را کوتاه گرفتن و آنچه از آستینی که از انگشتان تجاوز می نماید قطع نمود و کوتاه کردن لباس از دامن آگر دراز باشد یا بالا زدن آن و پیراهن را بالای کعب گرفتن و ازار را تا نصف ساق و ردا را از میان دستها تا پستانها و از پشت تا حقوین، امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود هذا اللباس ینبغی للمسلمین ان یلبسوه اینست که لباسی که سزاوار است مسلمانان آن را بپوشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود ما امروز نمی توانیم آن لباس را بپوشیم و اگر بپوشیم مردم خواهند فت که دیوانه است و یا می گویند که ریا کار است و حال اینکه خدا می فرماید و ثیا بک فطهر

لباس خود را پاکیزه کن می گید که بلندی لباس را از زمین مکش پس وقتیکه قائم ما قیام نماید لباس مردم چنین خواهد بود. (عن ابی عبداللّٰه ع قال ان علیا ع کان عندکم فاتی بنی دیوان فاشتری ثلاثه اثواب دینار القمیص الی فوق العکب و الازار الی نصف و الساق و الرداء من یدیه الی ثدییه و من خلفه الی البیه ثم رفع یدیه الی السماء فلم یزل بحمدالله علی ما کساء حتی دخل منزله ثم قال هذا الباس الذی ینبغی للمسلمین ان یلبسوه قال ابو عبدالله و لکن لانقدرون ان نلبسوها هذا الیوم و لوفعلنا لقالوا مجنون و لقالوا مرائی شیئ و الله عزوجل یقول و ثیابک قطهر قال و ثیابک ارفعها لاتجرها فاذا قام قائمنا کن هذا اللباس)

این حدیث دلالت می کند براینکه پوشیدن لباسی که مردم آنرا زشت می شمارند و عیب می دانند بالعرض مکروه است هرچند در اصل شرع مستحب است و پس سزوارا نیست پوشیدن لباسی که مردم آنرا مکروه میدانند.

اندازه آستین

عبدالله بن هلال گوید حضرت صادق فرمود بجهت وی ازاری بخرم گفتم گشاده باشد فرمود بلی اما دراز نباشد و الامقدار سجاف از آنرا قطع کن که پدر بزرگوارم می فرمود که هرچه تجاوز کرد از کعبین در آتش است (قال امرنی ابو عبدالله ان اشتری له ازارا فقلت انی لست اصیب الا و اسعا فقال منه و کفه ثم قال ان ابی قاب ماجاوز الکعبین ففی النار)

از نبی گرامی است که من جامه را تانصف ساق می پوشم یا تا کعبین و برشماست که حذر کنید از جامه دراز پوشیدن چه آن از شعار متکبران است و خدای تعالی دوست نمیدارد متکبران را

و نیز فرمودند بوی بهشت هزار سال راه آید و متکبران جامه بر زمین کشان بوی او را نشوند و نیز از آنحضرت است که سه طایفه باشند که حق سبحانه و تعالی بایشان سخنی نگوید که ایشان ا خوش آید در وز قیامت و پاک نگرداند از آلودگی گناه و ایشان را عذاب دردناکی خواهد بود یکی آنکه دامن جامه خود بر زمین کشد بجهت کبر و بزرگی و دیگر پاکی ورزد بدروغ و دیگر مردی که اظهار گشاده روئی کند در روی تو و دل او پر باشد از کین تو نبی گرامی به ابوذر غفاری فرمودند بیشتر دوزخیان تکبر اند مردی گفت یا رسول الله هیچکس باشد که از کبر خلاصی یابد فرود بلی کسیکه جاه پشمن بپوشد و بر خر سروار شود و گوسفند دو شد و با مسکینان نشیند ای ابوذر هر که از بازار چیزی بر خد بجهت طفلان خود و خود بردارد و بخانه برد و بخانه برد از تکبر خلاص باشد ای ابوذر هر که دامن خود را بر زمین کشد جهت تکبر حق سبحانه دروی نظر نکند در روز قیامت.

حضرت علی روزی از راهی عبور میفرمود شخصی را دید جامه دراز پوشیده بود بانگ برآورد که جامه خود را بردار که زمین او را نخورد. حسن بن صیقل گوید روزی حضرت صادق جامه ی که حضرت علی را در آن شهید کرده بودند بیرون آورد و ملاحظه نمود از کرباس است و دامن آن دوازده بشر بود و بدن و آستینش هر یک سه شبر (عن ابی عبدالله ع فی حدیث انی راه قمیص علی ع الذی ضرب فیه فاذا هو قمیص کرایس و اذا اثر دم قال فشبرت بدنه فاذا هو ثلاثه اشبار و شبرت اسفله فاذا هو اثنی عشر شبرا و حضرت باقر فرمود که امیرالمومنین علیه اسلام دو پیراهن می خرید و غلام خود را مخیر می ساخت که هر کدام از

این دو می خواهی بردار و آن دیگر را بر من گذار چون پوشیدی از آستینش آنقدر که دراز بودی بریدی و خدای را شکر بسیار گفתי

حضرت علی فرمود: سه چیز است اگر کسی عادت کند بمحسنت آن ابداء و اگذار نخواهد کرد آنها را: ازاله مواز بدن و کوتاه گرفتن لباس و نکاح کرن کنیز (ثلث من عرفهن لم یدعهن جزالشعر و تشمیر الثوب و نکاح الاماء).

حضرت صادق فرمود اینکه پروردگار می فرماید و ثیابک فطهر و جامه ات را پاکیزه بدار فطهر فشمیر است یعنی جامه ات را کوتاه کن (عن ابی عبدالله ع فی قول الله عزوجل و ثیابک فطهر قال فشمیر).

حضرت علی فرمود جامه نبی گرامی طاهر و پاک بود اینکه پروردگار فرمود و ثیابک فطهر مقصود این بود که جامه ات را کوتاه گردان (قال ابوالحسن ان الله عزوجل قال لنبیه ص و ثیابک فطهر و کانت ثیابه طاهره و انما امر بالتشمیر) و از ایشان است تشمیر الثیاب ظهور لها قال الله تعالی و ثیابک فطهرای فشمیر (کوتاه بودن لباس سبب پاکیزگی اوست خدای متعال به پیغمبرش میفرماید لباس را تهطیر کن یعنی کوتاه کن).

از حضرت صادق است که در قول خدای تعالی و ثیابک فطهر معنایش و ثیابک فقصر ولبات را قصیر و کوتاه کن (عن ابی عبدالله ع فی قوله تعالی و ثیابک فطهر قال معناه ثیابک فقصر).

حضرت علی جوانی که لباس را بزمین میکشید دید و فرمود بلند کن ازارت را که برای دوام لباس و پرهیز دلت اینگونه بهتر است (نظر امیرالمومنین علی الی فتی مرخی ازاره فقال یافتی ارفع ازارک فانه ابقی لثوبک و اتقی لقلبک) و حضرت

صادق مردی را دید که پیراهش بر زمین می خورد فرمود این لباسی طاهر نیست (نظر ابو عبدالله ع الی رجل قد لبس قمیصا یصیب الارض فقال ما هذا ثوب طاهر) و نیز درجائی که مردی پیراهش را به زمین می کشد فرمود کراهت دارم که کسی به زنان شابهت داشته باشد (عن ابی عبدالله ع فی رجل یجر ثوبه قال انی لا کره ان یتشبه بالنساء).

یکی گفت خدمت حضرت باقر بودم که فرزندش حضرت صادق وارد شد پدر فرمود ای فرزند آیا تطهیر نمی کنی لباس را پس تشریف برد که گمان کردم کثافتی به لباس او رسیده پس از مراجعت حضرت فرمود اینست اندازه لباس عرض کردم قربانت کردم چه شده بود لباسش را ایشان فرمود لبها او بلند بود امر کردم او را کوتاه کند لباس را خداوند متعال به نبی گرامی فرمود کوتاه کن لباس را (قال الروای کنت عند ابی جعفر اذ دخل ابو عبدالله فقال ابو جعفر یا بنی التطهر قمیصک فذهب فظنت ان ثوبه قد اصابه شیء فرجع فقال انهن هکذا فعقلنا جلعلنا فداک مالقمیصه قال کان قمیصه طویلا فامرته ان یقصره ان الله عزوجل یقول و یتابک فطهر).

از حضرت علی است (سته فی هذه الامه من اخلاق قوم لوط الجلاهدق و هو الیندق و الحذف و مضغ العلك و ارخاء الازار خیلاء و حل الازار من القبا و القمیص (شش چیز از اخلاق قوم لوط است تیر کمان بازی کردن و موی صورت کشیدن و جویدن آدامس و ماندها و سست بستن بند شلوار از روی تکبر و باز گذاردن دکمه ای قبا و پیراهن).

نبی گرامی فرمودند هرگز بوی بهشت را نخواهند شنید

انانکه عاق والدیند یا قاطع رحم یا متکبرانی که ازار خود را بر زمین می کشند (قال رسول الله ص لا یجدریح الجنه عاق و لا قاطع رحم و لامرخی الازار خیلاء).

لازم به توضیح نیست که اصابت لبا بزمین چند زیان دارد ایجاد گردو غبار کرده به تنفس مردم آزار میرساند و خاکی که در معبر و همیشه آلوده است بحلوقم مردم سرازیر مینماید. گردو غباری که به لباس می چسبد انتخاب می شود و آلوده ترین به آن می چسبد و از طفی همانگونه که حضرت علی فرمود زمین لباس را میخورد همانگونه که سخت ترین چیزها را می خورد همانگونه که سختترین چیزها را میخورد و در صورتیکه چنین نبود جهان از استخوان و فضولات پر بود و حتی خاک فولاد در میخورد دیگر آنکه لباس هرچند نظیف باشد در مجاورت بدن از مختصر حرارت چربی از بدن بهره برده و لذا آلوده ترها به آن چسبیده و چون لباس در منزل وارد شد به فرش به اثاث به کمد به.. اصابت یافته در نتیجه بسیاری از عناصر مضر را با خود آورده لانه ای برایشان درست خواهد کرد، لباسی که با خاک در تماس است خاک آنرا خورده زودتر کهنه شده زیان اقتصادی بهم برساند.

آستین و پاچه کوتاه باشد و اصراری که اسلام بر این مطلب دارد هنوز ناشناخته مانده جز آنکه شاید تصور شود از طرفی دستور برای دوری از الودگی است و از طرفی برای دورماندن از عصابیت ها که در صورت جلوگیری از تماس دست و مخصوصا انگشتان با اشیاء بوجود میاید که شرحش را باز خواهم داد و دگی آنکه تهیوه دست و پا چنانکه خواهید دید در بهتر کردن جریان خون مؤثر می باشد و قستی از آنرا در بهداشت شستشو و وضو گفتم

اما اینکه توجه به کرباسی بودن لباس میفرماید و حال آنکه قبلاً تجویز لباسهای فاخر را کر کردم باید گفت هیچ منافاتی با کیدگیر نداشته زیارت حضرت رضا هم حج فقرا است و پوشیدن پارچه از جنس پنبه خود فوایدی در بر دارد که گفته شد و احياناً عبت ها و حکمت های ديگر که من نمیدانم.

بیست و دوم مکروه است برای مردان دراز کردن لباس و تجاوز کردن آن از کعبین و برای زنان مکروه نیست و حرام است به ناز و خیلا راه رفتن و نبی گرامی در آخرین خطبه ای که خواندند فرمودند: کسیکه لباسی بپوشد و در آن بنازد و با تکبر راه رود خدا او را فرو میبرد در شفیر جهنم که در آن فرو می رود مادامیکه آسمانها و زمین وجود دارند و قارون حله ای پوشید و در آن بهتکبر خرامید پس خدا او را بجهت این گناه بزمین فرو برد تا رز قیامت فرو میبرد (عن رسول الله ص ان ه قال فی آخر خطبه خطبها و ن لیس ثوبا و اختال فیه خسف الله من شفیر جهنم خطبها: و من لیس ثوبا و اختال فیه خسف الله من شفیر جهنم يتخلل فیها مادامت السموات و الارض و ان قارون لبس حله فاختال فیها فحسف به فهو يتخلل الی يوم القیامه)

درباره دراز کردن لباس زنان آن هم تاحدی که معین شده با توجه به اینکه مخفی داشتن حجم هر عضوی از زن و جلوگیری از مفاسدی که موجبات رنجش جانها را فراهم می سازد مقدم بر رعایت نظافت ظاهری است به زن اجازه بلند کردن لباسش از مردان داده شده است و در تکبر کردن و به ناز راه رفتن نیز مردان را احکامی جدا از زنان است و کبر و بخل که دو صفت بسیار ناپسند بر مردان می باشد زنان را زینده است ولی زن نیز نباید آنچنان

راه رود که راه رفتنش جلب توجه کند و نظر مردان را بجانب خود برگرداند و هرچه میتواند باید در جلب نظر همسرش کوشا باشد و بهمان اندازه نمایان بدن قسمتی از اعضاء بدن زن به سبب کوتاه بودن آستین یا لباس نزد اسلام اهمیت دارد لباس بلند پوشیدن به زن اجازه داده شده است اما آن هم نه اینکه روی زمین بکشد و کثافت و آلودگی درست نماید.

بیست و سوم - مکروه است بلباس کمک گرفتن یعنی آنرا بعنوان ظرف و بقچه بکار برن و صورت و دستها را با دامن لباس پاک کردن مگر در وضو و مکروه است چیزی را در آستین و دامن برداشتن و آیات مربوطه را میتوان در کتابهایی که سند و أخذ است و نامشان قلمداد شده ملاحظه نمود.

دیگر کسی جز در نقاط دور افتاده یافت نمی شود که از لباسش بعنوان بقچه یا ظرف استفاده نماید یا صورت و دست خود را با دامنش پاک یا خشک کند که کمک گرفتن از لباس بعنوان مذکور ستمی محسوب می شود زیرا ظلم آن است که چیزی در موقع و محل مناسب بکار برده نشود حتی کسیکه ساعت بیدار کن زنگ را ب جای ساعت مچی در جیب گذاشته حمل و نقل نماید ستمی است و باس هم برای ظرف و بقچه شدن و اجناس آلوده یا متفرق را بجای بن در خود جای دادن تیه نشده است یا برای اینکه صورت و دستها را با گوشه آن پاک نمودن و آنرا آلوده ساختن ولی حکمت تجوز خشک نمودن آب وضو با دامن چیست؟ نمیدانم اما ناگفته نماند همانند مسادل دیگری که بنظر کوچک می رسد و همیشه مورد سؤال و چرا قرار می گرفت و امروز جنبه اعجاز دارد این مسئله مربوط به وضوهم روزی بعنوان یک مطلب علمی

شناخته خواهد شد و از جمله تمام مطلب قلمداد شده یکی اینکه زمان ورد به مستراح با پای چپ داخل شوید خرده غذا و نان و نمک به مستراح نریزید ادرار شتر بهتر از شیرش است در جلد دهم هر سه شرح دادم).

بیست و چهارم مستحب است در موقع پوشیدن لباس نو حمد خدا کردن و دعای ماثور را خواند و قرائت سوره الحمد و صوره قدر و دو رکعت نماز گزاردن به طرزی که در احادیث وارد شده و مستحب است بسم الله و الحمد لله گفتن در موقع کندن لباس و رایات زیادی در کتابهایی که نام بردم با ذکر دعاهاى مربوطه موجود است.

فراموش نفرموده باشید چندین مرتبه تکرار شد که اسلام اجازه نمیدهد هیچ کار بدون یاد خدا انجام گیرد بدو علت یکی آنکه کار مورد نظر به بدی کشانه نشود و چه کاری نزد اسلام گرانتر از تحصیل علم و باز هم برای اینکه چودزدی با چراغ آید گزیده تر رد کا، بوسیله لم کار غیر خلافی صورت نگیرد و از علم برای بهتر کشتن و بیشتر دوشیدن و افزون مستعمره ساختن استفاده نشد حتی اولین کلمه ای که در اسلام نازل می شود که همان خواندن باشد صفحه اقرء» بالفاصله در اختیار و کنترل ذکر خدا و نام مقدس وی در آمده می شود تا بسوی زشتکاری و پلیدی کشانده نشود (اقرء باسم ربك الذی خلق) و از علم به نفع خلق بهره برداری گردد.

اسلام هر کاری را دوست دارد با نام خدا آغاز و با نام خدا پایان یابد تا هیچگاه و هیچ لحظه از مقررات الهی دور نگردد یگر آنکه توجه دادن به اینکه باید در هر کار بیاد خدا بود نوعی نیرومند ساختن روح اطاعت از قانون در افراد

مسلمان است و بتدریج وی را بمقام تسملی م رساندن و آغاز آن با توجه به دستورات اسلامی است که سعی می کند پارچه ای ک خرید، خیطای که دوخته، رنگرزی که رگ کرده اهل و عیالش که لباس نو بروی می بینند و... هیچکدام ناراضی نباشد و این نوعی پیود اجتماعی برقرار کردن است.

از جمله گرفتاریهایی که ممکن است حتی در موقع پوشیدن لباس پیش آید بشرط آنکه با نام خدا همراه نباشد و نام خدا را کسی میبرد که ایمان بذات مقدسش دارد و کسی که ادعای ایمان به خدا دراد بدون شک مطیع اوامر مولایش که فقط اوست می باشد و مطیع اوامر کسانی را که او معین میفرماید و از جمله مطیع و متوجه سخن حضرت علی که دوبار تکرار د و بدین مضمون فرمود ذلت و خواری زماين بر این امت وارد می وشد که لباس بیگانه پوشد و طعام بیگانه بخورد و مسئله را طرزی دیگر مورد بحث قرار میدهم.

لباس بیگانگان پوشیدن

بیست و پنجم - کراهت پوشیدن لباس بیگانگان: از حضرت عل علیه السلام که میفرماید لاتزال هذه الامه بخیر مالم یلبسوا ملابس العجم و یطعموا اطعمه العجم فان فعلوا ذلك ضربهم الله بالذل (زمانی که این امت لباس بیگانه پوشید و غذای بیگانه خورد خیر از او برمیخزد و رو به پستی و ذلت می گذارد).

گذشت زمان روشن ساز خیلی از روایات و اخبار می باشد

مثلاً در جائیکه زن نباید لباس مرد بپوشد یا مرد حق دارد پوشاک زن به تن کند حتی فقها را می بینیم وقتی می خواهند مسئله را روشن کنند صریحاً مثلاً آورده می گویند: بر مرد حرام است که کفش زنانه بپوشند و چادر زنان بسر کند و... مگر ممکن بود باورشان شود رزوی بیاید که پسری جوان موی سر زنانه موی صورت زنانه، لبا گلدار و زنانه همه چیز و همه چیز زنانه تا به حدی که تشخیص و تمز پسر از دختر مشکل باشد یا مگر در مخیل اشان می گذشت روزگاری دختران شلوار بپا کنند و پیراهن پسران بپوشند و برجستگی سینه را محو نمایند و کلاهی نیز بسر گذارند و ادای پسران هم در آورند.

با گذشت زمان دختر بشکل پسر شدن و برعکس معلوم گردید و مهمتر تقاضائی بدنلا ادای یکیگر در ادرن که تغییر جنسیت بهند و با عمل جراحی پسر دختر شود و دختر پسر.

در اخبار آخر الزمان می خواندیم روزگاری زنانی بیایند کاسیات عاریات در حالیکه پوشیده اند برهنه اند همه خیال می کردند خودشان را در پوشانن جمع و جور نمی کنند و باصطلاح ولنگ و وازند و ای مطلب را در ذیل خبر قلمداد شده هنوز در کتابهای چند سال پیش می بینیم بهمین صورت که نقل شد توجیه می کردند اما امروز دیدند که زنان پارچه پوشیده اند اما زیرش پیدا است پوشانده اند اما برهنه اند و از این قبیل سخنان از پیغمبر و اا زیاد است که چشم بینا و دلی آگاهشان با برداشت فاصله مکانی و زمانی برایشان مسجل و مسلم بوده و خبر داده اند و بتدریج با گذشت زمان و پیشرفت علم یکی یکی از آنها میروند که چهره

واقعی خود را نمایان سازد و از جمله این مسئله است که کسی خود را بلباس کفار در نیاورد.

این مسئله را هم مانند سایر مسائل که کسی حق ندارد بشکل کفار در آید اغلب اقوال چنین توجیه می کردند که بشکل آنان شدن بشمار آنان در آمدن است و محکوم آمار آنان بودن: و من تشبه بقوم فمنهم.

اما سخن بزرگتر از این استو کسیکه خواست شکل لباس همانند کفار باشد در مرتبه بعد می خواهد جنس لباس هم جنس کفار باشد و جنس پارچه ش همانند و یکی بودن یعنی بازار دیگری شدن و اعستمار دیگر چه میخواید همین را می خواهد که مسلمان خریدارش باشد و از اول مستعمره اقتصادیش تا اینکه برای استعمار زدگی مغزیز پخته گردد و کسیکه بخوانند مغزش را بپزند اول ناخن ها، بعد دست و پا و... را می پزند و در آخر مغزش را. استعمار اقتصادش را هم از اول بوسیله دوستداران خود عرضه میدارد و یکعده که در سطح بالاتر خود را تصور می نمایند شکل لباس، دوخت لباس آنها را انتخاب می کنند بعد طبقه بعد و بعد دسته پائین تر و بالاخره همه شهر را فرا می گیرد اما هرچه به انتظار می نشینند که دهات هم بازارشان باشد نمی شود دهقانها هنوز خود گوسفند می پروراند و از پشمشان ریسمان و پارچه و لباس تهیه می کنند چه بهتر که طرحی برای تاسی روستائیان از شهری ها داده شود طرحی که موفق گردد دهات هم بازار فروش استعمار شود لذا دامن بازار شهر را به دهات می کشانند و همه یکپارچه شکل لباس، دوخت لباس، جنس لباس کفار را دارند و در آخر مغزی

در لباس بازار استعمار و بالاخره مسلمانان به لباس کفار پوشانده میشود و در حقیقت این هم نوعی حق را به لباس باطل در آوردن است

بتدریج که شکل دوخت جنس لباس به ناحیه سرایت کرد مراوده آغاز میشود و چه بسا نوجوان مسلمان در الوین برخورد عشقی که موجبات ارضاء وی را فراهم ساخته با دختری از کفار بوده باشد و ما میدانیم در اغلب چنین جوانانی انحراف لباس پرستی (Fetichismus) بوجود می آید و زمان ازدواج جوان همسر خود را مجبور خواهد ساخت همان چگمه ای را که دختر غربی بپا داشته بپا کند و همان لباس چرمی که بدوش می انداخته بدوش اندازد زیرا اولین برخورد عشقی با چگمه پوش لباس چرمی بوده است و سرانجام یک سیکل محدودی ایجاد شده و وسائل مستعمره مغزی شدن در بین اینگونه رد و بدلها فراهم آمده است.

سفیر فرانسه که از دربار شاه اسماعیل صفوی بیرون آمد شاه غضبناک به نگهبانان گفت این کافر بر هر چند آجرهائی قدم نهاد آنها را بر کنید و بسوزانید و اگر فرزند شاه، شاه عباس کبیر برادران جمیز وادوارد (شرلی و انترلی) را بدوش نکشیده بود دهان گشاد استعمار تا آنجا وارد معرکه نمی شد که لی لی ها (اترلی و شرلی) کتاب ملانصرالدین بویسند و قصه های ابونواس عرپ و فلان ترک و دیلم را بنام صفحه ملا» و نصر صفحه الدین» برای تحقیر روحانیت مجلد کنند و رواج دهند و چه اثری گذاشت که قبل از آن ملا به کسی گفته می شد که پر بود چنانچه ملای

رومی و ملاصدرا پر بودند و حال کسی دوست ندارد ملا خوانده شود و تقریباً جای آنرا به علامه داده اند که چندان همه کمله جانشین لایقی نیست بهر صورت پوشیدن لباس بیگانگان بر پوستی که خلقت تکوین بر آدمی پوشیده باید از خلقت تشریح باشد نه از ارمغان بیگانگان. خدای متعال پوست را حدود حصر قرارداد و مجسم و عه هر کس را در لفافه ای جدا از دیگری بنام پوست پیچیده و بندگان نبیاد راین لفاله، پارچه ای از کفر و بیگانگی بپوشاند بدلیل آنکه ب هزیر اثر کند و کم کم به جوا و آخر سر به بالا- و مغز و یک مرتبه می بینی فقط لباس کفر پوشیده ولی در آخر اجتماعش در کفر غوطه ور است.

تأثیر لباس بیگانگان پوشیده همیشه مورد توجه دو دسته بوده است یکدسته که نخواستند اند پیروانشان است شمار شوند و آنرا ممنوع داشته اند و دسته ای که خواسته اند است شمار کنند یا برده گیری و سعی کرده از راه هم لباسی و هم شکلی وارد شده اولین پیشاهنگ و پیش پیام را از کلاه بسر گذاشتن و کفش به پا نمودن معرفی و به زور بر تن برانندگان پوشانده اند و تاریخ پر از چنین معاملات و مکاشفات که تبدیل اندلس اسلامی به اسپانیای مسیحی نمونه ای از آنهاست (رجوع شود به ابن صاعد به نقل المقری در تاریخ اسپانیا مورخ مشهور ابن خطیب در فرهنگ رجال و...).

بیست و ششم - مستحب است مواظبت کردن بلباس و پیچیدن آن و مکروه است آنرا در شب پرکنده و ولوا انداختن و مسح است که لباس گشاد و فراخ باشد و مکروه است که تنگ باشد.

سروکار بالبسا در سالام با دو کلمه مواظبت و پیچیدن جنبه اثباتی داشته و با دو کلمه پراکنده ساختن و ولو کردن روی ناسازاگری نشان میدهد. لباسی که باید اطو شود صاف گردد در کمد زده شود یا بر جالبسای جای یرد در قلمرو کلمه مواظبت قرار داشته و همانگونه که قبلاً گفتم باید مرتب رس زده شود تا از گردو غبار و الد گیهای که باصطلاح لباس را میخورد در امان باشد و چگونگی عمل خوران و قدرت تطهیری خاک را در جلد ۱۳ شرح دادم. اما پیچیدن لباس که استحباب آنرا بیان کرده اند مربوط به لباسهایی است که در ضمن گردگیری و اطو کشی و نظافت خواسته اند تماس آنرا با محیط بشرطی کاهش دهند که صدمات وارد بر زیبایی لباس را بیا نیاورد مثلاً پارچه ای است ک اخیراً اختراع شده و بیهچوجه اطوی اولی خود را از دست نمیدهد حتی پس از شستن اما در برابر نور و حرارت و هوا بعلت تهیه ممواد اولیه آن بطریق شیمیائی مورد عملکرد فضا قرا می گیرد و در اینصورت صلاح است پیچیده شود از سطح تماس آن با اطراف کاسته گردد و یا پارچه های دیگر از قدیم یا جدید.

پراکنده ساختن و ولو کردن لباس با انحصار شرط زمانی در آمده دستور اینست که آنرا رد شب پراکنده و ولو نسازید و در جلد های ۲ و ۱۱ نظر اسلام را درباره اینکه ددوست دارد امور زندگی در روشنائی انجام گیرد تا تسلط کلی بر آن اعمال گردد شرحی دادم و از جمله ولو انداختن و پراکنده ساختن لباس در شب است که تازه اگر همه اهل خانه به موضوع وارد و مسلط باشند ممکن است یکی بیار شود و لباسهای پراکنده و ولو مزاحمتی

ایجاد نمایند و انگهی لباسها را کجا ولو و پراکنده خواهند ساخت که از دستبرد حشرات و گرد و غبار محفوظ باشند و از لطافت و ظرافتشان د اثر عدم رعایت همین دستور بظاهر کوچک بدون شک کاسته خواهد گردد.

اما موضوع گشادی لباس و کراهت تنگ بودن آن که اهمیت خاصی دارد هم اکنون بالاستقلال و باختصار شرح می دهم.

لباس تنگ

نه در پزشکی بکسی اجازه میدهند لباس تنگ و چسبیده بدن بپوشد نه اسلام آنرا تجویز می کند اما با مختصر اختلاف:

یقه تنگ باشد برشریانهای گردنی فشار وارد آورده خون که مجبور است از جای تنگ و فشرده به جای اصلی وارد شود سوت میزند و صدا می کنند و گوش آنقدر صدا دارد که شخص را به مراجعه به پزشک مجبور میسازد و ما خودمان جریانی بقرار زیر را شنیده ایم:

سناتوری که در مجلس سنا مسئله را مورد بحث قرارداد بود چنین یان کرده: صدای ناراحت کننده ای مدتها در گوشم می آمد به متخصصین مراجعه کردم و اینک نسخ تجویزی ارائه میشود بعد کمیسیون می شود تا مقدمات اعزامم به کشوری که متخصصین معروفی داشت فراهم شود به خیاطی مراجعه کردم تا برای سفری که در پیش دارم چند پیراهن بدوزد پرسید آقا می دانید اندازه یقه اتان چند است؟ گفتم - خودش اندازه گرفت و

گفت آقا چرا اینقدر یقه تنگ انتخاب کرده اید یقه تنگ که سلب آسایش از شما میکند و آنقدر در گشتان صدا ایجاد خواهد کرد که ناراحت خواهید بود گفتم آقا می خواهم برای همین به خارجه بروم و چند روزی که یقه ام را باز گذاردم بهبودی کام یافتم و یاد استادمان بخیر که می گفت برای تشخیص اول فکر سندرهای سخت بسیار نادر نکنید بلکه اول متوجه ابتلائات سهلتر و شایعتر از همه باشید مثلاً نوزادی را که بلعت ابتلا به استفراغ نزد شما میاورند اول به سوراخ فراخ پستانکش بیندیشید نه به فلان سندر که شاید در سراسر جهان سالیانه ده مورد یافت نشود خلاصه آنکه یقه تنگ مانع از خوب عبور کردن خون از شریانها می شود و ایجاد مزاحمت می نماید. و حضرت صادق نیز در این باره دستوری دارند.

سعه الجریان و نبات الشعر فی الانف امان من الجذام سعه الجیب و العشر فی الانف امان من الجذام که در جلد او شرح دادم)

آستین زیاد تنگ باشد یا شلوار یا... بآن حدی که مختصر مانعی برای گذرش خون باشند زیان آور است.

همه چیز جهان بنظم است و هر کدام را انسان باید توجه کند اسلام دستور داده تا زندگی طولانی تر و شاداب تری داشته باشد:

وقتی علل ابتلا- به زخم معده و اثنی عشر را می خواندیم از جمله بما می گفتند یک علت که زخما هزد مردان بیشتر از زنان است بواسطه این می باشد که زن بیشتر از مرد اشک می ریزد و با

خارج شدن لیزوزیم که دیاستازی در اشک است استعداد ابتلا کاهش می یابد و نیز وقتی علل پیدایش سنگ کیسه صفرا را درس میدادند و علت اینکه نزد زنان شیعترا از مردان می باشد چنین توضیح داده می شود و عجیب استنجاست که تا آنروز تصور میکردیم اینکه اسلام دوتس ندارد مردان لباس چسبیده بپوشند یا زنان را ممنوع از پوشیدن لباسی مینماید کبیدنشان چسبیه است تنها برای اینست که حجم اعضایشان نمایان و تحریک آمیز نباشد اما امروز می گویند:

کمتر کسی متوجه سنگهای ریزی می شود که در کیسه صفرایش وجود دارد زیرا اثری و رنجی از آنها بوجود میاید اما همین سنگها رای دیگران منشاء ابتلا و رنج می باشد و در آزمایشی که بر روی پنجهزار نفر گرفته شده نشان دادند سنگهای مذکور (ریز ودرشت) اغلب نزد افراد مسن که زندگی اجتماعی مرفهی دارند همانطوریکه ۶۰ درصد مردان شصت سال ببالا کانون سرطانی پرستات دارند (و ۸۰ درصد هشتاد ساله ها ببالا) شصت درصد زنان مسن تر از جهل سال هم دارای سنگ کیسه صفرا می باشند و بیشتر نامبردگان بعلت عدم وجود درد از این که سنگ کیسه صفرا دارند بی اطلاعند.

سنگهای موجود معمولاً عوارضی ندارند و اگر یکی از سنگها از کیسه خارج شود (کیسه صفرا زیر کب قرار دارد و وظیفه اش جمع آوری ترشح کبد بنام صفراست که بمحض رد شدن غذای مخصوصا چرب از برار سوراخی بنام اودی که از آن به

وسیله لوله ای به کیسه صفرا متصل است صفرای محتوی کیسه با انبساط سوراخ اودی بر غذای در حال عبور میریزد و برای ضم مخصوصا چربیها نقش مهمی دارد. برخی حیوانات چون شتر و اسب و آهو فاق د کیسه صفرايند، سنگهای تولید ده ۶۰- ۸۰ درصد شان جنس کلسترلی دارند که همان مربوط به چربی مخصوصی از صفرا است و ۱۵ و ۳۰ درصد از جنس کلسیم می باشند و در آنها عناصر دیگری چون آهن و مس یافت میشود).

سنگ که از کیسه صفرا خارج شد اگر کنار دریچه خروجی کیسه صفرا قرار گیرد فشار وارد آورده و سبب انباض کیسه شده و در نتیجه مقداری صفرا بخارج ریخته میشود اگر سنگ در مجاری گیر کرد و صفرا برای هضم فشار آورد و بالاخره یا در نتیجه التهاب کبد و یا... صفرا بجای ریخته شدن به روده و از راه مدفوع دفع شدن به جریان خون وارد شد بجای رنگ کردن مدفوع ادرار را رنگ می کند یعنی مدفوع سفید میماند و ادرار سرخ مایل به قهوای می شود و اگر در این جریان زخمی، جراحی، عفونتی پیدا شود با آنکه قبلاً بعلت فشار و حرکت سنگ ایجاد درد تنها می شده است بیمار با حال بدتری مراجعه میکند.

تاکنون برای یافتن علت اصلی تولید سنگ کوششها شده و چیزهائی کشف شده و چیزهائی در پرده الهام مانده اما آنچه به ثبوت رسیده پوشیدن البسه تنگ است که در تسریع ایجاد سنگ های آورده شده موثر می باشد.

در جلد ۱۶ شرح دادم که علل استعداد کننده برای استثناء

چیست و از جمله پوشیدن شلوار تنگ می باشد که عورت را تحت فشار مختصر قرار دهد.

کفشهای تنگ و پاشنه بلند، تفریحات خسته کننده، سافرتهای طولانی، پرخوری، شب زنده دای، آمیزشهای طولانی ورزشهای سنگین و خسته کننده. مقاربتهای بر شکم، خوابیدن به شکم و... و پوشیدن لباس تنگ از دستورات ممنوعه ای است که باید زنان باردار در اواسط و مخصوصا اواخر بارداری آنرا رعایت نمایند زیرا گرد آمدن آب و ذخیره آن در بدن در اواخر دوران حاملگی از جمله علائمی است که بصورت ورم ظاهر می گردد زیرا هرمونهای مترشحده از جفت سبب ذخیره سدیم، تجمع آب و تورم و افزایش وزن بدن می گردد.

همچنین بعلت ترشح هرمن دیگری در ماههای آخر حاملگی از غده هیپوفیر بنام هرمون انتی دیورتیک ترشح ادرار را مخصوصا زمان خوابیدن به پشت و ایستادن کم می کند و نیز بعلت تغییرات ناگهانی فشار خون بعلت فشار رحم بر روی ورید اجوف تحتانی سبب میشود که در زمان حاملگی به پهلو خوابیده از فشار و کشش رحم بر روی عروق بزرگ جلوگیری شود کم شدن حرکات روده ای و افزایش زمان عور مواد غذائی و دیرخالی شدن فضولات زنان را دچار یبوست می ناید و علامات دیگر که منظور از پوشیدن لباس تنگ و کفش تنگ و هرچه بر بدن متورن م زن حامله اندک فشاری وارد آورد می باشد که باید حتی المقدور از آن جلوگیری بعمل آورد و باز در صفحات بعد راجع به اهمیت یقه تنگ بنظر

اسلام و علم بحث خواهیم کرد و بعلت اهمیت موضوع جداگانه آورده شد.

بیست و هفتم - عن ابی عبداللہ قال سعه الجریان و نبات الشعر فی الانف امان من الجذام (خوب و بد راحتی گردش کردن خون و رویش موهای بینیا امانی است از ابتلا به جذام).

بقدر کافی در جلد اول دباره توجه اسلام به گردش خون مغزیز و در جلد ۱۳ راجع به آنچه سبب می شود موهای موجود در بینی که به نحوی دیگر تا قصبه الریه کشانده شده و در آنجا نیز بصوت کرک وجود دارند و از عفونت ها و گردو غبار و آلودگیها جلوگیری می نماید بحث کرده ام در اینجا مقصود از ذکر روایت که مشابه آن باز در کتابها یافت میشود توجه خاص به ازادگذاردن جریان و گشایش در کار گردش خون و مراقبت از آنهاست که جا دارد آنچه مربوط به لباس سبک و توصیه ای که دباره انتخاب کردن ان می شود باختصار بیاورم.

لباس خفیف

هرچند جایز این بود که بدنبال فصل قبلی که عنوان لبسا گشاد در داشت آنچه را هم اکنون خواهم آورد نوشته باشم اما بعلت اهمیت موضوع آنرا مستقل ذکر کردم.

تا بحال چند دفعه آوردم که چون از حضرت صادق پرسیندند چه باید کرد که عمری دراز و شاداب و موفق داشت حضرت فرمود: باکرالغذا جودالحدذا خفف الذدا و ليقل غشيان النساء،

غذای خوب خود را هرچه زودتر صبح خوردن (مفصل در جدهای غذائی شرح داده شد)

کفش را با حسن وجه و بهترین انتخاب کردن (در همین جلد شرح خواهم داد).

ردا و لباس را خفیف انتخاب کردن (که الان شرح می دهم).

بحد اقل رساندن آمیزش (که در جلد نسل شرح داده خواهد شد).

لباس تنگ را گفتم استعداد یافتن به سنگ کیسه صفر را افزایش میدهد فشار بر هر نقطه سبب تحریک همان ناحیه و استعداد یافتن به التلاهی بیماریهای پوستی شده و گردش خون را نیز زیان میرساند و اگر بر سینه یا پستان فشاری آورد مانع خوب رسیدن هوا به ریه ها و سد تهویه طبیعی می گرد.

لباس ناقل میکروبهاست و اگر فشاری بر پوست داشته باشد می تواند چربی محافظ پوست را برداشته میکربی کشت دهد و کورکی یا عفونتی بوجود آورد.

میکرب حصبه ۲۷ روز و میکربهای جوش، دمل و... بیست روز و میکرب باد سرخ ۱۸ ساعت و ازوبا سه ساعت روی لباس زنده می ماند و از سیاه زخم می تواند تا یکسال بر پارچه کتانی باقی بماند.

شرح زبان لباس تنگ را در زمان بارداری دادم و لازم به تکرار نیست اما کلمه ای را که امام ذکر فرموده ملوک الکلام کلام الملوک است و کلمه خفیف علاوه بر قلمرو وسیعی که تاکنون

گفته ام و آنرا داراست خفیفی و سبکی وزن و قیمت بلباس را هم در بر دارد.

لباسی که حضرت از آن نام می برد رداست لباس روست و کسی لباس بزرگ خود را بر بدن عریان نمی پوشاند و کسیکه پس از پوشیدن لباس از خفیف و سبک بودن البسه خود مراقبت نکند حتی اگر شلواری باشد سنگین که بوسیله بند شلوار برشانه ها افتاده یا ردائی سنگین که بردوشها فشار دارد در صورتیکه قبل از ۲۶ سالگی باشد نمیگذارد قد کشیده و قامت رسائی پیدا نموده و اگر پس از ۲۶ سالگی باشد تحمیلی بی جا و خسته کننده الی ۷ کیلو و گاه بیشتر بر بدن مخصوصا برای قسمت تهویه و تنفس و قفسه صدري خواهد بود.

خفیف بودن قیمت نیز با توجه به روایاتی که در این باره داریم باید متناسب با درآمد کلی بوده باشد.

بطور کلی اگر انسان بخواهد لباس بهداشتی در تابستان داشته باشد مانند کارگران یا چون دوران خردسالی باید شلوار و پیراهن سرهم داشت تا هوا از هر طرف وارد و از طرف دیگر خارج گردد یعنی شلوار با پیراهن بوسیله دکمه متصل گردد و پیراهن یقه گشاد داشته باشد و آزمایش نشان میدهد در ایحال هوا از پا و دست وارد و از گردن خارج می گردد و تهویه و تبخیر و خنک کردن بخوبی انجام میگیرد و در غیراینصورت اگر یقه و آستین و پاچه تنگ باشد حرارت بالا می رود حتی تا دو برابر میرسد و این خود فشار و تحمیلی برقلب و عروق می باشد بعلاوه اگر ناحیه

تناسلی حرارتش از ۳۸ بالارود چه بهمین علت که گفته شد چه بواسطه پوشیدن شورت و زیر شلوار تنگ هم استعداد به استمناء پیش می آید و هم نطفه مرد یعنی کرمک ها (اسپرماتوزئیدها) به هلاکت میرسند.

اگر لباس در ناحیه کمر تنگ گیرد یا کمر بند تنگ بفشارد چون پرده صفاق و اعضاء محتوی در اینصورت پائین میاید و شکم جا برای اینها خالی می کند تنفس دچار اشکال می شود و چند مورد سالخوردگانی را نشان داده اند که بعلت محکم بستن کمر بند به آستم مراجعه کرده و میایست به جای پزشکی به خیاط مراجعه کرده باشد (همانند سناتوری که شرح داده شد بعلت داشتن یقه تنگ و صدای گوش درصدد اعزام بخارج بود و پیراهن سفارش شد و خیاط باو توصیه کرد از نمره یقه داده شده صرفنظر کند که دار صدای گوش میشود و از رفتن بخارج منصرف شد) البته یقه تنگ علاوه بر ایجاد صدا چون نمیگذارد خون باندازه کافی بمغز برسد ایجاد درد سر نیز مینماید و اخیرا مجلات و روزنامه ها را دیند که از قول یک متخصص قلب عنوان شده بود که یقه تنگ استعداد سکت قلبی را زیاد میکند و وقتی سفارش کرده بود بجای کراوات که احتمال دارد مختصر سنگینی یا فشار برگردن و عروق تحمیل ناید دستمالهای سبک و ملایم بزند و بهر صورت ت درسهائی که در زمستان مراجعین نسبتا زیادی هم دارد یکعهده معلوم می شود لباس پشمی با یقه داشته اند و پیراهن یقه داری را برای اینکه بتوانند در دعوتی که شده اند کراوات بزنند باس پشمی یقه دار پوشیده اند و همان چند ساعت با مختصر اختلال در گردش خون قسمت بالای قلب به دردر دچار شده اند.

بستن کمر بند محکم ممکن است کبد را جابجا کند و اندکی فشار بر آن وارد آید و نگذارد اعمالش را بخوبی انجام دهد و دردناک شود و چه بسا التهابی بوجود آید.

مجدد یاد آور می شود: دفع حرارت از بدن همراه با تبخیر عرق تحمیل و فشاری بر عروق و قلب است و ناراحتی‌های قلبی در اینگونه موارد بیشتر از همیشه پیش می‌آید.

برای سردنگهداشتن که کمکی بقلب خواهد بود علاوه بر تحریک بعضی اعضاء که در فصل مربوط به وضوح در جلدهای قبل گفتم بهتر این است که جنس لباس هم علاوه بر گشادی آستین‌ها و پاچه‌ها و یقه از کتان یا از ترکیب آن یا از الیف جذب کننده عرق بوده باشد و مکانسیت چنین پارچه‌هایی این است که خیس می‌شوند و به بدن می‌چسبند و آنرا خنک میکنند و مخصوصا آنکه اجازه عبور هوا برعکس پارچه‌های از فرآورده‌های پتروشیمی از خلل و فرج خود داده خنک کننده خوبی برای بدن خواهند بود.

اما اگر فصل زمستان بود بهتر است نکات زیر رعایت شود:

زیر پیراهن جنس خوبی داشته باشد اخر زیر پیراهن است که همسایه دیوار بدیوار بدن ماست و باید چیزی به تن بخورد که بهترین است لذا بهتر از آنکه جنس کتان انتخاب شود تا بهتر با حرارت و عرق سروکار داشته و رابطه اش با جذب چربی و پوسته ریزه‌های بشره و گرفت و تحویل عزت پوست بخارج درست باشد.

زیر شلوار بهتر است در زمستان بلند باشد که لایه حرارت اطراف پاها را نگهدارد مخصوصا برای مبتلا به دردهائی که سرما از ارشان میدهد بهتر است زیر شلواری پشمی بپوشند.

بیست و هشتم - پوشیدن لباس نازک مکروه است مگر در مواردی چند:

در جلد بعد خواهیم آورد که در اخباری که مربوط به آخر الرمان داده شده از جمله کلماتی است که پیشوایان دین می فرمیدند (کاسیات عاریات) زنان پوشنده اند و برهنه ان و تا کنون هرکس بوجهی آنرا توجیه و تفسیر میکرد مثلاً عده ای می گفتند لباس پوشیدن و برهنه بودن جز این نیست که خود را جمع و ج ورمی کنند و ولنگ و واز می اندازند ولی دلچسب نبود و چاره ای هم جز چنین گفتن نبود تا اینکه قرن اخیر رسید و لباسهای عریان نامد شد و دیده می شوند بسیاری کسانی که پارچه ای پوشیده و پیراهنی. برتن دارند اما جنس لباس کمتر از جنس زیر لباس می تواند خود را معرفی نماید و از نبی گرامی است کسکیکه جامه نازک پوشد دینش ضعیف است و از حضرت علی است که فقط در عرسات و حمامیات و ناحیات میتوان لباس رقیق پوشید.

بیست و نهم - مستحب است تبرعا روغن زدن بمومنین و همچنین بخشیدن بخور و عطر و بیکید گر هدیه دادن آن هیچ بوی خوشی نبند که بر نبی گرامی عرضه شود الا- آنکه از آن چیزی قبول نموده و بآن تطیب کرده فرمودند که بوی خوش بویش خوب است و بارش سبک.

حضرت علی فرمود با اب بوی گند را از خود دور سازید که خدای متعال دشمن دارد بندگان نا پاک را.

بنی گرامی به مردی بنام انس فرمودند بسیار پاکی کن که حق سبحانه و تعالی میافزاید در عمر تو پس اگر توانی چنان کن که

شب و روز بطهارت باشی که اگر بر طهارت بمیری شهید مرده ای.

از حضرت ابی الحسن است که چهار چیز از اخلاق انبیاست بوی خوش و بدن و لباس را پاک داشتن و موی ستردن به نوره و آیزش بسیار با زنان.

نبی گرامی فرمودند بوی خوش دل را قوی می گرداند.

حضرت صادق فرمود خدای متعال دوست میدارد جمال و نیکوئی و زینت و خوشخوئی را مکروه میدارد گرفتگی و چیرگی و ترشروئی و خدای تعالی هرگاه نعمتی را بر بنده انعام فرمود دوست میدارد که اثر آن نعمت بر او نمایان باشد پرسیدند چگونه است اثر انعام الهی بر او؟ فرمود که پاک دارد جامه را و بوی خوش بکار دارد و خانه را بعد از نای به گچ سفید کند و اطراف خانه را بجاروب رفت و روب دهد و چراغ را قبل از فرو رفتن آفتاب روشن کند که منع می کند فقر را و روزی را می افزاید.

نبی گرامی هر روز جمه بوی خوش بر خود میزدند و اگر نیافتند غالیه را از بعضی زنان خود گرفته و آب بر آن افشاندند بر تن خود میمالیدند و فرمودند قبول نکردم از دنیای شما مگر بوی خوش و زنان را و نیز فرمودند آنچه صرف بوی خوش شود اسراف نیست.

نبی گرامی فرمودند هرگاه برادر مسلمانی گلی را برای یکی از شما بیاورد رد میکندی که آن از بهشت است و بیرون آمده از آنجا و احضرع علی فرمود ما بوی خوش را رد نمیکنیم (قال اتی امیرالمومنین بدهن و قد کان ادهن فادهن فقال انا لاندراطیب)

حضرت رضا فرمود: بوی خوش تعویذ است و غسل تعویذ و نگاه کردن بسبزی تعویذ و سواری تعویذ است.

و نیز از آنحضرت که جای سجده حضرت صادق در مسجد بجهت بوی خوشی که داشت معلوم بود.

حضرت صادق فمود دو رکعت نماز با بوی خوش گذاردن بهتر است از هفتاد رکعت نماز که با آن بوی خوش نباشد.

از حضرت صادق و حضرت رضاست که رد مکنید بوی خوش را که کرامت است و کرامت را نباید رد کردن مگر کسی که عقل او مانند عقل حیوان باشد (قال سالتہ من الرجل یرد الطیب قال لاینبغی له ان یرد الکرامه... لایابی الکرامه الحمار) نبی گرامی فرمودند بر شما باد بعود هندی که در او هفتاد شفاست و خوش ترین بویها بوی مشک است.

نبی گرامی قبل از سفره و طعام بوی خوش ایثار میفرمودند و بحضرت علی گفتند یا علی بر تو باد بوی خوش در هر جمعه که آن از سنت های من است و مینویسند ثواب آنرا مادام که وبی خوش از تو میاید و سزاوار آن است که مرد در هر روز یکبار بوی خوش بکار برد و اگر قارذ نباشد پس در هر دو روز یکبار و اگر آن نیز نتواند پس در هر روز جمعه یکبار.

نبی گرامی فرمودند هر زنی که بوی خوش بکار برد و از خانه بیرون آید بلعنت باشد تابخانه باز گردد.

نبی گرامی انتفاق در بوی خوش بیشتر از انفاق در خوراک می فرمودند (کان رسول اللہ ینفق فی الطیب اکثر مما ینفق فی الطعام).

و نیز فرمودند بوی خوش زن آن است که رنگش ظاهر و بویش پنهان باشد و برای مردان برعکس طیب مردان آن است

که بویش ظاهر و رنگش مخفی است (قال رسول الله طيب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحه و طیب الرجال ما ظهر ریحه و خفی لونه).

از حضرت حسین است که نظافت دشمن را منکوب میسازد (متن عربی تمام روایات را در کتابهایی که در جلدهای قبل گفتم می توان دید)

مکروه است برای مرد که همیشه روغن بمالد و زیاد استعمال کند بخلاف بوی خوش پس ماهی یک مرتبه یا هفته ای یک مرتبه یا دو مرتبه استعمال کند و زیاده از این نکند بعکس زن که مستحب است همیشه روغن بزند چنانکه عطر میزند بهترین روغن ها بنفشه و سپس از خیری و بعد بان (فستق هندی) سپس زنبق و رازقی و کنجد می باشد.

«نبی گرامی بمشک طیب فرودی و بر فرق سرمالیدی و به ذکور بویها طیب کردی که آن مشک است و عنبر و گاه بغالیه نیز خود را خوشبوی ساختی و گاه زنان آن حضرت آنرا تطیب کردند و بعود قماری تطیب و بخور کردند و در شب تاریک بی آنکه کسی وی را به بیند از بوی خوش او ویرا دانستندی و گفتندی که این پیغمبر است»^(۱).

نبی گرامی چون سر و محاسن خود را با برگ کنار میشتند دوست میداشتند روغن مالی را و مکروه میدانستند آشفستگی و ژولیدگی موی را و فرمودند که روغن ها لیدن ر اعضا میبرد حزن و اندوه را و با انواع روغن ها تدهین میفرمودند و چون روغن میمالیدند ابتدا از سرو محاسن شروع میکردند و به روغن بنفشه بیشتر تدهین کرده میفرمودند این از بهترین روغن هاست و اول بر هردو ابرو بعد از

۱- ترجمه مکارم الاخلاق صفحه ۲۵ بنام مکارم الکرائم.

آن بهر دو شارب و بعد از آن قدری در بینی چکانیدی و بوئیدی. و روایات چندی که استحباب خوشبو ساختن یا مشک و زعفران و عود و... را می‌رساند. (۱)

برای مزید اطلاع می‌توان در جلدهای مربوط به شستشوی بدن و سر روایات بیشتری را ملا-حظه نمود و چون در قرآن از پیراهن حضرت یوسف چند مرتبه نامی آورده شده و احتمالاً نوبتی از آن به بوی پیراهم مربوط می‌گردد از آن بحث مختصری می‌شو.

پیراهن یوسف

داستان پیراهن حضرت یوسف فرزند حضرت یعقوب فرزند حضرت اسحق فرزند حضرت ابراهیم خلیل الله صلوات الله و سلامه علی نبینا و آله و علیهم السلام هم در تورات آمده هم در قرآن.

در قرآن شش مرتبه کلمه قمیص آورد شده که همه مربوط به پیراهن حضرت یوسف می‌باشد.

قبلاً گفتم قرآن معجزه است و کلمه اعجاز و معجزه ددر قرآن نیستو معجزات نه گانه حضرت موسیو معجزات تمام پیامبران را به آیه و نشانه ای از پرودگار معلوم و معین میفرماید و منطق قرآن بر این پایه است که هر فرستاده راستنی از طرف حقتعالی قدرتی دارد که بفعل آنچنان درمیآورد که دیگران از آنگونه

عمل کردن عاجزند و آنرا معجزه می گویند و این نیرو داشتن برای اینست که هر کس و ناکس به پشتیبانی از دولت وقت یا کشورهای اسعترگر یا دوستانش نتواند ادعا کند و بزرگترین فرق بین یک دین و یک مسلک اینست که مبلغان دینی فریاد میزنند معجزه داریم و مدعیان دروغین از اول منکر معجزه می شوند تا پیروان تقاضای معجزه از آنها نکنند و در قلمرو چنین مکاشفاتی، آنها که معجزه اشان تکابشان است دائم سند و مأخذ و حواله یه آن دارند و آنها که کتابشان غیر خدائی است با پیشرفت هرچه بیشتر علم شدت پنهان کردن کتابشان افزون می گردد و چون فرق بین معجزه و کرامت مسئله ای شده آورده میشود که معجزه یا چیز ثابتی را نفی می کنند یا نفی آن را ثابت در و صریکه کرامت تنوعی یا تعدیلی دلخواه در امور ثابت صورت میگیرد چنانچه پیامبر قدرت حمل و نگهداری شمشیر را از یک قره‌مان سلب می کند (بودای را نبود کرده) یا عصائی را ازها مینماید (نبودی را بود کرده است) اما کرامت تنوع و تعدی یا بهتر بگوئیم خرق عادتی است مثلاً کفش جلوپای یکی جفت شدن (نه بودی نبود شده و نه نبوید بود گردیده است).

بجای هر معجزه در قرآن آیه آورده شده و چون تمام قرآ معجزه است کلیه جملاتش را آیه گویند و دره ر رشته قرآن وارد و سررشته را بدست داده و از جمله در یک سوره آنچنان بشرح اوضاع و احوال درباری، اجتماعی، اقتصادی، وضع زندان، وضع پخت و تغذیه و... زمانی قدیم پرداخته که خود جنبه اعجاز و فوق

العادگی دارد و از جمله شرح و بسط ارتباط بین پیراهن شخص، او ضاع و احوال جسمی، روانی، اجتماعی او و اشخاص دیگر که همه مربوط بزمان بسیار قدیم یعنی همزمان فراعنه ای می باشد که حضرت یوسف در زمان یکی آنها عزیز مصر شد ککه انتخاب کلمه عزیز برای نخست وزیران فراعنه باز خود بحث جالب تاریخی دارد که از لحاظی چون مقام بعد از فرعون را دارد درست و از اینرو که تشکیلات اداری فعلی را نداشت کلمه نخست وزیر نادرست می باشد.

و جاوداعلی قمیصه بدم کذب: این اولین نام از قمیص است در قرآن آمده است.

پس از آنکه برادران بر یوسف رشک بردند و از پدر خواستند او را با آنان بصحرا بفرستد و پدر را با تذکر به اینکه همه ما قهرمانان و عصبه ایم و میتوانیم یوسف را نگهداری نمائیم راضی نمودند تا اجازه دهد یوسف با آنها باشد و داد همه بصحرا رفتند و نقشه قتل یوسف را طرح نمودند و با پیشنهاد یکی از برادران از قتلش صرفنظ نموده قرار شد وی را به جای اندازند.

با آنکه قبل از رفتن به صحرا یعقوب به فرزندان یادآوری کرد که میترسم یوسف را گرگ بخورد پس از آنکه یوسف را به چاه انداختند نزد پدر آمده گفتند رفته بودیم مسابقه بدهیم یوسف را نزد لبتاه و آذوقه و متاعی که داشتیم گذاشتیم تا از آنها مراقبت کند گرگ آمد و او را خورد و دلیل بر ادعای خویش را چنین ارائه دادند که رفتند و پیراهن خون آلود یوسف را آوردند و اینجاست که قران در یک ثلث آیه (و جاوا علی قمصه بدم کذب)

مطالب چندی را متذکر است.

(۱) قبلاً با پدر مذاکره کرده مطالبی را فرزندان به پدرشان یعقوب گفته بودند و معلوم میشود پدر از آنان نپذیرفته که با آنها شرط و اشاره کرده است و برادران طبق نقشه قبلی حاضر به آوردن پیراهن خون آلود یوسف شدند.

(۲) کلمه کذب که در پی سه کلمه: جاوا - قمیص دم آورده شده معلوم میشود نه تنها دم کذب بوده و خون یوسف را به پیراهنش آغشته نکرده بودند بلکه جاواو آمدنشان هم حقیقت نداشته شاید پیراهن را قبلاً درز همان حوالی پنهان کرده برای آوردنش تظاهراتی کردند و تنها پروردگار قمیص یوسف را درست و مربوط به وی به ضمیری که دارد معرفی فرموده است.

(۳) هرچند قمیص بهر لباس دوخته گفته میشود که شرح دادم اما در اینجا بطور قطع مقصود پیراهم حضرت میباشد زیرا کسی که لباس خون آلود گرگ دریده دیگری را بخواهد نشان دهد بطور قطع پیراهنش را نشان میدهد

(۴) کنعان سرزمینی است که فصول مختلف متمایز از یکدیگر دارد و معلوم می شود زما این داستان در فصل گرمی هوا بوده که یک پیراهن داشته و در غیر اینصورت باید لباسهای خون آلودی دیگر را نیز ارائه دهند.

(۵) یوسف از دیگران کوچکتر بوده که بعنوان مراقب اثاث و لوازم گمارده شده و انگهی به پدر گفتند از او که عصبه و قهرمان نیست که ما که عصبه ایم محافظت می نمائیم این نیز از کوچکی

ظاهر یوسف است

(۶) نمی توان حدس زد که همانند بدویها در آزمون بر کودکان در فصل گرما فقط یک پیراهن پوشانه میشده است زیرا ممکن است پغمبر زادگا از اینکه شلوارش را ارائه دهند شرم کرده باشند.

(۷) خون دروغین بر پیراهن را از کشتن گوسفندی را به یغما نبردند زیرا در آیات بعدی آن زما که سخن از دزدیدن پیماه عزیز مصر شد همه فریاد برآوردند که چنین چیزی در خاندان ما نبوده و نیست

(۹) ارتباط پدر فرزندی و اصالت خانوادگی مستحکم بوده و تنها چیزی که بر برادران حضرت سلطه داشت حسادت بود که بالاخره تسلیم شدند.

(۱۰) ابتدای چند آیه از شروع درخواست برادران که پدر اجازه دهد یوسف را بصحرا ببرند تا زمانیکه کلمات ارسله، اذهبوا، و دو مرتبه جاوا بکار رفته معلوم می شود شرو شور رفت و آمدی بوده تا بالاخره پیرهن خون آلود پدر را مجبور نمود کار خود را به استعانت از خدا محول دارد... و اللّٰه المستعان علی ما تصفون

(۱۱) معلوم می گردد پوشیدن زیر پیراهن معمول نبوده تا مدرک بهتری بدست برادران افتد.

دومین آیه ای که کلمه میص را دارد (و استبقا الباب و قدرت قمیصه من دبر والفیاسیده لدی الباب...)

پس از آنکه کاروانی رسید و برای برداشت آب دلو خود را به چاه افکنند یوسف در دلو نشست و چون به فراز رسید و با کاروان به مصر آمد بهخاندان زلیخا فروخته شد و زلیخا بر او عاشق گردید روزی جبور به فرار از نزد زلیخا شد، زلیخا که او را تعقیب می کرد از عقب دست به یقه پیراهن یوسف انداخت و در نتیجه آنقسمت پاره گردید.

در آیه شریفه کلمه و استبقا آورده شده است شگفتا در آنجا برادران بدروغ گفتند یوسف را مراقب متاع خود گذاشتیم که به مسابقه رویم (.. انا ذهبنا نستیق و...) تا امروز خود یوسف با زلیخا در برابر آن مسابقه ناشی از حسادت که بدورغ ذکر می گردد امروز باید در عفت و عصمت و تقوا مسابقه دهد و پیشی بگیرد و باز در اینجا سخن از لباس معشوق است که خود مطالبی را از اینقرار روشن می سازد.

(۱) مصریها و کنعانیها هر دو رسمی مشابه در پوفرزندان خود داشتند و بر آنها پیراهنی می پوشانند.

(۲) برای کسیکه از خاندان نبوت است و آنکه در دربار زندگی می کند پوشیدن پیراهن معمول بوده و زیر پیراهن را نه در کنعان داشته اند نه در مصر.

(۳) نزدیک در مانعی وجود داشته یا در بسته بوده که زلیخا به یوسف رسیده و یقه اش را گرفته است و الا نباید زلیخا به یوسف برسد

(۴) شاید یقه گرفتن علامت خشم بوده که دامنش را نگرفته یا اینکه نزدیک در پله ایوسف در پائین و زلیخا بالا- بوده و دستش فقط به یقه وی رسیده است اما ذکر کلمه قمیص در اینجا به نظر می رسد برای آماده ساختن و پخته نمودن مطلب باشد تا در آیات بعد بتوان از آنها بهره برداری همه جانبه نمود.

سومین آیه ای که کلمه قمیص را دارد... و شهد شاهد من اهلها ان كان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الكاذبین می باشد در این آیه یک وضع اجتماعی بسیار جالب را قران روشن میسازد میفرماید شوهر زلیخا نزدیک بود بمحض آنکه زلیخا و یوسف را در آن حال دید زلیخا پیشدستی کرد و شکایت ییوسف را که قصد سوئی داشته بشوهر عنوان کرد اما کودکی در گهواره زبان باز کرد و یا ذکر دلیل بیگناهی یوسف را با ثبات رساند.

(۱) شاید عشبازی برای درباریان فراعنه چندان اهمیت نداشته بدو دلیل یکی اینکه چرا در جائیکه شورهش به آن نزدیک است نسبت به حضرت یوسف اظهار علاقه میشود دیگر آنکه داستان مربوط به روز بوده نه شب و مهمتر آنکه زلیخا حاضر میشود با چاک زدن گریبان به جوانی پاک نسبت چنان ناروا و نامناسبی بدهد.

(۲) اختلاف اجتماعی و خفقان ملی آنچنان حکمفرما بود که نه تنها ملت جرئت نداشتند در عین پاکی و بی گناهی از خود در برابر یک زن درباری فرعی دفاع نمایند بلکه جوان درباری نیز بلحاظی که از فامیل نیست هرچند در دربار است قادر بدفاع نبوده و نباید حرفی برخلاف آنچه درباریان براست یا بدوغ میگویند به زبان بیاورد و اینکه پروردگار اشاره به نزوادی می نماید که به زبان

آمده است گواه بر خفقان ملی زمان می باشد که فقط میتواند بصورت معجزه ای خلاف درباریان نشان داده شود و آن هم اگر بدست پیغمبری صورت گیرد محکم بوده تنها نوزاد میتواند باعجاز سکوت و خفقان عمومی را بشکند.

(۳) در عین حال شهادت نوزاد گرواه بر اینست که برای تصدیق بر طهارت یک نبی الهی شخص لایقی جز نوزاد بیگناه وجود نداشته است.

(۴) و پنجمی کلمه قمیص اینست که پروردگار می فرماید شاهد که خاندان خودشان بود، گفت اگر پیراهن از جلو پاره شده معلوم می شود یوسف به زلیخا قصد کرده و زلیخا برای دفاع از خود یقه حضرت را گرفته و پاره شده است و در اینصورت زلیخا راستگو و یوسف از دروغجویان است اما چنانچه پیراهن از پشت دریده باشد چنین می‌رساند که زلیخا یوسف را تعقیب کرده و یقه اش را گرفته و در اینحال یوسف از راستگویان بوده و زلیخا از دروغگویان و احتمال آنکه دلیل آوردن برای طول دادن سخن است که جلب توجه دیگران شود و موضوع در میا دو لب نوزاد خاموش و فراموش نگردد.

سخنان نوزاد ه با ادله و براهین عنوان شد مرد را سخت متوجه پیراهن یوسف کرد و برای پنجمین بار کلمه قمیص در قرآن آورده می شود فلما رای قمیصه قدمن دبرقال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم: چون مرد دید پشت پیراهن یوسف پاره شده به زن گفت این از حيله تو بود و کید شما زنان بزرگ است.

از معنای کلمه صفحه قد» احتمالاً معلوم می شود جنس پیراهن آن زمان که می پوشیدند اولاً یقه اضافی نداشته و اگر داشته محکم نبوده و پارچه های مخصوصی هم نبوده که انگشت در آن فرود و پاره شود بلکه در امتداد قد آدمی قد شده و پاره گریده و جنسی بوده که طولا دریده است زیرا قد معنی از طول دریدن دارد.

آخرین مرتبه ای که کلمه قمیص آورده شده باز به یوسف و پیراهن آنحضرت مرتبط است: اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی و جه ابی یات بصیرا و اتونی باهلمکم اجمعین و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجدریح یوسف لولا ان تفندون قالوا الله انک لفی ضلالک القدیم، فلما ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتدبصیرا.

پس از قضیه دریده شدن پیراهن، حضرت یوسف با اوضاع و حوال چندی روبرو شد. باز هم مگر زن دست برادر است مردش فهمیده و بمان سرزنش دور شدنش را از گناه کافی شمرده اما در حقیق بهمان روشی رفتار کرده انسانهای دارنده سه خصلت (متمکینی که از برخوردارند و از دین بی بهره) یعنی مرد سه گونه تماس گرفت ابتدا گفت کید نان بزرگ است و بعد به یوسف گفت جریان را با کسی در میان مگذار وزن را نیز گفت توبهک ن (در اینجا داستان عدم اطلاع یکی را بگویم که برای اغوای یکعهده از دانشجیان ایراد و اشکالهایی برقرآن داشت که بقول خودش از اعظم اشکالات یکی این بود که دلیل بر عدم عصمت انبیاء می باشد و قرآن به یوسف می فرماید یوسف اعرض عن هذا و استغفری

لذنبك انك كنت من الخاطئين و چنین معنی میکرد یوسف از این حرف بگذرد و پنهان دار و توبه کن از گناهت که تو از خطا کارانی و من برای این نقل کردم و کافست شما را متوجه دو کلمه اعرض و است یعنی یوسف جریان را بکسی مگو وای زلیخا توبه کن که از خطاک ارانی) و در میان خاندانهای سالم متمول بی دین جریانهای ناموسی اگر به بزرگترین مانع برخورد نماید مین است که به فاسقین میگویند شتر دیدی ندیدی و به فاسقات که مراقب باش ترا خطا کار نشانند و سرزنش به زنان که هر کی د و فتنه ای است بشما زنان می رسد و سررشته هر کیدی در درست شماسست (تقریباً به سخنان فروید روانشناسی اطریشی)

اما صحبت از عصمت انبیاء و امامان شد که ما شیعیان قائلیم باید اشاره کنیم که اگر پیغمبر یا امام معصوم نباشد مخصوصاً در دین اسلام با آنهمه اهمیت که امر بمعروف و نهی از منکر دارد لازم میاید پیشوای غیر معصوم نیز مورد امر و نهی قرار گیرد که این خود آزاری است نسبت به پیوشا که نباید روادانست بعلاوه مگر پیروی از کسی که معصوم نیست (چون مرزین دو گناه برای هر کس فرق دارد) بدون اشکال است (مرز بین دو گناه برای اشخاص فرق دارد) مثلاً ادرار کردن کنار خیابان برای یک کودک و برای یک مرد و برای یک حجه الاسلام و برای یک ام یا پیامبر از حداقل گناه به حداکثر کشانده می شود).

بعد زنان مصر بشماتت همسر عزیز بر خاستند و زلیخا مجلسی آراست و یوسف را بخدمت داشت زنان با دیدن جمال یوسف بجای بریدن ترنجی که در دست داشتند انگشتی بریدند و زلیخا بحاضرین مجلس گفت شما را چه شد که واله و حیران جمال یوسف شدید (خیلی مایلیم به جریان سکسی و عشقی بین زنان مصر قدیم که مربوط به طبقه اول بودند توجه فرمائید که چگونه زن عزیز خود را تطهیر میناید تطهیرش اینگونه است که بزنان دیگر ثابت کند دست شما کوتاه و خرما بر نخیل و اگر یوسف نزد شما بود از من بیشتر دلباخته و حادث تر بودید) و آنچه درباره من گفتید راست است من از یوسف تقاضا کرده ام و او عفت ورزیده و اگر بار دیگر خواهش مرا رد کند زندانی می شود و زندانی شد و در زندان دست بدعا برداشت و حمد خدا را بجای آورد (رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه) که ای پروردگار مرا رنج زندان خوشتر است از آنچه به آن خوانده میشدم، اری مردان خدا دو چیز را برزندگی سراسر ننگین ترجیح میدهند: زندان و مرگ. در زندان دو جوان بودند خواب دیدند (یا یکی خواب دید و دیگری چون تغییر نیکوی اولی را از یوسف شنید بدورخ گفت خوابی دیدم و تعبیر بدی شد) و جریان بهمان تعبیر که یوسف کرد گذشت تا سالیان بعد که فرعون خواب ید (ناگفته نماند یوسف همانند دیگر خدا دوستان در زندان نیز دست از تبلیغ برنداشت و دو جوان را تبلیغ و دعوت به توحید می کرد) خواب فرعون را هر کسی تعبیری کرده و حواله به اضغاث و احلام بودن آن داد (همان دو قسمتی را که فروید یسم هم قبول دارد و در

جلد ۱۷ اشارتی کرده ام و در جلد مربوط به رویا به تفصیل خواهم آورد) اما یکی از هم زندانیان یوسف خواب و تعبیری که وی کرده بود بفرعون بازگفت فرعون یوسف را احضار و پس از اینکه تعبیر جالبی برای خوابش کره بود با او به گفتگو پرداخت یوسف دلائلی برای بیگاناهی خود آورد و زنان نیز شهادت دادند و زلیخا نیز اقرار و اعتراف بگناه و راستی یوسف نمود و یوسف ابتدا بمقام وزارت اقتصاد و سپس نخست وزیری رسید و در اینحال در کنعان قحطی شد و برادران یوسف که فرآورده صادراتی خود را انباشته بودند از پوست و پشم انعام برگرفته با کاروانی بجانب مصری روی آوردند تا آنها را داده در عوض گندم و جو مواد غذایی بگیرند،

نزد یوسف رسیدند و او را نشناختند برادران اظهار صداقتها و امانتها کرده خود و خاندان خود را معرفی نمودند یوسف گفت برادر دیگران را در سفر دیگر بیاورید تا صداقت شما معلوم گردد (برادر هم تنی یوسف را حضرت یعقوب نزد خود نگهداشته بود) در ضمن یوسف دستور داد آنچه را برادرانش برای تعویض آورده بودند در میان کالائی که باید در عوض بگیرند بگذارند و چنین کردند. چون نزد پدر باز گشتند گفتند خدیو مصر گفت در سورتیکه برادر دیگر را با خود ببریم کالای بیشتری بما خواهد داد و اگر با ما بیاید محافظتتس خواهیم کرد یعقوب گفت بهمان اندازه که از یوسف مراقبت کردید از او مطمئن باشم او را ببرید فا خیرحافظا و هو ارحم الراحمین.

کاروان بار دیگر بمصر رفت هنگام حرکت از پدر توصیه شدند و سخنانی بین آنان ردو بدل گردید کاروانیان بطریقی که

پدر دستور داده بود وارد شدند و چون نزد یوسف رسیدند یوسف برادر خود بن یامن را نزد خود نشانده و محرمانه در گوشش گفت من یوسف باردر توام سپس دستور داد کالایشان حاضر کردن د و جام زرین شاه در میان کالای بن یامن نهادند و طبق قانون روز برادر را نزد خود نگهداشت برادران نزد یوسف آمدند و با او گفتگوها کردند و مایوس نزد پدر باز گشتند و با او نیز بگفتگو پرداختند اما یعقوب در این بین از فراق یوسف نالید (نه از مرگش) فرزندان پدر را ملامت کردند یعقوب گفتم غم دل را فقط با خدا می گویم و از لطف بیحساب خدا آنچه من میدانم شما نمیدانید فرزندانم بمصر روید و از یوسف تجسس کنید و از رحمت بی منتهای خدا نومید م باشید فرزندان بمصر رفتند و نزد یوسف باریافتند و چون یوسف دل شکستگی برادران را دید پرده از کاربرد داشت و گفت من برادر شما یوسفم و پس از پرداخت به گفتگوهای قدیمی خانوادگی و اشاره به رحمت و عنایت الهی به برادران گفت هیچ خجل و متأثر نباشید که من عفو کردم و خدایم نیز گناهان شما را بخشید که مهربانترین مهربانان است اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده بر صورت وی افکنید تا دیدگانش بازینا شود آنگاه او را با همه اهل بیت و خویشان از کنعان بمصر آورید و چون کاروان با پیراهن از مصر خارج گرید یعقوب در کنعان گفت اگر مرا تخطئه نکنید بوی یوسفم را میشنوم (می یابم) اطرافیان گفتند بخدا قسم از قدیم تا بحال از شوق یوسف حواست پریشان می باشد اما چون بشیر بشارت آورد و پیراهن بر رخسارش افکند دیده انتظارش بوصل روشن شد و گفت بشما نگفتم از لطف خدا بچیزی

از اسرار آگاهم که شما نمی دانید.

سوره یوسف از لحاظی سوره ممتاز و عجیبی است اسلام می فرماید آنرا به دختران خود نیاموزید بلکه سوره نور تعلیمشان دهید میدانید چون سوره یوسف نه با اخلاق و روحیات زن سازگار است و نه با ساختمان عضوی آنها. زن به اندازه کافی تعلیم عشقبازی نزد معمل فطری خود دیده فقط باید معلم کسبی کمی به آن آب و رنگی بدهد و با اوضاع اجتماع بهمان نحوی که سفیران الهی متذکرند آنها را آشنا سازند و سوره یوسف سراپا یا عشقبازی است یا ناسازگاری با ساختمان عضو زن.

زن را با آنهمه تشریفات که وارد جتماع کردند و سنگ تساوی حقوقش را با مرد بسینه زدند در حقیقت سنگ را بسر زن زدند زیرا همانگونه که زن رنگ و روغن میزند تا بهتر جلب نظر کند اقتصاد و محمولات اقتصادی را هم اکنون بوسیله زن یا تصاویر زن رنگ و روغن میزنند تا مشتری بیشتر داشته باشند ولی با وجود این هنوز هدایت هواپیما را به زن نداده و دادنش قدغن است رانندگی موتورهای سنگین و زمخت چون تریلی و... بسیاری از امور دیگر.

زن هیپوتالاموسش که محل عواطف و احساسات است رشد بیشتری دارد و مرد ناحیه پیشانی و محل تعقل و تفکرش و تنها ساختمان مغزی وی شدیداً با مرد مختلف نیست بلکه ساختمان آنقسمت هائی از عورت که ما تصورش را نمی کردیم مثلاً در تمام موجودات زنده بذریا تخمی که باید نسل جدید بوجود آورد نزد ماده حاضر است تخمهای خربزه ردیف تخمهای مرغ ردیف، تخمهای

ماهی ردیف، در کلالة ردیف، در تخمدان ردیف در... همه آماده از روز تولد در پشتشان چیده شده یا آثاری دارند و بموقع خود تحویل میدهند اما در جنس نر باید آماده کند. بهر صورت زن را اجازه انجام کار شاق و زحمت نمیدهند اجازه خواندن سوره یوسف هم نمیدهند که این هم نوعی تحمیل بر روابط خانوادگی زن یاد گرفتن است سوره یوسف درباره همین پیراهن حضرت یوسف دریدن دارد، پیراهن پاره کردن دارد، پیراهن بومنتشر ساختن و نتیجه درمانی دارد یک مرتبه گرگ یوسف را دریده بدروغ دوم دفعه یوسف پیراهن را دردی ه و گناهکار است بدروغ، دفعه سوم چیزهایی است مربوط بهمین پیراهن که باید فرستاده خدا آنرا روشنگر باشد و سررشته اش را بدست مردم بدهد و آن استشمام بوی پیرهن است و روشنی بخشیدن به راست. سوره یوسف یا نشان میدهد آثار تاریخ را از قبیل وضع زندان وضع نان بر سر گذاشتن وضع سپاهی وضع وزیر اقتصاد و وضع آثار باستانی قبل از آنکه کاوشهای بسیار برای دست آوردن آن آثار ههنوز بجائی نرسیده است. باستانشناسان افتخار می کنند که تئور با سابقه پنجهزار سال در قاهره یافته اند و معلوم می شود نان را بطریق تنوری که کشف شده می پخته اند قرآن حتی طرز توزیع آنرا (برسر گذاشتن) با نقل خواب یک زندانی بیان یم فرماید و همنیوטר در موارد دیگر باز قرآن مقدم است و باستان شناسی و حفریات و کندو کاوهای فسیلی و باستانی هم با ساختمان عضلات و مغز مرد سازگار است نه با هیپوتالاموس پر از عاطفه و محبت زن. آخر چه قسمت از داستان یعقوب و یوسف و برادرانش و فرعون و زلیخا بار تعلیم و تربیت زنان میاید؟ هیچ

ولی آنچه تعلیمات مربوط به این طبقه قلمداد شده در سوره نور بصورت برنامه ای ذکر شده است، در برابر اگر همین سوره از جمله برای زن قبول یک عشقنامه ای است برای مرد روشنگر راه فرار از گناه می باشد.

مجدد تکرار شود که دریده شدن، پاره شدن، وسیله درمن شدن پیراهن که با بسیاری از مسائل اجتماعی سرو کار دارد خود باید کتابی شود ه قسمت سوم و آن بوی پیراهن شنیدن بسا مربوط می باشد که پاره ای از آنچه میدانم ذکر خواهم کرد اما دریده شدن پیراهن بدروغ عنوان شد برای اینکه پدر از براردان بازخواست نکند و در جستجوی یوف برنیاید نسبت دریدن را به گرگ دادند پیراهن را به خون گوسفندی آغشته نمودند و همه در تعقیب جوش و خروشی بود که از زمینه ها حقد کید برخواسته بود و عقد ناشی از صفت تفوق طلبی که با (آخر من خرج من قلب المومن حب الجاء) ارتباط دارد و اگر با پیراهن فرزند حتی پیامبر سرو کاری پیدا کرد با خون آغشته و دریده می شود اما هیچ سخن از عشق و ناموس نیست ولی چون جریان پاره شدن پیراهن پیش میاید محیطی که پیامبری د آن نقش نقش زده جای خود را به کاخ فرعون داده جائیکه از اغذای غیر قدسی خشت و گل آن استحکام یافته است دیگر در اینجا همه احساسات و عواطف زمین هاش عوض می شود آنجا یوسف را بچاه میانازند اینجا به زندان، آجا محیط آزادی است پیراهن فقط از یوسف است و خون از گوسفند و همه آزادی است پیراهن فقط از یوسف است و خون از گوسفند و هه ازادانه حق شهادت دروغ خود را میدهند و خون از گوسفند و همه ازادانه حتی شهادت دروغ خود را یدهند اما در اینجا کسی جرئت اینکه علیه بانوی کاخ حرف بزند ندارد باید کودکی از همان

خاندان بزبان اید و خفقان مملی و زمینه غیر آزادی را معرفی کند. پیراهن در آنجا از تن کسی که حس تفوق طلبی را در خانه دل‌های پر هوا و هوس زنده ساخته بیرون کرده میدرند و اینجا برتنش میدرند که چرا دلی پر هوا و هوس را به آرزوی ننگین و شرم آور خود سیراب نمی سازد. در خاندان نبوت و هر خدانی که با روحانیت سروکار دارد حس خود خواهی و شیطان تفوق طلبی اشتهای نیرومند است و در هر خاندانی تمکن و مقام بود شیطان عورتها و سلب آزادیها برتری دارد پیراهن آن معصومی که هدف تفوق طلبان قرار می گیرد یک نوبت به خون حیوان زبان بسته ای گویا میشود و نوبت دیگر به زبان بسته شیرخواری تا بر پیراهن آن شخص به معصومیتش گواهی دهد ما در سراسر قرآیم دو نوبت شیرخواری در گهواره بسخن آمده است نوبتی از آن معصومی که می خواهد مردم را نجات بخشد (حضرت عیسی) و نوبت دیگر که می خواهد معصومی را از تهمت برهاند (حضرت یوسف) و اینکه برادران دسته جمعی با گریه و زاری آمده شهادت دادند که یوسف را گرگ خورده است و آن هم در حضور پیامبر الهی (حضرت یعیوب) چنین سخن گفتند نشانی از قدرت تفوق طلبی است که در برابر فرستادگان خدا میایستد و دسته جمعی هرچند اقربا باشند بر بدست آوردن جای خوش و راندن کسی که مانع و سدی در راه جاه آنهاست اجتماع کنند و کار را از قتل به قعر چاه افکندن و بعد از رسوائی به برده گرفتن که خود سه مرحله گناه است به ترتیب (قتل - قطع - رحم - برده گرفتن انسان و فروختنش)

بگذارند و چقدر باید برای همیشه آنان که دست اندر کار دینند از خودخواهی و تفوق طلبی نزدیکان و اطرافیان خود مراقبت کنند و کسانیکه در تمکن و کاخها و مقام گزیده اند از سلب آزادی از مردم و توجه به عورت و مسائل ناموسی مواظبت نمایند و اگر خرابی شد دو نوعی بود در قلمرو همین دو گروه تا پیراهن از تن معصومان و و مظلومان اجتماع بوسیله ایادی نزدیک بروحانیت کنده و آغشته به خون نگردد و برتن معصومان و مظلومان اجتماع توسط حاملان هوا و هوس کاخها پاره گردیده و به زندان افکنده نشوند که همین پیراهن را که میتواند زمانی پرچم تفوق طلبیها، پیغمبر گول زدنهای، دروغ گفتن ها، به چاه انداختن ها و ... و زمانی دیگر پرچم رسوائیها، هوسها، سلب ازادیها باشد در سایه توجه به خدا پرچم چشم روشنی ها، جمع کردن پراکندگیها، بهم رساندن فراق دیده ها گردد (البته توجه فرمودید چگونه فرزندان یک خاندان روحانی با ستم روا داشتن منشاء پیدایش و عامل اصلی به زبان آمدن نوزاد گردیدند و یعقوب هم پدر روحانی بود هم جسمانی و از او بریدن یعنی به انتظار وصل با مخالفان یعقوب نشستن) یادم از نبی گرامی خودمان افتاد و پراهنی که در کودکی میپوشیدند و درباره آن سخنی دارند «در کودکی چند مرتبه اتفاق افتاد که احساس کردم از امدادهای غیبی بهره مندم و یک مأمور درونی از من مراقبت میکند و مرا از ارتکاب بعضی امور باز میدارد یکی از آنهاست که بچه بودم با کودکان بازی میکردم روزی یکی از بزرگان قریش ساختمان میکرد و کودکان بر حسب حالت کودکانه خوششان میامد سنگ و

مصالح ساختمانی در دامن کنند و نزد بنا بیاورند. بچه های عرب پیراهن بلند داشتند که بدون شلوار بود و چون پیراهن بالا میگرفتند عورتشان ظاهر میشد من رفتن سنگ در دامن بگذارم خواستم پیراهن بالا بیاورم کسی با دستش زد و دامنم انداخت بار دیگر خواستم باز همان شد دانستم که من نباید این کار را بکنم»^(۱)

بوی پیراهن

امروز مسلم شده که بین قوای جنسی و اختلالات شامه ای ارتباط خاصی برقرار است و در شرح حال چند نفری که بعلت نقص کلی شامه و عدم توانائی جنسی به پزشک مراجعه کرده بودند مشاهده شد پس از فیلیزاسیون غده اسفنوپالاتن (سوزاندن چند نقطه مشخص از مخاط بینی) ضعف شامه از بین رفته و بدنبال آن ناتوانی جنسی نیز برطرف شده است (ضعف جنسی زن یا مرد هر دو در آمار میباشد که با اصلاح شامه برطرف گردیده است).

تمام فیزیولوژیست ها این مطلب را پذیرفته اند که در انسان و بسیاری حیوانات ارتباطی خاص و نزدیک بین اعمال جنسی و حس شامه اشان برقرار است.

بسیاری از حیوانات چون از حس شامه محروم شوند قادر به تولید مثل نیستند و برخی حیوانات کوچک حتی از راه بویائی ارتباط عاشقانه با جنس مخالف خود برقرار میسازند مثلا پروانه ماده حرکات مخصوصی به شکمش داده ذرات معطری در فضا پخش

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید خطبه ۱۹۰.

و جنس نر را حتی از پنج کیولمتری بشرط آنکه در جهت مخالف باد باشد که ذرات از او دور نشود بسوی خود جلب می نماید و پروانه نر نیز میتواند چنین کاری را در صورت لزوم انجام داده ماده را به سوی خود بخواند.

آنچه فوق العاده جالب است و به آزمایش رسیده که اگر دو بومنتشر شود آنکه قدرت جنسی بیشتر دارد جذب می شود چنانچه اگر دو موش سفید یکی نر و دیگری ماده بومنتشر سازند موش سفید دیگر که نر است بسوی ماده و نبر باشد بجانب ماده جلب می شود و مهمتر آنکه به ثبوت رسیده اگر دو موش سفید ماده بو فرستند موش سفید نر جلب آن یکی خواهد شد که در هیجان جنسی می باشد یعنی محرومیت آمیزشی کشیده است.

اگر چندین موش نر را در قفسی کرده پس از چندی آنها را خارج ساخته موشهای آبستن به قفس وارد سازیم از بوی جنس نر که دیگر وجودش برای ماده ها لازم است هشتاد درصد موشها سقط جنین خواهند نمود.

در انسها بهمان نسبت و اندازه که حس شمه ضعیفتر سایر حیوانات است رل شامه در روابط جنسی مقیاس کمتری از حیوانات را داراست.

هر چیز که در غرب بوده و هست بهمان سنجشی که بیشتر با آن سروکار داشته اند بیشتر مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفته است: انگو فراوان است چه کتابها و رساله های دکترا که در کتابخانه های دانشکده ها راجع به انگور دیده نمی شود. ماش جایی ندیدم و در جلد دهم شرح دادم که نه در ایران راجع بآن مطالعه ای

و سندی بود و نه من توانستم جز در اطلس و انسیکلوپدیا چیز بیابم راجع به بو و اعضاء تناسلی هم در سگ که غربیان زیاد دارند تا آنجا پیشرفته اند که سایه اشان را هم مورد مطالعه قرار داده اند و باید بگویم: سگ به سگ دیگر برسد چند موضع او را برای بوئیدن انتخاب میکند که در درجه اول کشاله ران و یا پوز و دهان اوست در اینحال اگر سگ آنچنان باشد که از مواهب آن شهر استفاده نکرده و املاً بیگانه است شناخته می شود اگر شما سگ یا سگهائی را به شهری منتقل سازید اغلب چند روزی در زوایا و خفا زندگی کرده د خرابه ها دنبال قوت لایموت میگردند تا اینکه به محیط در اثر تغذیه از عصاره های خاک موجود در غذاها و از راه به محیط در اثر تغذیه از عصاره های خاک موجود در غذاها و از راه هوا از بیگانگی در آینده و طول این مدت را در جلد های سوم و چهارم گفتم برای اینکه انسان با یک محیط تازه وارد عادت پیدا نماید ده رو است و در سگ چند روزی کمتر که فراموشی از من است که چند روز میباشد. شما اگر مثلاً به مشهد بروید و ده روز کمتر بمانید و بخواهید روزه بگیرید یعنی واردات غذایی بدن را همانند صادرات که فیزیولوژیکی منظم است، منظم سازید چون بدن شما هنوز بیگانه با محیط است باز کردن یک جبهه جدید (گرسنگی ملایم و وظیم واردات) تحت الشعاع جبهه نیرومندتر تا ثرات مربوط به عادت قرار گرفته و هنوز یک کار فیزیوژیکی خود در اتمام نکرده باید به تعویض محیط و تغذیه تازه پردازد. آنقدر عصاره های خاک و هوای محیط در تغذیه اثر دارد که کمبود ید در نمک برخی کشورها دانسته چه به روزگاران مردم آورده است و نمونه کوچک آن وجود شوره و املاح پتاسیم فراوان در این شهر

که حاشیه کویر است سبب شده الی شهرهای دیگر مخصوصاً ساکنان شمال چون به یزد می آیند و هندوانه میخورند پیرسند چرا شور است.

بهر صورت سگ اگر تازه وارد و بیگانه بود و به دسته ای از سگها برخورد نمود و نر بود همه باو حمله کرده و بیضه اش را بادندان ارجا می کنند و تشخیص بیگانگی بوسیله بو می باش و من باز این ارتباط را می نویسم و برای پژوهش به نام خودم به محققین میسپارم سگ بو میکند و بیضه را صدمه میرساند! آیا ارتباط بو و اعضاء تناسلی ه قطعی و یقینی است سبب می شود سگ با کضه بوی بیگانگی را رفع کند و آیا موضوع توجه دیگری دارد؟

(البته توجه فرمودید که قصد کردن که مدت آن برای انسان ده روز می باشد شاید یک علتش همین آشنا شدن بدن به محیط است).

انسان در عوض اینکه ارتباط شامه اش با اعضاء تناسلی کمتر از سایر حیوانات می باشد باصره اش نیروی بیشتر و ارتباط شدیدتری دارد ولی آیا نیروی باصره در این مبحث بین زن و مرد یکی است؟ و حال آنکه قوه شامه زنان بیشتر از مردان می باشد و به ثبوت رسیده هرمون زنانگی نقش مهمی در این قسمت دارد و برخی از زنان یائسه با تزریق آن شامه خرابشان بهتر می شود.

در انسان هم صدمه وارد بر اعضاء تناسلی چه در اثر حوادث و سوانح چه جراحی ها اغلب باعث کاهش قوای شامه شده و شگفتی اینجاست که این احساس نیز در زنان بیشتر است.

زنان که گفتیم شامه نیرومندتری دارند باید افزود حتی در

برابر عطرها حساس ترند بحدی که ماده ای معطر بنام اگزال تولید ۸۰ درصد مردان بوی آنرا نمی فهمند و زنان بااستثنای عده کمی همه بآن حساسند و هرچه استروژن در آنان بیشتر باشد حساسیت بیشتری نشان میدهند و در اینصورت موقع باروری تخمک بحد اعلاست و د زمان بلوغ شروع و با آغاز یائسگی بتدریج رو بکاهش می گذارند و مردانی هم که استروژن برای عمل پروستات تزریق مینمایند به اگزالتولید حساس می شوند.

عطر مهیج اگر از زن منتشر شود و عطری طبیعی باشد مهیج است مخصوصا اگر به گیسوان زه شده باشد و در اخبار اسلامی داریم زن از زمانیکه عطر زده از منزل خارج شده تا زمان مراجعت فرشتگان او را لعنت می کنند همان اسلامی که از پیامبرش چنین سخنی وارد است همین پیامبر میفرمایند از جهان شما دوچیز را دوست میدارم که یکی از آنها عطر است و دیگری با پرورش فرزند صالح اجتماع را.

یکی از متخصصین اظهار میدارد دم برآوردن عمل اروژن بوهای بدن را افزایش داده و زن که در رقص با مردان شکر می کند عطرش سبب ایجاد هیجان شده و چون مرد با وجود پیدایش هیجان ارضاء نمی شود گویا به حس شامه خود پاسخ منفی داده و در نتیجه انزجاری به جنس مخالف پیدا شده و برخی گویند یک علت هم جنس طلبی نیز چنین است.

ماهی آزاد که هر سال بطرف محل معینی برای تخم گذاری میرود و جهت یابی را از معبر یا حس بویائی پیدا مینماید و

شکارچیان که آهوان را رد میزنند میدانند حیوان با خوردن گیاه و برخاست غبار گاهی و حساسیت چشم اشکش به گیاه میریزد که بوی مخصوصی دارد که اگر زمان جفت گیریش باشد بوی شدیدتری انتشار داده و بمشام می رسد.

انسان نیز مدتها میدانست خوابیدن بر علوفه لذت بخش و هیجان انگیز است و از عطر بسیار سبک و ملایم آن لذت میبرد و هیجانی پیدا میکرد تا بالاخره چنانچه گفته شده به این راز پی برد:

قبلاً دانسته بودند سگ و برخی حیوانات دیگر چون به انسان رسیدند میدانند انسان چون برتسد بوی مخصوصی از او بلند می شود و حمله میکنند در اینجا باید افزود که از قرن ۱۳ میلادی به این طرف قیمت عطرهائی که منشاء حیوانی دارند ناگهان افزایش یافت و مشک و عنبر فوق العاده گران شد زیرا دانستند خاصیت تحریک و تهییج کنندگی آنها شدیدتر از عطرها می باشد اما بعدها دانستند جذبه عطر یاسمن و پس از آن شنبلیله و اسوا خودوس و کرفس و... تقریباً شبیه عطرهائی با منشاء حیوانی است و خوبایدن روی عروقه نیز همین طراوات عطرآمیز را می بخشد و هیجان آور است.

در رأس همه عطرها با منشاء حیوانی بهترین آنها بوده و از همه برای تقویت نیروی جنسی موثرتر است مشک بوده که باکسر اول صحیح است و قرآن نیز به ختامه مسک (۲۶ المطففین) و به ظروف سر بمهر شده از مشک اشاره می فرماید و مگر حس بویائی

از عطری که میهج امور جنسی است چه اثر تذغیه ای دارد؟ آنگونه اثر که در جلد‌های هشتگانه مربوط به بهداشت غذا گفتم.

پس از مشک که ترشح آهوی تبت است ترش‌حی از نافش که خارش دارد و به سنگ میمالد و خون آلود میشود و بهمین ترشح ختن را مشک آمیز صادراتی و همه جهان را مشک آمیز تهیجی مینماید در درجه بعد عنبر است که در داخل بدن برخی از انواع کاشالوت که در سواحل مادگاسکار و چین زنگی می کنند و جود دارد و در درجه سوم زیاد است که از حیوانات کوچک گوشتخواری از خانواده ژنت که شبیه گربه اند بدست میاید.

نفوذ ذرات مشک فوق العاده قوی است و ذرات منتشر شونده آن بسیار ریزتر که ملکولهای آنها از سیکلهای ۱۱ تا ۱۹ کربنی تشکیل یافته اند و چون با بوی آدمی منتشر شود اثر تهیجی جنسی بزرگی دارند و اگر به آگهی های تبلیغاتی اضافه گردد اثر بیشتر دارد.

پروردگار ا چه جهان منظمی آفریدی تا آنجا که بهر عنوان بهر عامل بهر علت بهر مفرات و بهر نظم میگنرم یک چیز را یقین میکنم و آن اینکه همه ساخته و پرداخته دست دانای توانای یک استاد است: کرکهای بر گلبرگها جنبششان، تموجشان، خوابیدنشان و برخاستنشان و بالاخره ارتعاشاتی که کرکها و برگها و کلالة و پرچم مینمایند یک عملشان خواندن صدا کردن جلب نمودن حشراتی است که قدرت تلقیح دارند و وسیله آمیزش بلکه بارور شدن گلها میشوند و امروز بثبات رسیده حتی خطوط و لکه های نامنظم گلها برای جلب حشرات بارور کننده است یعنی عطر

افشانی گلها و ارتعاشات و خطوط جزئی از نیروی است که در جهت صیانت و حفاظت از نسل گیاهان باید بکار رود و در حیوانات نیز همین را می بنیمی که جیششان، تموجشان، خوبایندنشان، برخاستنشان و بالخره عطرافشانیشان از جمله خصوصیات که دارد در جهت حفاظت از نسل حیوان مصرف می شود و در انسان هم هیچ بوئی بهتر از بوی بدن نظیف جلب توجه نمیکند و سکسی نیت.

یکی از مجلات پزشکی می نویسد: وسائل که زنان یا مردان از قبیل ادکلن و مایعات دیگری که برای خوش بو شدن استعمال میکنند ممکن است آنها را مردود و دیگران کند زیرا بعقیده دکتر الکس کومفور بوی طبیعی تن تمیز یک زن یا مرد بیشتر جلب توجه میکند. نامبرده که در دانشگاه لندن استاد کرسی حیوان شناسی است عقیده دارد مایعاتی که برای خوشبو شدن بکار میروند اغلب بوی طبیعی تن که جنس مخالف را تحریک می کند از بین میبرند. وی اظهار داشت است که انسان نیز مانند بعضی از حیوانات و حشرات از بوی تن جنس مخالف تحریک می شود مثلاً تن زنانی که موی سرخ دارند بوی خوش مخصوصی دارد که حتی مردان با تجربه را برانگیخته است بوی زنان مو طلایی جالب و میهچ و بوی تن زنان سبزه و یا سیاه پوست تند و زننده میباشد (۱) و من میافزایم این تشخیص یکنفر سفید پوست است که درباره اشخاص سبزه و سیاه پوست اظهار نظر مینمید و الا سیاه پوست هم از بوی سفید پوست چه درکی دارد؟ شاید بهمان فاصله که سفید پوست از سیاه پوست.

اینکه اسلام نمی خواهد زن برای دیگران نجس شوهشر عطر بزند و انتظار دارد هر دو تمیز باشند براین اینستکه زن عطر زده جلب نظر هوسبازان میکند ولی نظافت فقط جلب نظر نزدیکترین کس که مسر است.

زنان توجهی چندان به بوی بدن و عطر لباس یکیدگر ندارند و در عین حال از بوی بد یکیدگر مشمئزند بهمان نسبت که اسلام فرمود ان الله یبغض الوسخ و الشعث (خدای متعال ژولیده موی چرکین را دشمن دارد). مردان که بدستور اسلام باید رد اجتماعات اسلامی و تظاهرات دینی شرکت کنند بری هر روز اجتماعات اسلامی و تظاهرات دینی شرکت کنند برای هر روزی که اجتماع دارند دستور نضافت داده شده است (غسل ایام غزایا شادمانی و اعیاد) و نیز مستحب است همه خوشبو باشند و کسیکه دیگران را خوشبو کند مأجور است که هنوز در برخی شهرها به شرکت کنندگان در اجتماعی مذهبی گلاب میدهند یا عطر میپاشند. اما مرد حق شرکت در اجتماعات زنان ندارد که دستوری در این باره داشته باشد وزن نیز بطریق اولی و کافیست زن بدون اینکه در تظاهرات شرکت نماید عطر بزند و در رفت و آمد خود هوسبازی را تحریک کند و انجاست که اسلام برای وی از خروج تا ورود به جایگاه خود لعنت فرشتگان را بهره اش محسوب داشته است

اخیرا کشف شده حس شامه نقش قابل توجهی را در ایجاد و هدایت سلیقه برعهده دارد کارخانه ای مشهور که جوراب های زیادی به بازار میفرستاد آنها را بدو دسته کرد و بیک دسته عطر ملایمی آمیخت و باکمال شگفتی نتیجه را آنچنان عالی دید که به آکادمی علوم گزارش چنین داد: فروش جورابهای معطر چندین

برابر بقیه بوده علت چیست؟

در پاسخ گفته شد مدت‌هاست به نقش قابل توجه حس شامه در حس هدایت سلیقه پی برده اند و و بهمین جهت انواع پوشاک، کفش، دستکش، کیف، لوازم التحریر، کتاب، شیرینی و... را چنانچه معطر سازند جلب توجه بیشتری خواهد کرد.

در کارخانجات نیز نتیجه عالی بوده و در آن کارگاههایی که دستگاه مخصوصی تعبیه شده بود که گاه بگاه بوی خوشی از خود متصاعد ساخت مشاهده گردید نتیج و محصول عالی و حال کارگان نیز رضایت بخش می باشد.

مدت‌هاست به اثر تحریک کنندگی و تقویتی عطر برخی گلها مخصوصا گل سرخ در قوه باه پی برده اند که تحت عنوان پیراهن حضرت یوسف شرح دادم.

ناگفته نماند حس بویائی زودن خسته می شود و پس از خستگی هیچ بوی خوشی بر آن موثر نیست لذا کسیکه وارد اطاق بدبوئی شود پس از چند دقیقه بوی بد ناراحتش نخواهد کرد لذا باید سعی کرده‌میش در برابر بوی خوش قرار گرفت و ستگی از چیزی که منفعت میرساند بوجود آورد پایان دهم که باین همه اثر بو بر قوای جنسی، اقتصادی، و هنوز به اثر علمی بود در درمان نوعی از بیماری حضرت یعقوب که بنا بر عقیده بعضی آب مروارید چشم بوده است و قوفی حاصل نکرده اند و تنها این سؤال مطرح است: آیا پس از فراق و ایجاد عقده های بسیار شدید وصول ناگهانی به وصال نوعی شوک عصبی بوده که بر چشم حضرت اثر کرده است چشمی که مبتلا به انقباض عروق چشمی بعلت فراق شده بوده است؟

سی و یکم - «مستحب است تبرعا پوشیاندن مومن را در حال ضرورت خواه فقیر خواه غنی».

ده ها روایت در اینقست است که پاداش کسانی که برهنه ای را بپوشانند چه چیزهاست از لباس بهشت - گشادی قبر - آسان شدن سكرات موت و... که میتوان روایات مربوطه را در کتابهائی ملاحظه نمود.

در قرآن بدین مضمون آیاتی است که چون از دوزخیان پرسند چه شد رده به دوزخ یافتید (عن المجرمین ماسلککم فی سقر - قالوا لم نك من المصلین - ولم نك نطعم المسکین - و كنا نخوض مع الخاضئین و كنا نكذب بیوم الدین: از کناهکاران پرسند چه چیز شما را جهنمی کرد گویند از نمازگزارندگان نبودیم و نه کسانی که غذا دهندگان ناتوان باشند و هماهنگ نا آشنایانی که خود را بنادرستی در اعماق آشنائی فرورفته تصور می نمودند - آیه ۴۰ - ۴۵ سوره المدثر) در میان آنهمه وسائل و لوازمی که بشر در اختیار دارد تا با رنج و تلاش راه دوزخ را بر خود هموار سازد همینکه به آن رسید در پاسخ بهشتیان چهار علت را موثرترین وسیله ای ذکر کرده است یکی خوراک جان خودش نماز که باید او را روشن سازد و به معراج و تعالی ببرد و دیگر خوراک جسم ناتوانانی که نمیتوانند باشکم گرسنه اقدامی در جهت فراهم آوردن خوراک جان و هموار ساختن راه معراج و بهشت بنمایند و نماز از این جهت مقدم است که نمازنگزار جانش در تاریکی فرورفته و نجات یک جان گرسنه بر جسم

گرسنه اولی است و سومین و چهارمین علت به تشکلات و مجتمع میپردازد که علت اولی و دومی پایه و اساس آن دو است و جسم و جان گسسه و تاریک هر کدام باشد آهنگ هماهنگی با بیراهه رفتن ها و از زیر آب با آنکه شناوری نمیداند عبور کردنها و اینست اجتماع ننگین که چون ساز پر زرق و برق و پر قدرتی نواخته شد هر چند از دهان گشادش باشد همه بر کیدیگر سبقت میگیرند تا در آن بدمند و بابی نمازی و ناتوانی در اطعام و اقدام اجتماعی را که ایمان به پس از مرگ ندارد درست کردن و در آیه دیگری به بزگوار داشتن یتیمان و رغبت بر اطعام ناتوانان اشاره شده (کلابل لا-تکرمون الیتیم و لاتحاضون علی طعام المسکین - ۱۶ الفجر) که میانیم و چند مرتبه تکرار کردم آنچه سبب میشود ستون پنجم در یک اجتماع درست شود یعنی باعث پیدایش اهل یک کشوری علیه همان کشور گردد بی اعتنائی و بی التفاتی و نامهربانی به ابنای وطن است آنها که در کودکی کودکان دیگر را دیدند که نوازش میشوند بغیر از خودشان و لاجرم در بزرگی دشمن آن اجتماع نامهربان و ستون پنجم از آب درمیابند و مطلب دیگر توجه به طعام و تغذیه ناتوان است در صورتیکه یتیمان را دسترسی به طعام و لباس کمتر و ضعیفتر از مساکین می باشند و این خود اشاره به این مطلب که نماز برای روشن ساختن جان و طعام برای نگهداشتن جسم و گرمی داشتن ایتام و اجتناب از ناهماهنگی اجتماع و نمیزانی آن که همه مربوط به این کشتزار و مزرعه دنیائی است و سبب می شود به معنویت و یک حیاتی پس از مرگ عقیدتی بوجود آورد و غیر از این باشد یعنی با واحدها و افراد غیر نمازی که شکمهای گرسنه نیز در میانشان بفرغان و فراوان است به حیات

پس از مرگ ایمانی نخواهد آورد و نکبت برگشت تما معقده های حاصله در همان اجتماع و بردوش آن تحمیل خواهد شد. اینکه اسلام انتظار دارد فقیر و غنی اگر بی لباس ماندند مسلمانان در پوشاندنشان بریکدیگر سبقت گیرند همان قضیه اطعام مساکین است و ارتباطش با نکذب بیوم الدین که لباس پوشاندن مساکین که متمکن بی لباس مانده نیز از جهت بی لباسی ناتوان است و اگر پوشاندنش با قبر و قیامت و سکرات موت همانگونه که در روایات وارد شده ارتباط پیدا مینماید بلکه فرمول کلی اینست که الدنی مزرعه الاخره و اگر فقیر و غنی بی لباس مانده به لباس رسیدن که بهشتیان را میسازد درست می کند و اینان سکرات موت ندارند و قبرشان تنگ نیست و قبرشان تحت فشار نیست نه آنکه دیوارها بهم آید و فشار دهد بلکه شخصی که در خواب می بیند براو تحمیلی شده یا کسی از خویشاوندانش مرده یا طلبکاری رسیده همیکه بیدار شد به خانواده اش می گیوید تحت فشارم برسینه ام فشاری وارد است. انسن نیز همینکه مرد بیدار میشود آن وقت می بیند اجتماعش را با بی نمازی، بی طعامی، بی لباسی، بی نیازی بخدا و دور از یک سیستم الیه سازندگی کرده و اکنون وقت کیفر خواست است سیه اش بهم میفشرد و بر او سخت میاید و برعکس کسیکه به بی لباس اعم از فقیر و غنی در موارد بی لباسی و بی طعامی و نیازمندی لباس و طعام مساعدت بنماید در آن حال در وسعت و مسرت خواهد بود.

سی و دوم مرد باید از لباسی که خود می پوشد اهل و عیالش را نیز پوشاند.

نبی گرامی فرمودند: حق المرأة علی الزوج ان یطعمها اذا طعم و یکسوها اذا اکتسی و لا یضرب الوجه و لا یقبح و لا یهجر الا فی البیت (حق زن بر شوهران است که چون غذا خورد باو بخوراند و چون لباس پوشید باو بپوشاند و بصورت ان نزد و باو بد نگوید و جز در خانه از او دونری نگیرد).

شما میگویید اسلام کدام مطلب را فراموش کرده است؟

تعجب است که به سعدی احترام می گذارید که در ادب و شعر و تاریخ اما سعدی و حافظ و فردوسی غیر از این چه داشتند؟ هرچه داشتند بادیگران مساوی بود و اگر مساوی نبود زیادتى آن میماند و تاریخ غیر از این چیزی نیست که هر کس زیاد بر دیگران دارد در ظرف زمان جمع کند و برای عبرت و پند دیگران به جلوه گری پردازد اما اسلام چه داشت؟ همه چیز؟ کدام مطلب را نگفت و چه بود که از او فراموش کرد؟ دوره کتابهای مرا که بخوانید می بینید در همه رشته و عوالمی وارد و تقریری بهترین و تحریری عالیترین دارد و از جمله مرد که داماد شد باید خانه همسرش، خوراک همسرش، لباس همسرش و همه چیز همسرش حداقل از آن زمان که دختر در خانه پدر بود باید کمتر یا بدتر نباشد که بر دختر با هزار دل امید به شهور رسیده سخت نگذرد و نیز از آنچه خود میخورد به او بخوراند و آنچه می پوشد به او بپوشاند و دختر را که زنده بگور میکردند اسلات تا کجا دستش را گرفت و بالایش کشید که بازهم دستور اسلام چنین است که مومن غذا می خورد بنابر دلخواه زن و فرزندش و منافق می خورد زن و فرزندش بدخلواه وی و این سخن

نبی گرامی است که قبلاً نیز آورم و بحث ما از لباس است که اسلام میل دارد شوهر اگر کتان می پوشد زن کرباس نپوشد آن هم زنی که شوهر انتظار دارد آرازش کند و خدا حریر و ابریشم را بر او حلال کرد و اگر خود فاستونی بر میکند زن نیز بهمان حدود بپوشد و آیه شریفه: عاشروهن بالمعروف را فراموش ننماید و با معرفت در حق همسرش زندگی را بسر برد که بسیار بسیار بر نسلش که اجتماع آینده را تشکیل میدهد اثر دارد و در جلد بهداشت نسل خواهم گفت.

سی و سوم: مرد همینه همسری بخانه آورد باید لباس و منزل و پخت وی آنچنان باشد که کمتر از آنچه دختر در خانه پدر خود داشت نباشد و بهتر است اندکی نیز بهتر باشد که در غیر اینصورت در مضیقه و حسرت خواهد بود و اگر اندکی بهتر باشد در وسعت و برکت.

در جلد دوم که بهداشت شهر مورد بحث بود اشاره کردم: پادشاهی در هند بنام هیراد بود و وزیری زیرک بنام سیسا بن وهیر داشت. شاه به رنجوری افتاد و زیر شطرنج اختراع کرد شاه را مشغولیتی شد و وزیر را خواست پادشاه دهد وزیر باز مشغولیتی درست کرده گفت شاه دستور دهد در خانه اول یک دانه گندم و در دوم دو دانه و سوم و چهارم و چهارم ۸ و هر خانه بعدی را دو برابر کند و بمن بجای پاداش عطا نماید، شاه از قلت تمنای وزیری بشگفتی ماند دستور داد شروع کنند اما هنوز به خانه چهارم نرسیده بود احساس ناتوانی در پرداخت نمود به وزیر گفت نتیجه چه خواهد شد وزیر گفت اگر محصول گندم چندین سال هند را داشته باشید نمی توانید پرداخت

که در جلد دوم ارقام و لتاژش را آورده ام در اینجا اضافه می کنم آیا همین دستور کافی نیست که با یک تصاعد همانند تصاعد در خانه های شطرنج خانه های عمارات شهرهای اسلامی و طرز پخت و پز مسلمانان به حد غیر قابل تصویری رسیده باشد؟ آری اسلام همانگونه که گفتم چیزی را فرو نگذاشته و از جمله رعایت حال دختری که چشم انتظار به خانه شوهر رفتن بوده و هم اکنون نباید در حستر و سختی بسر برد.

مسئله یگی که در اینجا طرح می شود توجه اسلام به کانون خوشبختی خانوادگی است و اینکه فرزند تا در شکم مادر است تمام توجهش به دگرگونیها و ارتباط پدر با مادر بود بلکه تمام دگرگونی و دگردیسی اش نسبت مستقیم با طرز رفتار والدینش دارد و چون متولد شد باز همان انحراف پدر و مادر از قانون اعتدال در زندگی است که آنها را منحرف می سازد و برای اسلام همانگونه که بارها گفته ام برداشت از یک مسئله زندگی فانی این جهان و توجه بمادیات که در گذراست معنوی و جاودانی است و اگر می گوید مرد در لباس، خوراک و همه چیز زندگی از همسرش مراقبت بعمل آورد و رعایت حالش کند برای توجه به حالت اتصالی مراقبت بعمل آورد و رعایت حالش کند برای توجه به حالت اتصالی حیات است که بین افراد نسل بعد نسل به پایان جهان منتقل می شود و هر روز باید بشر و اجتماعی را که تشکیل میدهد به اخلاق و صفات خا نزدیکتر شود عالمتر شود، نظیف تر شود، کالمتر شود، قدرتمندتر شود، و... و توجه اسلام به لباس زن که چه دوخت و چه شکل و چه جنس باشد تنها توجه بر رعایت حال زن نیست که سختی نکشد یا اینکه مرد همسرش راضی باشد و زندگی بر او گوارا

باشد بلکه چشم بینی اسلام متوجه تمام جهات مسئله بوده می‌خواهد با رعایت و مراقبت همین لباس و همین خوراک اجتماع بهتر و کاملتر و مدام در تاید صفاتی که در قلمرو خواسته های الهی است داشته باشد.

مرد بخورد بنا بر خواسته زن و فرزندش و هر چه را خود می پوشد بر آنها بپوشاند جلوگیری از ضعف و سرما خوردگی تنها نیست برای این نیز هست که بهره بردای معنوی از آن خانواده بعمل آید فرزندان که افراد اجتماع فردا ایند خدمتگزار باشند نه دارندگان عقده های ضد اجتماع.

سی و چهارم - لباس و هر گونه لوازم و اثاث جدید که رئیس خانواده تهیه و برای اهل و عیال خود بمنزل می‌آورد مستحب است اول به دختران بده دو بعد پسران و از دختر کوچک شروع نماید و از پسر کوچک و اگر یک پسر و یک دختر را باتفاق و یکزمان خواهد داد باید بدختر با دست راست بده د و به پسر با دست چپ.

باز هم اسلام است که چشمان غضب آلود ناراحت پدرانی را که می خواهند دختران خود را زنده بگور کنند تا در شبیخونها ناموسشان اسیر بیگانه نشود به چشمانی مبدل می سازد که به مهربانی و عطوفت به دختران بنگرد و هماهنگ با احساسا و عاطفه دختر که افزون از پسر است دختر را بر پسر مقدم دارد و شیار عمیق ایجاد شده در اجتماع را که تعویض زن با شتر یا حیوان دیگر یا زنده بگور کردنش بوده بدینوسیله ترمیم و پر نماید.

دو پر خاش ملایم که پسر را آزرده نمیکند دختر را به گریه وامیدارد، زن قبل از رسیدن مصیبت دلهره و هراس بیشتری از مرد دارد اما زمان رسیدن بلا قدرت تسلیم و آرامش زن

بیشراست و در جلد بعد که درباره اختلاف تکوینی و تشریحی زن و مرد بحث خواهم نمود می بینید همین دستور بظاهر کوچک اسلامی که هماهنگ رشد بیشتر ناحیه عاطفی و احساساتی دختر است چه اختیازاتی را به اجتماع می بخشد و چگونه افرادی سالمتر تحویل میدهد که با و آنچنان رفتار شود که عاطفه و احساساتش خدشه بر ندارد با پسر آنگونه که تفکر و تعقلش آزده نگردد و بهمین جهت بخشش و نوازش والدینی که جنبه عاطفی بیشتری دارد مقدم بر پسر باید به دختر مبذول گردد.

لباس یتیم

سی و پنجم - آنچه فوق العاده در اجتماع اسلامی باید رعایت کرد وضع لباس یتیمان است.

بارها گفته ام: پس از جنگ بین الملل دوم در کی از کشورها اقدام به بازداشت کسانی شد که از میهن خود روزی خورده و روزگاری برده و زنگی کرده بودند و علیه آن به دشمن کمک می نمودند و ستون پنجم نام داشتند. پس از بررسی از باداشت شدگان بیشترشان را بزرگ دگان پرورشگاههای ایتم شناختند لذا در صدد برآمدند بدانند چرا یتیمان اجتماع دشمن اجتماع شدند روانشناسان و ورواناکاوان اعلام داشتند به آنان بی مهربی شده و در نتیجه برای شکست اجتماعی که تفاوت کلی بین پدرداران و از دست دادگان پدر قائل است جز شکست و خرد کردنش ارزشی قائل نبودند آمدند و علت را طبق معمول همه جایی و سنواتی کمبود پرستار تشخیص دادند و گفتند چون پرستار کم بوده وقت رسیدن و اظهار علاقه و ابرارز عاطفه نداشته اند تعداد پرستاران را بحد امکان افزایش دادند و باز نتیجه نگرفتند و بالاخره در آن کشور مجبور شدند

همان کار را مجری دارند که نبی گرامی اسلام ۱۵ قرن پیش دستور دادند: یتیمان را بین خانواده های اصیل تقسیم کردن و هزینه ای برآورد کرده سالیانه میپردازند اما مگر میتوانند و ن محمهاوذ کرده بگویند هرکس فرزند یتیم را چون فرزند خود بدارد روز قیامت در کنار من چون ایندو باشیم و دو انگشت مبارک را نشان دهد و هرکس دست نوازش بر سر یتیمی کشد هر تار موئی که از زیر دستش بگذرد حسنه ای بر او نویسند و فرشته ای دعا گو باشد، و قرآن را بنگرید که میفرماید چون علت جهنمی شدن دوزخیان پرسیده شود از جمله زشتیها و پلیدهای منسوب بدوزخی شدنشان را می فرماید این بود که یتیمان را گرامی نداشتند (کلاً بل لا تکرومو الیتیم...) آخر یتیمی دست ادراک کسب نیست نان میخواهد، لباس می خواهد حفاظت از سرما و صیانت از گرما لازم دار اما آنچه اهیت دارد گرامی داشتن اوست تا باجتمای که او را بزگوار داشته خدمت کند و ستون اول باشد نه ستون پنجم و بدون شک جزئی از گرامی داشتن یتیمان رسیدگی بوضع لباس اوست که در حداقل نباشد کثیف نباشد، کافی باشد و امسال روز تولد امام عصر و حجت زمان ارواحنا فداه که برای تبریک باتفاق دوستانم ه جمعی بوضع آبرومند به پرورشگاه رفتیم و شهردارش که ذریه نبی گرامی است و باید موید و مروج قرآنش (کلابل لاتکرومون التیم) باشد باتفاق معاون فاضلو سرپرست پرورشگاه باستقبالمان آمد مرا برآن داشتند که مختصر هدیه ای را که خیرمندان تهیه دیده بودند تقسیم کنم ابتدا به یتیمان که در لباس و اوضاع متناسبی بودند گفتم: عزیزان خدای متعال کسی را

دوست تر از نبی گرامیش نمیداشت و ایشان را در شکم مادر بودند که از پدر یتیم شدند و در شش سالگی از مادر و مگر خدای آنکه در بیشتر از همه دوست دارد ستم می کند و اگر شما هم پدر یا مادر یا هر دو را از دست داده اید از طرف خدا بشما ستمی نشده و هم اکنون باید اجتماع بر شما ستم نکند و شما را گرامیدارد و با ادامه سخنان چون برخی از دوستان می گریستند و وقت کافی نبود با پذیرائی گرامیکه شدیم و گرمی از همه اینکه اولیا امور را چنین دیدم که موفقیتند و یتیمان را گرامی داشته و میدارند و خدمتگزارانی تحویل اجتماع میدهد نه ستون پنجم خوشحال و خدمتگزارانی تحویل اجتماع میدهند نه ستون پنجم خوشحال برگشته باشد که همه جا به یتیمان برسند و به بهداشت آنان و از جمله بهداشت لباسشان که اظهار تفاخر ظاهرشان است نیز توجه خاص مبذول گردد.

سی و ششم - داستان حضرت موسی در کتابهایی وارد شده که زمان فعل شدن گوسفندا و آبستن گردندان گوسفندان پارچه ای سفید و سیاه بدور چوبها پیچیده و بر اطراف گله تعبیه کرد تا کوسفندانی الوان به رنگهای سیاه و سفید داشته باشد.

ما فقط میدانیم که پوشیدن لباسهایی که همانند نوارهای سیاه و سفید یکدرمیان نقش دارد قد کوتاه را بلندتر جلوه میدهد و هیچ اطلاع دیگری نداریم و مگر رنگ لبسی بر قدرت توارثی و علم ژنتیک سیطره ای دارد و دخالتی و نفوذی مینماید که این مطلب وارد شده است؟

ما فقط میدانیم هرچه در محیط باشد بر یکدیگر که مجاورت دارند در صورتیکه حرارت کمتر از ۲۷۳ درجه نداشته باشند

موثر

است اما نمیدانیم اثر رنگ بر نطفه چه خواهد بود و تو صر نکنم علم هم هنوز به اینجا توجهی کرده باشد تنها آنچه را علم پس از مدتها توانست همان را بگوید که اسلام چهارده قرن قبل از آن گفت اثر اوضاع و احوال روانی جنس نرو ماده بر نسل است که اگر مشروبی نوشیه یا عصبانیتی داشته یا فکر ناهنجار ناموزونی پرورانده و آمیزش دارد بر نسل اثر بد میگذارد و این مطلب مورد قبول اتفاق دانشمندان و کارشناسان مربوطه است که در بهداشت نسل از آن بحث خواهد شد.

تازه چند است که به متأثر شدن اشیاء از محیط پی برده اند در صورتیکه اسلام سالیان درازی است که به اثر رنگها، شکلها، بوها، ارزشها، ارتباطها، و... بر کیدیگر اشاره کرده و در مجلدات گذشته و آینه اولین دانشگاه به مواردی از آنها بر خورد کرده اید اما اثر محیط تا این حد که آن هم دقت خد را از نوع انسان به حیوان پستاندار دیگری مذلو دارند جز آنکه یک علامت سوال دیگری بگذاریم و بگذریم چاره ای و راهی نمی بینیم.

سی و هفتم - کراحت دارد روز جمعه لباس شستن.

چقدر اسلام برای روز جمعه یعنی روز تعطیل، روز ملاقتها، روز محبت ها، روز دید و بازدیدها، روز تشکیل اجتماعها روز منسوب محمدیها دستور داده است: اگر هر روز غذای خاصی می خروید بر سفره جمعه تان حتی اندکی هم هست بیفزائید تا فرزندان تان بدانند روزنه ای از خانه اسلام بوی خانه شما باز است. اگر روزهای دیگر خود را خوشبو نمی کردید جمعه که باید اردر اجتماعات یا دید و بازدیدها شرکت نمائید خود را بشوید شستنی که اگر نیت

فرمانبرداری همراه داشته باشد و بعنوان غلس جمعه باشد استجابی بعمل آورده و اجر و پاداشی خواهید داشت. هر جا میروید خوشبو باشید. هر مجلسی بود بمردم عطر و گلاب بزنید. ملاحظه فمودید نبی گرامی روز جمله لباس مخصوص می پوشیدند شما هم جمعه را از روزهای دیگر امتیاز بدهید اما روز جمعه است و مردم در تعطیل و با آب و باغ و شستشو دست اندر کارند ایشان را آلوده نسازید و کراهت دارد و روز جمعه لباس شستن با آنهمه سفارش در نظافت لباس که هرچه زودتر شسته شود اجرش بیشتر و رعایت اصول بهداشت فراهم تر اما روز جمعه نه آب مردم را آلوده سازدی و نه عمر خود را که در جمعه باید کسب فضائل و معنویت باشد نه اینکه به شستن لباس سپری گردد. آیا جمعه باید به لباس شوئی بگذرد یا به جان شوئی: پارچه هائی کثیف را بشویند یا دلهائی پر از الودگی و کینه و خشم و گناه را پاکیزه و پر از محبت و خیر خواهی و... سازند؟

سی و هشتم - واجب است کفن کردن مردگان که سه پارچه لازم است بنامهای لنگ و پیراهن سرتاسری و عمامه و خرقه مستحب است و برخی آنرا بدینطریق به پنج قطعه می‌رسانند و مستحب است در لباسی که نماز خواننده یا روزه گرفته یادر احرامش که حج بجا آورده و بخوردادن و بغیر کافور، آنرا خوشبو و پاکیزه ساختن کراهت دارد.

لنگ از ناف است تا زانو که اطراف بدن را می پوشاند و بهتر است از سمنه تا روی پا برسد و پیراهن از سر شانه تا نصف ساق پا که تمام بدن را بپوشاند و سرتاسری که همه بدن را در آن گذارند و دو سر آن را بتوان بست و بعرض آنمقداری که دولبه

از طرف روی طرف دیگر بیاید.

پارچه کفن نباید آنقدر نازک باشد که زیرش پیدا باشد. از مال غصبی و پوست مردار و نجس و ابریشم خالص و پارچه طلا باف و پارچه پشمی و موی حیوان حرام گوشت (و حلال گوشت هم احتیاط مستحب است نباشد) نباید باشد (در برخی موارد از ناچاری می توان انتخاب کرد مثلاً طلا دوزی شده ولی در برخی موارد آنقدر موضوع اهمیت دارد که نمی توان اگر همه شرایط دیگر هم جمع است کفن نمود مثلاً پارچه پنبه ای به اندازه و خوب انتخاب شده ولی صاحبش دیگری است و رضایت نمی دهد در اینحال حتی اگر به مرده پوشانده شده باشد باید از تنش بیرون آورد).

رعایت رنگ کفن مردگان همانند رعایت سایر موارد مشابه لباس زندگان است یعنی رنگ کفن باید روشن باشد و علتش را در جلد ۱۱ تحت عنوان گورستان شرح دادم و بهترین رنگ سفید و انتخاب سیاه کراهت دارد. هر گاه در زمان بقبر گذاردن کفن نجس شد و میوان آنرا بردی یا شست باید اقدام کرد و اگر میتوان آنرا باید عونود و لباس مردگان نیز باید نظیف و تمیز باشد و در بعضی روایات است که اجازه بخور دادن و خوشبو ساختن داده شده است و جن کفن نیز مستحب است از پنبه باشد همانگونه که برای زندگانی انتخاب پنبه بهتر میباشد.

مجدد شما را دعوت به خواندن مطالب مربوط به کفن و دفن که فوق العاده جالب است و از اطراف و اکناف نامه ها و پیغامها دراره آن داشتم دعوت میکنم در جلد یازدهم تحت عنوان گورستان مطالعه فرمائید.

سی و نهم - مستحب است پوشیدن عمامه و اینکه از پنبه سفید باشد و دوشاخه داشته باشد یکی از جلو و دیگری از پشت سر بیندازد و مقدار آنها بقدر چهار انگشت باشد و طرف دیگر برای اینکه بر گردش دور زند و گوشه اش بر روی سینه افتد... و مکروه است دستمال و چارقد بسر بستن برای مردان چه روز باشد و ه شب و در حدیث وارد شده که این کار موجب ربه در شب و ذلت در روز است (و عین روایت را میتوان در کتابهای مربوطه یافت).

از حضرت صادق است که دستار بر سر بندید که حلم بیفزاید.

ابو اسحاق گوید دیدم حضرت علی را که خطبه میخواند بروی ازار وردا و عمامه بود و نبی گرامی عمامه می بستند و دو سر آنها جلو و عقب خود میانداختند و از حضرت صادق است که نبی گرامی روزی که بفتح مکه توجه فرموده بودند عمامه سیاه بسته بودند و اطرافش را فرو گذاشته بودند و از حضرت باقر است که نبی گرامی در جنگ بدر عمامه سفید بسته بودند و اطرافش را فرو گذاشته بودند و نبی گرامی فرمودند دو رکعت ناز با عمامه بهتر از چهار رکعت بدون عمامه.

مردی گوید با پدرم در مسجد بودم که حرت سجاد تشریف آورد با عمامه سیاهی که دو طرف آنها بردوشها انداخته بود.

حضرت صادق فرماید که نبی گرامی دستار حضرت علی را بستند و از پیش و از پس گوشته آنها آویخت مقدار چهار انگشت بعد فرمودند برو پس رفت دیگر بار فرمند بیا آمد پس فرمودند این چنین بود دستار فرشتگان.

از حضرت صادق است که نبی گرامی قلنسوه مصری سفید بر

سر می گذاشتند و در زمان جنگ قلنسوه می پوشیدند که دو گوشه داشت.

از حضرت رضا پر سیدند از مردی که قلنسوه پوشیده بود که درازی پیش سر داشت حضرت فرمود حضرت صادق هم آنرا داشت زیا مانع آفتاب می شود اما در غیر آن منع فرموده گفت از پوشش یهود است.

حضرت کاظم از پوشیدن قلنسوهی که چین دار بود خو داری فرمود.

آیا به آن کشور مسافرت کرده اید که هر کس مشغول تحصیل است باید همه به او احترام گذارند؟

پلیس به او احترام میگذارد که لباس سیاه پوشیده لباس مخصوص محصلین، اداری همانگونه که به رئیسش، پاسبان بهمان طریقی که به مافوقش احترام میگذارد، و همه و همه به کسانی که لباس دانش آموزی را به تن داشتند احترام می گذارند این شد که پیران و سالمندان بی سواد هم رغبت تحصیل کردند و هر جا برای دانشمندان امتیازاتی باشد دانشمندی زید شود و آنجا که دانشمند خوار باشد به اساس علم و پایه دانش که قرآن و سفیران الهی است توهی شده و نبی گرامی فرمودند «من اکرم عالما فقد اکرمنی و من اهان عالما فقد اهاننی».

به احتمال قوی دستور عمامه بستن و خود را به شکل عالمان اولیه و پیوشایان گرمی پیشین در آوردن یعنی همی، یعنی همه به سوی دانش، جملگی بخاطر علم به پیش، اجتماع در شاهراه هدایت و حضرت علی را که در هر قسمت برتر و اولی از دیگران است در

جنگ چه شد که کلاه گوشه دار بر سر بستند زیرا جنگ و زیر سایه شمشیرها زمان تحصیل علم نیست بلکه زمان مراقبت از علم است.

مشاهده اجتماع امروز که روشنفکران جدا از بقیه اند سبب وقوف و اطلاع به عظمت اسلام یوشد که چگونه برای پیوند دو گروه مذکور تلاش میکنند از یکطرف دست جاهل را میگیرد به حوالی خانه علام، در خانه عالم، خانه عالم، محض عالم می برد و از طرفی عالم را دعوت به استقبال از جاهل می نماید از یکطرف می فرماید دیدن دیوار خانه عالم، در خانه عالم، چهره عالم و از همه مهمتر محضر عالم ثواب دارد و از طرف دیگر به عالم می فرماید اگر بینات و هدیات را کتمان کردی و از علمت و استفاده و استقاضه رساندنت دریغ داشتی تو عالم بی عمی و عالم بی عمل مانند درخت بی ثمر است و تو فایده ای نداری و بستن عمامه نیز برای تعمیم دانش است و باری توه به دین.

بهداشت کفش

چلم - مستحب است نعلین پوشیدن برای مرد و بهترین آنرا انتخاب نمودن و مکروه است خیلی نرم بودن و بدون پاشنه بودن و ممسوح بودن آن که سوراخ برای خنک شدن نداشته باشد.

از حضرت صادق است که اولین کسیکه نعلین پوشید حضرت ابراهیم بود (عن ابی عبدالله ع قال اول من اتخذ النعلین ابراهیم ع) از حضرت علی است که برگزیدن کفش نگهدارند بدن است و یاور در نماز و پاکیزگی (اقال امیرالمومنین ع استجاده الحذاء و قایه للبدن و عون علی الصلوه و الطهور).

عن ابی عبدالله ع قال سمعته یقول جودوالحذا فانه مکیده العدو و زیاده فی ضوء البصر و خففوا الدین فان فی خفه الدین

زیه العمر و تدهنوا فانه يظهر الغنا و عليكم باسواك فانه يذهب وسوسه الصدور وادمنوا الخف فانه امان من السل (از حضرت صادق است که نیکو انتخاب کردند کفش منکوب ساختن دشمن می باشد و زیادتی در نور چشم و سبک داشتن بدهکاری زیادتی عمر را سبب می شود و روغن مالی غنا را ظاهر و مسواک می برد و سوسه قلبها و ادامه دادن و همیشه پوشیدن کفش امان از ابتلا به سل می باشد) قال امیرالمومنی لاتتخذوا الملس (انتخاب نکنید کفش بدون پاشنه را که آن کفش فرعون است و اوست مخترع آن (حضرت علی ع)

کنت عند ابی عبدالله و علی نعل ممسوحه فقال هذا حذاء الهیود فانصرف منها فاخذنا سکینا فخصرنا بها: نزد حضرت صادق بودم و کفشی داشتم ممسوح (کفش صاف که لبه اش مساوی باشد و نتوان پای چپ آنرا از پای راست جدا کرد) فرمود این کفش یهود است از آن بگذر پس کاردی گرفت و کنارهای آنرا هلال و مانند و طرف لگن خاصره نمود (برابر هلالین دو پا که در طرف داخلی پاهاست)

.... قال نظر الی ابولاحسن ع و علی نعلان ممسحتان فاخذها و قلبهماثم قال لی اترید ان تهود قال قلت جعلت فداک انهما و هبهمالی انسان فلا یاس: حضرت کاظم نگریست و مرا نعلهای ممسوح بود آنها را گرفت و دگرگون ساخت پس فرمود آیا می خواهی مانند یهود باشی عرض کردم قربانت کردم یکی آنها را بمن داد فرمود پس باکسی نیست.

عن ابی عبدالله انه کره عقد شراک النعل و اخذ نعل احدهم

فحل شراکها: از حضرت صادق است که مکروه میداشت بستن بند نعل را و بند نعل یکی از اصحاب خود را گرفته و باز کردند (شراک: بندهای سگ مانند دار)

حضرت باقر فرمود پوشیدن چکمه تقویت میدهد نور چشم را (لبس الخف یزید فی قوه البصر) و نیز فرمود: لبس الخف امان من السل (پوشیدن چکمه امان از مرض سل است).

از حضرت صادق است: ادمان لبس الخف امان من الجذام قال قلت فی الشتاء ام فی الصيف قال شتاء کان اوصیفا (فرمود ماومت به پوشیدن چکمه ایمنی است از مرض جذام گفته شد در تابستان یا در زمستان؟ فرمود چه در زمستان چه در تابستان) و نیز فرمود: ان علیا کان یلبس الخف فی السفر (حضرت علی در سفر چکمه می پوشید).

آنچه در این قسمت بچشم می خورد چرا حضرت علی فرمود نیکو انتخاب کردن کفش نگهدارند بدان است و یاور نماز پاکیزگی؟ زیرا اگر چنین باشد ستون فقرات که در وسط محور تعادلی دو پا قائم قرار گرفته انحراف پیدا کرده از جا در رفته هر چه زودتر سبب می شود بدن درست نگهداری نشود و قیام و قعود برای نماز و تحول جهت طهارت بخوب انجام نگیرد.

حضرت صادق نیکو انتخاب کردن کفش و کاهش دادن بدهکاری و مسواک کردن و همیشه کفش پوشیدن را ردیف ذکر فرموده برای هر کدام نتیجه ای نیکو و موثر در گوشه ای از زندگی قائل می باشد و کلیه مطلب را با توصیه به پوشیدن کفش آغاز و به ادامه در پوشیدن آن پایان میدهد و معلوم می شود همانگونه

که مراجعه طلبکار و نداشتن وجه برای پاسخ آرامش عصبی را بهم زده مسینه را تحت فشار اده عمر را کاهش میدهد و انتخاب کفش نیز اگر درست نباشد مدتها آرامش ظاهری و استقامت آنها را از نگهداری نمون و مراقبت بازداشته و اگر بکلی فراموش شد موجبات ابتلاد و سرایت از بیماریهای مسری چون سل را فراهم میاورد که در هر صورت همانند مسواک نکردن و چرک و آلودگی خوردن و طلبکار یدن و وجه و پاسخ نداشتن سبب کوتاهی طول عمر میگردد.

مطلب دیگر خوب تهویه شدن پا بسویله انتاب کفشهایی است که جای هواکشی از خارج داشته یا آنقدر گشاد انتخاب می شود که پاها بتوان در آن بچرخد و تهویه به خوب ی انجام گیرد که چون در چند قسمت شرح داده شده از تکرار صرفنظر میگردد به ویژه آنکه خوب تهویه شدن از فرو رفتن ناخن در انگشت و چرکین شدن و پیدایش میه و ناهنجاریهای دیگر جلوگیری به عمل میاورد که کلیه شرح داده شده است.

چهل و یکم: مستحب است کندن کفش در موقع نشستن و غذا خوردن.

قال كنت مع ابي عبدالله فدخل على رجل فخلع نعله ثم قال اخلعوا نعالكم فان النعل اذا خلعت استراحت القدمان (كسيكه با حضرت صادق بودید حضرت بر مردی و ارد شد و کفشش را بیرون کرده فرمود کفش را بکنید که موجب استراحت پاها می گردد (قال رسول الله ص: اخلعوا نعالكم) عند الطعام فانه سنته جميله و ارواح للقدمين (نبی گرامی فرمودن کفش هنگام غذا خوردن از پا بیرون آوردید که انی سنت نیکوتی است و برای قدمها

راحت کننده می باشد).

در این قسمت دو مطلب جالب بنظر می رسد یکی بیرون کردن کفشها برای راحتی پاها و دیگری بیرون آوردن کفش زمان غذا خوردن.

هر چند رعایت همه جانبه انتخاب کفش معمول و در بر گزیدنش گشادی و اندازه بدقت بده باشد باز هم پای محبوس در کفش که تمام وزن را این دو کفش با عدم تساوی بین خود تقسیمی کرده اند و وزن بدن به تساوی بر دو پا تحمیل نمی شود زیرا اگر از انحرافات ستون فقراتی هم صرفنظر شود و آنرا کاما قائم و سالم محسوب بداریم بازهم کبک که در طرف راست قرار گرفته نیمه راست بدن را سنگین تر نموده است و لذا اسلامی که اجازه نمیدهد با پای برهنه راه رفت اجازه هم نمیدهد همیشه پاراپوشاند چه بهتر با توجه به اینکه اسلام پوشاندن پارا امان از ابتلا به بیماری مسری چون سل میدانند از اینرو میل دارد برای استحرات هر دو پا در مکان پاک و بدون آلودگی ای برهنه پیاده روی شود و این درست همان مطلب بهداشتی است که تازه به آن اطلاع حصال نموده اند.

اسلام خوردن را در حین راه رفتن مکروه میدانند از این قرار باید ایستاد یا نشست و غذا خورد و در هر حال همانگونه که در راه رفتن مقدارای خون صرف راه رفتن شده و جریان خون شدید در پاها سبب کسر خون در معده برای انجام وظیفه هاضمه ای آن میگردد زمان غذا خوردن چه بهتر که نعل های آلوده در هر گوشه و کوی و کوچه به جوار غذا آورده نشد و پا به حال آزادی خود گذاشته شود تا هرچه را بدان میدانند بدون گرم نگهداشتن پا از خون

لازم به آن سهمه بدهد.

مکروه است پوشیدن نعلین سیاه و مستحب است پوشیدن نعلین سفید یا زردیکه مایل بسفیدی باشد یا زرد محض باشد.

مستحب است که همیشه در زمستان تابستان ارسی پوشیدن و مکروه است که کفش سفید روشن باد و همچنین کفشی که سرخ باشد مگر در سفر و مستحب است پوشیدن کفش سیاه و اینکه در پوشیدن کفش و نعلین ابتدا پپای راست نماید و در کندن آنها پپای چپ و مکروه است راه رفتن با یک کفش و یک نعلین و مستحب است پوشیدن نعلین در حال نشسته و مکروه است پوشیدن در حال ایستاده.

یا سر خادم گفت که نبی گرامی و حضرت عل موزه می پوشیدند.

روایت است که موزه سیاه پوشیدن سنت است و موزه سرخ شما رجباران است و موزه سفید طریق پادشاهان.

از حضرت صادق است که در سفر موزه سرخ پوشیدن ممنوع نیست و اما در حضر نه.

سنت است که اول کفش راست پپای کند و زمان بیرون آوردن اول چپ را بیرون کند.

از حضرت باقر است که نبی گرامی فرمودند هر کس ایستاده آب بیاشامد و یا تکیه کند بر قبری از قبول یا غمر (در جلد اول فصل میکرب شناسی غمر را شرح دادم) خواب کند یا بر یک کفش راه رود عارض شود او را شیطان و از او مفارقت نجوید مگر آنکه خدای تعالی بخواهد.

از حضرت صادق است کسیکه کفش زرد بپوشد آن کهنه نشود تا از آن فائده و خوشحالی بیابد بعد آیه کریمه (صفراء فاقع لونها تسر الناظرین) را قرائت فرمود.

و باز فرمود کفش زرد بپوشید در شادی باشد تا آن کهنه شود و مردی را که کفش سیاه پوشیده بود منع فرمود گفت سنت است کفش زرد و موزه سیاه باشد که کفش زرد بینائی را تیز مسیاسزد و آلت را محکم میگرداند و غم را می برد و از پوشش پیامبران است (عین تمام روایات را میتوان در کتب مربوطه یافت).

آنچه را میتوان مرود بحث قرار داد نیروی اسلام را در قدرت بخشیدن به روح اطاعت از قانون است که حتی فراموش نمی نماید که دستر پوشیدن را با شروع از پای راست و بیرون کردنش را از پای چپ بدهد و در سفر رنگ کفش چه باشد و در حضر چه و ارتباط رنگ کفش با قدرت ظاهری جهان چیست و چه رنگی خوشحالی میآورد و چه رنگی بر اعصاب مخصوص اثر نموده آلت را محکم می سازد.

مطلب دیگر از نبی گرامی است که ایستاده آب نوشیدن و تکیه بر قبر یا بر محل آلوده چرب مرطوب میکروپ دار را در حالیکه چرت و خواب غلبه نماید ردیف اشتباه کسی آورده است که یک لنگ کفش پا کرده راه رود و شگفتی اینجاست که حالت اخیرا تخصیص زده میفرماید در اینموقع شیطانی که عارض میشود جدا نخواهد شد تا زمانیکه خدا بخواهد زیرا عوارض عفونی ناشی از مثلاً ابتلای در قبرستان زودتر از اینکه یک پا کفش باشد و دیگری برهنه از آدمی دست بر میدارد زیرا در حالت تعادل ستون فقرات را

بهم زده و احشاء داخلی را بهم میریزد و درست کار ان آنها را مانع و مختل مینماید.

راجع به اثر رنگها قبلابه تفصیل آوردم.

کفش و طول عمر

آدمی را مشخصاتی است ممتاز از سایر حیوانات از جمله ساختمان پای متناسب با ستون فقرات اوست که چون بیکدیگر رسند تکیه گاهی از استخوان لگن بوجود آمده و ستون مذکور درست در وست آن قرار گرفته است و آنچه آن وسطی که اگر رزی پای یکی بشکند و ماهرترنی جراح آنرا درمان کند اما آنقدر ناچیز پا کوتاه شود که فقط با قتل کلی بتوان کوتاهی را تشخیص داد ستون فقران بعلت ناچیز کوتاهتر شدن یک پایه شروع به انحراف میکند و با آغاز درد کمر انحراف خود را اعلام میدارد.

آدمی برای اینکه حرارت بدنی خود را ثابت نگهدارد و انرژی از دست رفته را ترمیم کند به تغذیه می پردازد و غذایش یا از گیاه است یا از حیوانی که گیاه می خورد یعنی آدمی همه از زمینمیکورد و از زمین میاید و به زمین بر میگردد اما ارتباطش با همین مادر گرمی فقط با پاهاست و حداقل ثلث عمرش را در آغوش وی می گذراند و همین مدت که پای از او جدا می کند مغزش نیز از او جدا میشود و در عالم رویا و جهان غیرزمینی به سیر و سیاحت می پردازد و حوشابحال کسیکه خاطر خود را از او جدا کند و به عظمت آفرینش متعلق سازد.

در جلد اول آوردم که برعکس علم تکامل تدریجی انواع که مبنای آنرا بر دگرگون شدنهای دستها قرار داده قرآن مجید به

تغییراتی که شامل پاها می شود توجه فرموده و پس از آنکه میفرماید کلیه جنبدگان از کنار دریاها بوجود آمدند و سپس دوران سیادت با خزندگان شد بعند نوبت پرندگان و آنگاه پستانداران گردید اما چون خزندگان را گوید به بی پائی و پرندگان به دو پائی و پستانداران به چارپائی آنان را مشخص و معرفی می فرماید (والله خلق کل دابه من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل یء قدیر) بهداشت پا را نیز در جلد های قبل شرح دادم اما بچه سبب وقتی از حضرت صادق می پرسند برا داشتن یک عمر طولانی و شادب چه باید کرد، اینقدر به کفش در میان آنهمه البسه از کلاه و پیراهن و شلوار اهمیت داده و ممتاز از سایر پوشاکها انتخاب آنرا برای داشتن عمری دراز و سالم توصیه می فرماید. حضرت ابتدا به غذای صبحنه که باید بهترین غذاها باشد و هرچه زودتر به شکم گرسنه کشیده شبانه برسد اشاره فرموده که در جلد های مروطه مفصل شرح چگونگی و اعجاز آمیز آنرا آورده ام و بلافاصله به انتخاب بهترین کفش می پردازد و کلمه ای را بکا میبرد که لازم است آنرا ترجمه کنم.

کسانیکه آشنا به برنامه جلسات قرائت قرآن باشند بدون شک می دانند علم تجوید قرآن چیستو اگر از نامبردگان سؤال شود خواهند گفت تجوید بهتر انتخاب کردن است بدینطریق که حروف بمخارج خود ادا گردد و رعایت مقررات دیگر کردن آن چنانکه قرآن درست و با صوتی خوش خوانده شود. اینکه امام میفرماید جواد الحذا آنچنان توصیه ای در انتخاب کفش است که

رعایت همه جانبه آن بشود از رنگ، شکل، وزن، که رنگ و شکلش موجبات مسرت فراهم آورد و وزنش سبب راحتی بوده باشد پاشنه اش آنچنانکه مزاحم راستای ستون فقرات بر لگن نباشد و پنجه اش که برای طی طریق اسان ناید و حجمش که پا در آن بخوبی بچرخد و بسهولت بتواند تهیوه کند و باصطلاح نفسس بکشد و کفی آنچنانکه تحمل کند تا مزاحمین و پستی بلندیها حداقل ناراحتی را منتقل نمایند و دوختی آسان که نفوذناپذیر و تحمل پذیر و خوش ظاهر و باطن باشد که به از کفش تنگ است میدان جنگ.

اما انتخاب کفش ایده آل چه اثری در اجاد یک عمر شاداب طولانی میناید که امام آنرا بعد از تغذیه و بهداشت غذایی قرار داده و بسرحد اهمیت معرفی فرموده؟ جز آن که بگوییم کفش انتخابی است در اینصورت متوجه اهمیت انتخاب کفش می شویم.

انگشتان پا باید حداقل ۱۵ ملی متر نا نوک کفش فاصله داشته باشند تا آزادانه حرکت و تهویه انجام دهند و در غیر اینصورت ممکن است سبب اختلال رشد ناخن گردند و در نتیجه ناخن بداخل برگشته به انگشت فرو رفته ایجاد چرک و عفونت مزمن ناراحت کننده نماید.

آنچه در کفش باید فوق العاده رعایت شود اینست که کفش به آسانی به پا رود و خم شدن بآن صورت که پاشنه کفش و بستن بند کفش را در بردارد بسیار برای ستون فقرات تحمیل شده و در جلد

های قبل که شرح بهتر ایستادن را دادم گفتم چه خطراتی جبران ناپذیر برای ستون فقرات بوجود خواهند آورد و چه بهتر کسیکه می خواهد بند کفش خود را به بند یا آنرا بپوشد در صورتیکه بزحمت بپایش می رود به نشیند و پا کند و اگر کفش بزحمت بپا رفت اغلب تنگ است و بر پا فشار آورده جریان خون را مختلف و تهویه را نامناسب و نتیجه را بدفرجام خواهد ساخت از اینرو کش باید همیشه راحت به پا رود کفشهای پاشنه بلند سبب در هم ریختن مهره های ستون فقرات و پیدایش زیانهای غیر قابل جبران می گردد.

در دهه سالهای ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ پاشنه های بلند سنجاقی و سوزنی مد شد و بشدت رونق یافت که بتدریج قطر پاشنه کم و طولش آنقدر افزایش یافت که پاشنه میخی بی بازار آمد و طبق معمول که همیشه بجای شناخت غرب مسئله تقلید از غرب سریع پیش میاید و شکست سنت و فرهنگ اقوامی که از لحاظ قدرت نظامی و پیشرفت تکنیک کمتر از دیگران است باید در برابر زورشان حتی الوقوع باشد در ممالک اسلامی نیز پاشنه کفشهای قلمداد شده شایع گردید. (خدا نکند روزنامه ای بنویسد که جوانان آن هم پسر چنین کرده باشد) قبل از آنکه پوشندگان چنین کفشها صدایشان از رنج بلند و به پزشک متخصص مراجعه نمایند صاحبان و متصیان درآمد و اقداماتی در این زمینه معمول داشتند (در برخی موزه ها باید کفش را در آورد و کفشهای مخملی ملایم پوشید و در بعضی از پا را با کفش در کفشهای مخصوصی نمود) از این بعد کفشهای کف کلفت بی بازار آمد که باز زیان میرساند و احساس عمقی بعلت ضخامت

کف کفش بخوبی انجام نمی‌گرفت یعنی حت کفش به برجستگیهای کوچک برخورد نمود و هرچه راه رفتن بیشتر می‌شد احساس سنگینی بیشتر از لحاظ وزن کفش می‌گردید.

پاشنه بلند کفش سبب می‌شو تمامی وزن بدن بجای فشار متعادل و تقسیم شده به تمام پا مخصوصاً پاشنه و بیشتر به قسمت جلو و پنجه منتقل شود.

دوم فاصله خالی بین پاشنه و تخت کفش سبب می‌شود هرگز پا تعادل ثابت نداشته باشد و نتواند حداکثر استفاده را از کف پای غیر صاف که از شگفتیهای آفرینش است ببرد.

فشار وزن بدن که بر پا تقسیم می‌شد در پاشنه‌های بلند مقداری بر زانوها و ناحیه باسن تحمیل شده و ستون فقرات از حالت تعادل عدونل یافته در نتیجه عضلات اطراف نواحی مذکور برای جبران و نگهداری ساختمان استخوانی به انقباض در می‌آید و طول کشیدن انقباض سبب دردناک شدن و در نتیجه احساس خستگی فراوان می‌شود و در صورت ادامه یافتن درد کمر و احتمالاً دررفتگی دیسک بین مهره‌ای بوجود می‌آید.

ناگفته نماند پوشیدن کفشهای پنجه باریک نیز تعادل تقسیم وزن بدن بر پا را بهم می‌زند ولی خوشبختانه استعمال چنین کفشها برای مردان فقط در آن دو سه روزی است که در کار ازدواج و عقد و جشن اند و احساس تحمل دیگری را نمی‌نمایند ازدواجی که در جلد مربوط به بهداشت نسل خواهید دید دومین پدیده پس از مرگ است.

کف کفش نباید زیاد نازک مستعد پذیرش اشیاء نوک تیز

باشد که امکان ابتلا به کزاز در اینصورت می‌باشد بعلاوه مختصر بلندی کوتاهی کفش را به پیچ و تاب انداخته پارادرد ناک و ناراحت می‌سازد و اگر زیاد این ناراحتی طول بکشد انعکاسی بر ستون فقرات داشته ایجاد خستگی مینماید.

بر عکس تصور اگر کفش در زمستان تنگ باشد جریان خون آورد و اگر کفش فراخی بود و قطعه ای روزنامه در کف گذارده شود کمتر سرما اثر میکند.

در کشور چین پای کوچک همیشه خیلی مرغوب بوده و لذا پای کودک را دربانند می‌پیچیدند که رشدی نکند و در جای دیگر از جهان که پای کوچک از زیباییهای درجه اول محسوب می‌شده است کفش آهنینی برای کودکان میکردند.

در چین بیش از سایر نقاط کتاب درباره پا نوشته شده و توجه به کوچک نگهداشتن پا فوق العاده بوده و از ارتباط پا با مسائل فکری و سیاسی و اجتماعی زیاد بحث شده است.

دنایای غرب که قریب دو قرن است تکنیک و علم را حاکم بر خود میدانند حسرت زده می‌خواهد در جستجوی معنویات و حاکم واقعی برآید. جهان مذکور هرچه را دانشمندی معنویات و حاکم واقعی برآید. جهان مذکور هرچه را دانشمندی عنوان کرد کورکورانه پذیرفت و امروز بدنبال آن پذیرش، مشغول پس دادن رنج عوارض ناشی از آن فرمان بری است مثلاً فروید آمد و برای آنکه ایجاد عقده بین افراد را بکاهد همه ترسها را در بی آلتی جمع و بمردم معرفی کرد و روابط سکسی را از آن حالت انضباط و متانت بیرون آمد اما امروز درماندگی آن بی بندباری را پاسخ می‌دهند

اما مواردی بسیار نیز هست که تحقیقات دانشمندان موجبات رفاه و آسایش حقیقی بشریت را وارد است و حتی موسساتی هستند که طبق تجربیاتی که دارند مسائلی را که موجبات آسایش مردم است عنوان مینمایند و مردم از آن تقلید میکنند و جمله توصیه در پوشیدن کفش روبا بدون جوراب در تابستان است که اگر در همه فصل گرما مسافرتی پیش آمد بهتر است از سرپائی هائی سبک و بند دار استفاده نمود و همین بود که سالیان درازی است در نقاط گرم مردم عمل میکرده اند و هم اکنون نیز نزد آنان معمول است و بالخصوص برای مسافران حج خانه خدا دشتن کفشهای روباز و یا سرپائیهای بند دار جزو دستور است و نظر اسلام را در این باره تحت عنوان کفش همسوح ملاحظه نمودید که تازه علم به گوشه ای از آن وقوف حاصل نموده است.

برای اینکه به توصیه امام علیه السلام درباره بهتر و نیکوتر انتخاب کردن کفش معرفت بیشتری حاصل شود مختصری در تشریح پا راه رفتن بحث کنم:

پاها تمام وزن بدن را تحمل می کنند. در طول عمرش یک مرد ۷۵ کیلوئی و عمر متوسط قریب یکصد هزار متر راه رفته که هر ۱۵۰۰ مترش ۱۳۲ تن به پاهایش فشار وارد آمده است. با توجه به تحمل این همه فشار ناچار باید کف پا الت فنی بخود بگیرد تا بتاند آنچه را تحمیل بر او میشو خنثی کند و شگفتی اینست که پا حالت فنی را با ۵۲ استخوانی که در ساختمانش بکار رفت و با ۲۰۰ رشته پی و ۴۰ ماهیچه و میلیونها بافت و رگهای خونی

همکاری درد بخوب دارا است. بزرگتر استخوانها تقسیم می شود در حین راه رفتن وزن ابتدا بر پاشنه قارر می گیرد ولی بسرعت به سینه پا منتقل می شود و سپس به شست پا که مانع رخیدن انسان روی پاشنه می شود و میتواند قدم بعدی را بردارد و اگر پاها مرتب در وضع نامناسبی باشد ممکن است به دردپا، درد کمتر و حتی دردسر بیانجامد.

موقع راه رفتن نصف زمان ایستادن از پاها استفاد می شود زیرا همیشه یک پا در حال استراحت است یکی از کارشناسان مربوط به پا می گوید از بالا به پای خود نگاه کنید یک مربع مسطیل را می بیند که برعکس کفشتان که نوکش باریک می باشد در یک خط سرتاسری قرار گرفته است یعنی نوک کفشتان بمثلث شبیه تر است تا بمربع.

کسانی که شصت پایشان کوتاهتر از سایرین است و آنانکه کفشهای پنجه باریک یا پاشنه باریک یا جوراب تنگ می پوشن بیشتر ا سایرین مبتلا به ناراحتی پا می شوند مخصوصا شست کوتاه که در ۱۹۳۵ بوسیله دکتر مورتون مورد بحث قرار گرفت و نام وی مشهور می باشد از همه ارزش بیشتری دار مخصوصا که توازن پا را در راه رفتن بر هم میزنند و به انگشت دوم فشار وارد میاورند و امروز با بلند کردن مفصل اول انگش معایب آنرا بر طرف می سازند.

دکتر مورتون که متخصص امور مربوط به پاست می گوید این نقص طبیعی کمتر از کفش تنگ به پا صدمه رساند. بهتر است هنگام خریدن کفش ابتدا پاشنه را وارد کف کرد و سپس بقیه پا را روی آن گذاشت و هر جا پا را بزرگتر دید بدانند کفش برای وی تنگ است.

اینک خلاصه ای آنچه باید درباره بهداشت کفش رعایت نمود:

۱ - جوراب های کشدار که بپا فشار وارد میاورد نپوشید.

۲ - سندل یا کفشهای تسمه ای که در محل خراش تولید و عفونتی وارد و ایجاد دمل میخچه مینامید نپوشید.

۳ - کف کفش سوراخ نباشد.

۴ - کف کفش زیاد نازک نباشد.

۵ - کف کفش زیاد ضخیم نباشد.

۶ - پاشنه کفش زیاد بلند نباشد.

۷ - پاشنه کفش سائیده نشده باشد که تعادل بدن بهم می خورد.

۸ - کفش تنگ نباشد که فوق العاده زیان دارد و از جمله ایجاد واریس و پیدایش پیس و لک.

۹ - کفش زیاد فراخ نباشد که موجب زخم شدن و ناراحتی انگشتان و پاشنه پا میشود و پا پهن می گرد.

۱۰ - اگر پا سردش است کاغذ روزنامه ای کف آن بگذارید .

۱۱ - در صورتیکه پاشنه اشتان شقاق و ترک بر میدارد قطعه ای نایلون طوری در قسمت پاشنه کفش بگذارید که نگذارد

رطوبت پا

خارج شود و در عوض گرد و خاک و آلودگی به پاشنه بنشیند بتدریج که پا در رطوبت و چربی و محیط گرم بدون گرد و خاک نگهداری شد شقاقها مرتفع میگردد.

۱۲ - روزانه چند مرتبه پا را با دور ساختن از کفشها استراحت دهد.

۱۳ - دصورت امکان چند کفش داشته باشید که پا به یک حالت باقی نماند و لذت ببرد.

۱۴ - حتی المقدور کفش از جن چرم بپوشید.

۱۵ - روزانه بدون بدون آنکه فراموش نمائید مقداری پا برهنه بر زمین تمیز یا زمین سنگی یا بر ماسه، یا علف یا فرشهای کلفت راه روید.

آنچه باید فوق العاده مرود توجه قرار گیرد کفش زنان باردار است که اگر پاشنه آن اندکی از حد معمول بلندتر باشد در پیدایش واریس موثر خواهد بود و رانندگان باید از بکار بردن کفش های تخت کلفت بپرهیزند.

بازهم راجع به کفش تنگ پوشیدن گفته شود که اگر سبب شود پا درد گیرد نه تنها دردهای عضوی و دیگری و از جمله درد ناحیه کلیه ها و تشنجه هائی را درست می ناید بلکه سبب ایجاد ناراحتی های دیگری نیز می گردد که ناراحتی های روانی نیز از آنجمله است. فشار کفش بر یک نقطه از پا سبب ایجاد میخچه می گردد. به انگشتان فشار وارد آورد چه با یک انشگ و اغلب شست را زیر انگشتن ببرد.

برای خرید کفش شب مراجعه نماید (برعکس زمان خرید پارچه) زیرا پای بعضی در اتومبیل پا راه رفتن ورم میکند.

بعلاوه سعی کنید برای اندازه گرفتن کفش ایستاده آنرا آزمایش نمائید و بازهم حدود یک سانت و نیم بزرگتر از پا انتخاب نمائید.

کفش بچه ها

مختصری راجع به کفش بچه ها مستقلا بیان شود زیرا تا ۱۰، ۱۲ سالگی استخوانهای پا صفت و محکم و کاملاً استخوانی نشده اند و اگر جوراب و کفش ناجوری داشتند پای ناجوری خواهند داشت و محکوم به بدقوارگی پا خوانند گردید و آنچه در این باره مهم است همان سرطان که در بسیاری موارد نه تب دارد و نه درد و وقتی درد پیدا کرد که راه چاره و درمانی ندارد. بچه ها هم هر دردی را با فغان و فریاد به ماد و پدر اعلام میدارند از درد گوش، دندان، دل و.. اما کفششان آنقدر هم نامناسب باشد که پیا فشار آورده دردناکش سازد صدایش در نماید زیرا دردش دردمزمن قابل تحمل می باشد و بهمین دلیل باید پدر و مادر بیشتر مراقبت از جراب و کفش بچه خود بنماید.

اطلبو العلم من المهد الی اللحد نبی گرامی را مجدد تکرار کنم که در سابق میگفتند نوزاد چگونه میتواند معلم داشته باشد اما امروز می گویند معلم دوران نوزادی مهمترین معلم است و وازادی که قرار است در قنذاق پایش فشرده شود باید مادر بداند چگونه باشد که شرح خاهم داد از جمله محل قرار گرفتن پای وی که با بند قنذاق کج و معوج نماند و بدقواره نگردد و در هر صورت نوزاد هم معلم لازم دارد وقتی به کالسکه مینشیند جائی که پایش

را فشار میدهد روزی که میایسد ب زمینی که ایستاده و زمان راه رفتن سیرش همه و همه را باید معلمی کرد و انتخاب نمود.

اگر در مسیر طفل هیچ مانع و رادعی نبود چه بهتر که مدتها کودک با پای برهنه راه رود و اگر میخواهند بر او جوراب بپوشانند باید پا براحتی در جوراب جای گیرد و جوراب کج و معوج پای کودک نرد و یک علامت دال بر خوبی و اندازگی جراب جهت کدک نرود و یک علامت دال ر خوبی و اندازگی جوراب جهت کودک است و آن اینه شست وی از جوراب در نرده باشد.

فرمایش حضرت صادق درباره کفش کودک همان ارزش را دارد ه برای بزرگ بلکه باید گفت بهمان نسبت که پای کودک رشد سریعتری دارد باید بیشتر باهمیت کفش وی وقوف داشت و خسیس ترین افراد را هم در اینجا اجازه نداد کفش کودک را که در ظرف چند ماه پای بزرگتری پیدا کرده برای حتی سال بعد باو پوشانند زیرا مدتها قبل از آنکه کفش کودکان کهنه شود برای آنان تنگ شده است.

کودکی که تازه براه افتاده باید کفشی که بدنه ای نرم و کفی بطور متوسط محکم دارد بر او پوشانند. معمولاً در چند سال اول پای کودکان طوری بزرگ می شود که هر سال دو نمره بالا می رود اما پس از آن هر سال فقط یک نمره اضافه می شود.

باید در خرید کفش به چند چیز توجه داشت: (۱) نگوئید کفش فرزند بزرگی برای کوچکی اندازه شده فقط یک عدد کفش نو برای بزرگی میخرم و آغاز ایجاد عقده و عداوت بدست شما فراهم نشود (۲) برای همه فرزندان با هم لب و کفش بخرد و بدستور

اسلام چون بخانه آورید ابتدا کفش دختران را با ادب و احترام بآنان بدهید و هر دختری کوچکتر بود مقدم دارید و سپس به تحویل البسه پسران پردازید (۳) کفش های تازه را پس از چند روز رسیدگی کنید که میخی نداشته باشد و برای بچه ها ایجاد ناراحتی نکند و مولد زخم و میخچه نبوده باشد.

تا شش سالگی هر شش هفته پاهای کودک را اندازه بگیرید و در انتاب کفش دقت نمائید از دوازده سالگی باید پا را اندازه گرفت و اگر ممکن است چهار مرتبه کفش انتخاب خریداری نمود.

در یکی از مطالعات به اثبات ریده که آلرژی مربوط به کفش که مخصوصا در انگلستان عمومیت بیشتر دارد در اثر بکار بردن چرمی است که از هندوستان وارد می شود و در آنجا این چرم بوسیله گیاهان مخصوصی دباغی می شود و آلرژی از این رنگ بوجود می آید. دو فرآورده دیگر، رزین ها و کرومها هم جزء آلرژی زا ذکر شده است (۱) و شما را بیاد اسلام آورم که ریزه کاریهای زندگی را فراموش نکرده و حتی به انتخاب رنگ کفش در حضر و سفر و... اشاره فرموده است که قبلاً شرح دادم.

واکس کفش

مقصود از واکس کفش اینست که بچه وسیله بر دوام کفش های خود میتوان افزود.

کفشها را باید مرتب تمیز کرد زیرا میدانیم هیچ چیز به اندازه زمین قدرت تطهیر خاص و نابند کنندگی ویژه خود را ندارد حتی فلز و استخوان و.. در مدت خیلی در برابر خاک رو بنا بودی میگذارد پس نگذارید گرد و خاک کفش شما را بخورد.

کفش خود را مرتب واکس بزنید که دوام بیشتری خواهد یافت. اگ کفش تازه و جدید خریدی اید آنرا واکسی مایع بزدی و همین عمل سبب می شد کفش چروک نخورده و در برابر رطوبت و باران مقاوم گردد.

اصولاً واکس ها یا مومی است و در قوطی یا مایع و یا افشانکی و یا... و هر کدام را خاصیتی مخصوص بخود میباشد. کفشهایی که قبلاً بسنگ برخورده و خراش و زخمی یافته بهتر است به آنه از نوع مایع آنرا که رافع خراشها و زخمهاست زود اگر مقصود جلا- دادن به کفش و باصطلاح رنگ و رو دادن به آن است رنگ مناسب آن و چه بهتر که یک نمره بالاتر یعنی پررنگ تر را انتخاب کنید. برای کفشهای چرم مصنوعی واکس نیمه رقیق با نوع کرمی یا مومی آنرا انتخاب کنید و هر نوع اکس با انگش و در درجه بعد با پارچه به کفش مالیده شود ثر و دوام و جلای بیشتری دارد.

برسی که بکار میبرید ابتدا صفت و آخر نرمتر باشد تا ذرات زائد بجای مانده را جدا کند و بعد از آن با پارچه کرکی چند بار بر آن بکشید و این مالش بعلت اصطلاک ایجا گرمی هم نموده واکس را بهتر بخورد کفش میدهد بعلاوه در دوام و جلای کفش موثر است.

اگر چرم ظریفی دارید و خواستید آنرا در برابر آلودگیها از ترک خوردن و چین یافتن نجات دهید بهتر است ابتدا با آب کف صابون بسیار رقیق آنرا شستشود داده سپس خشک کرده بعد واکس مومی یا کرمی بکار برید.

اگر کفشتان لکه ای داشت آنرا بحساب لباسهای لکه دار بنزین یا... نزنید زیرا لکه بزرگتر و مشخص تر خواهد گردید و همیشه با صابون مخصوص چرم هر گونه لکه را بر طرف سازید چرمهای سایه را باید با واکسدو واکس که یک اصلی است و دیگری سایه میزند و اغلب افشانک می باشد بکار برد.

کفشهای پوست ماری و سوسماری را باید با ابرهای مخصوص که مکنده گردو غبارند پاک و سپس به آنها پارچه بسیار قدیم و تمیز کشید.

بر کفشهای حصیری و بافتنی می توان آب نیم گرم ریخت و سپس واکس دلخواه مالید.

کفشهای ورنی یا نظایر آنرا باید با تکه پارچه ای که در کف صابون رقیقی فرو رفته تیمز کرد و سپس پارچه ای با آنها مالید و اگر کهنه شده اند با پنبه پارافینی پاک کرد و سپس پارچه مالید.

جوراب

شاید بشر اولیه بجای آنکه در پارچه رود پارچه را بدور خود می پیچیده است ولی آنچه قطعی است آخرین چیزی را که از پیچیدنش به دور خود صرفنظر کرده و آنرا بصورت لباس و پواک در آورده جوراب باشد بلکه هنوز هم مردمانی هستند که بجای جوراب پارچه ای دور پای خود می پیچند و برخی که بنا بر رسم قدیم جوراب پشویده و پا پیچ که فقط دور ساقها میگردد دارند.

آنچه مسلم است انتخاب جوراب پشمی که هم گرم است و هم در برابر تبخیر و تهیوه پا بهتر انجام وظیفه می نماید در درجه اول قرار دارد ولی در انتخاب هر جورابی باید سعی کرد زیاد تنگ نباشد که مانع خوب گردش کردن جریان خون گردد و از بکار بردن بند جورابهای فشار آورنده نیز باید دوری گزید و باید دانست هر گونه فشار بحوالی قوزک پا وارد آید سبب اتساع ورید و سردی پاها می گردد و دستورات دیگری که در ضمن همین جلد راجع به جوراب بارها اشاره شده است.

نا گفته نماند انواع جوراب از نخی، پشمی، نایلونی، نایلن هلانکا و مخصوصا نوع دلاس وجود دارد که از بحث ما خارج می باشد.

پیش از جوراب تعجب اینجاست که بستن بند جوراب معمول بوده و زنان بد کار عهد روم بندهائی شبیه بند جوراب به رنگ الوان مزین به زینت و جواهر آلات به زانوی خود می بستند

از نظر روانشناسی می گویند ن بچه های نابالغ را اجازه داد زانی به ان خود بگذارند که بند جوراب حد فاصلی بین ران و جوراب آنها شده است زیرا خاطره و پدیده جنسی مخصوصی ایجاد مینماید که ممکن است کودک را در برزگری به بیماری فیشست **fetischiste** مبتلا نماید که با دیدن بند جوراب زنان لذت ببرد و همانند برخی کلکسیون دارها کلکسیون بند جوراب درست کند و بهتر آنکه بگوئیم باید دستور اسلام را رعایت کرد و اجازه نداد حت کودکی که حس تمیزی در وی بجود آمده بر عورت یا اعضاء نامحرم بنشیند و حتی نگاه کند.

بند جوراب هم مانند بقیه قسمت های البسه مورد تجاوز بشر قرار گرفته هم گاهی آنرا وسیله اعجاز قرار میدهند و هم زماین در باره اش تخیلات و ترهات خرافاتی دارند مثلاً در پاره ای نواحی اروپا معمول بود که در شب زفاف کسیکه بزرگترین مقام را دارد بند جوراب عروس را باز کند و بعد آنرا قطعه قطعه کرده به دختران شوهر نکرده بدهند.

کسیکه بند جوراب خود را گم میکرد میگفتند نسبت به شهور خود بی علاقه است.

برخی نام یا عکس معشوق خود را بر بند جوراب نقش می کنند.

از وقایع تاریخی مربوط به بند جوراب در ۱۳۴۹ بود که ادوارد ششم پادشاه انگلستان در قصر و یندسر با خانم سالیسبوری میرقسید و بند جوراب چپ کنتس که رنگ آبی داشت گم شد و

بنا بر قول بعضی پادشاه آنرا در جیب گذاشته بود و برای اینکه افتضاح بار نیاید شاه به زبان فرانسه میگوید خجالت بر آنکه بد فکر کند.

Honi Soit Qoie Maly Pense که بعدها چون شاه دستور داده بود بند جوراب مذکور یعنی بند جوراب آبی رنگ که جمله فوق بر آن نوشته شده باشد از نشان های مهم انگلستان درآمد. قبلاً در مورد بهداشت جوراب کمی بیش در آنجا که از بهداشت کفش بحث شد مطالبی آوردم.

قنذاق: چند نکته را قبلاً باید دانست: پارچه ای که برای قنذاق کردن بچه انتخاب می شود نایلون نباشد تا با خلل و فرجی که دارد تهیون انجام دهد که در یر اینصورت علاوه بر آنکه پوست سرین و پاهای بچه شروع به التهاب می کند به علت تبخیر فوری ادرار و پیدایش آمویاک سوزنده تحریک آت کودک و نعوظ وی را سبب شده بچه را از همان اوائل کودکی به استمناء و لذت برای آن از طریق مالیدن آلت خود به اشیاء عادت میدهد هر چند در کهنه بسیار مناسب هم اگر کودک را دیر ب دیر و بفواصل زیاد باز کنند همین مصیبت را خواهند داشت و حداقل باید بین ۷ - ۸ مرتبه بچه های قنذاقی را در شبانه روز باز کرد باید پارچه انتخاب شده تمیز شسته شود و آلوده بودنش سبب ناراحتی مخصوص بچه

میگردد بویژه اگر به ادرار حیوانی (گربه - موش....) الوده شه باشد که ایجاد التهاب سریع و عمیق پوستی پیش می آید. پارچه نباید زیاد خشن و زبر و سفت باشد که با پوست نازک و لطیف و ظریف نوزاد تناسبی ندارد. هنگام پیچیدن بچه یعنی زمان قنطاق کردنش آنچه اهمیت دارد اینکه نباید کهنه وسط پای بچه را زیاد کرد و نگذاشت پاها به اندازه کافی بهم نزدیک بود و در جای خود بر روی استخوانهای لگن رشد مربوطه را داشت. قنطاق بچه را باید چهار قسمت تشکیل دهد (۱) پارچه چهار گوش بزرگ از فلانل یا کر (۲) پارچه چهار گوش غیر قابل نفوذ کوچک از نایلون (۳) پارچه چهار گوش کوچک از پارچه هوله ای (۴) پارچه سه گوش نخئی یا کتانی بند قنطاق م باید پارچه ای باشد نه قیطانی و محکم بسته نشود که پای بچه در آن باصطلاح گیر نباشد و بتواند آزادانه حرکت نماید. یک روایت هم از حضرت سجاد دیدم که روز تولد حضرت حسین نبی گرامی تشریف بردند و سبط خود را در پارچه زردی پیچیده بودند فرمودند الم انهمک ان لن تلقوه فی خرفه صفراء ثم رهب بها و اخذ خرفه بیضاء فلفه فیها (مگر شما را نهی نکردم از اینکه او را در پارچه زرد نگذارید سپس حضرت آنرا بدور انداختند و وی را در پارچه ای سفید پیچیدند) و در کتابها می

خوانیم که چون حضرت حسین شش ماهه خود را برای اتمام حجت او را برابر دشمن بلند کرد بعلاوه برای مرتبه دیگر شما را دعوت به مطالعه امتیازات انتخاب پارچه سفید برای لباس می نمائیم بویژه برای کودکان و مخصوصا در فصل غیر سرد.

لباس به ارث رسید

چهل و سوم - اولین پسر جانشین پدر است اگر پدر وفات کند پسر اول را خصائصی است که از جمله:

پدر و مادر تمرین بچه داری نکرده اند و بر وی آنچه را باید برای نگهداری بعدها یاد بگیرند خواه و ناخواه آزمایش خواهند نمود.

مادر زایمان نکرده نه خود می تواند و نه میدانند چگونه باروری و بارداری را بانجام رساند چسان وضع حمل کند بچه نیز برعکس بعدی ها برای تولدش وضعیت های دیگر دارد و از راههای سخت تر خواهد گذشت و آنچه به آمار و ارقام برآمده و از همه نامرادتر است اینکه نشان داده بین پسر اول از یکطرف و پسران دیگر از طرف دیگر اغلب اختلاف بوده که اولی تنها و بقیه با هم بوده اند و شاید همین بلد نوبدن ترتیب و ایجاد عقده ها و نراحتی های زایمانی که به پسر اول وارد میشود و اغلب نیز صدمات مغزی را نزد اولی مشاهده می کنیم سبب اختلاف بین وی و بقیه برداران بوده باشد و باز به اسلام و توجهش بکلیه امور بنگرید که برای جلوگیری از اختلاف احترام برادر بزرگتر را بر کوچکتر لازم دانسته مخصوصا آنکه از همه بزرگتر و اول است.

با توجه بمراتب فوق نمیدانم برای جبران صدمات وارده به

پسر اول سهم ارثیه وی نزد اسلام به لباسهای دوخته و مرکب استعمال شده و اسلحهای بکار رفته علاوه و کتابهای مورد مطالعه و اضافه می گردد یا علت دیگر هم دارد مثلاً در برابر مسئولیتی که پسر بزرگ دارد از خرید نماز و روزه های پدر و مادر یا... بهر صورت لباسهای بارث رسیده فوق العاده قابل ملاحظه بوده و باید در پوشیدن آن مراقبت کامل معمول داشت.

اولاً چنانچه پدر یا مادر در زمان بیماری آنها پوشیده اند و از بیماری مسری بدروود حیات گفته اند حتی المقدور پوشیدن آن صرفنظر و معدوم گردد و در غیر اینصورت در ضد عفونی نمودن کامل آن جدیت بعمل آید و در جای دیگر شرح داده ام که باکتریهای بیضی تا چه مدت در لباسها زنده می مانند.

ثانیا گرچه میکربها ممکن است پس از چندی بمیرند اما در کتابهای قدیمی که در تاریک خانه و پستوها نگهداری شده و ویروسهای مقاوم بیماری زای چنی وجود دارد که بسیاری از خوانندگان به آن رسیده اند و میدانند بمحض تماس با آنها یا ابریش از بینی اشان شروع می شود یا اگر انشگتان را برای ورق زدن به لب بزنند و سپس بکتاب و مجدد به لب ببرند نوعی نراحتی در لبشان بلافاصله پدید میاید و برخی هم التهابی میابد و باید اشیاء قدیمی را که مخصوصا در اطاقهای دور از آفتاب و صندوقها نگهداری شده با مراقبت کامل مورد استعمال مجدد قرار داد.

لباس کهنه و نو

لباس کهنه غیر از لباس پاره ات از اینرو لباس میتواند، کهنه، کهنه و پاره، نو یا نو و پاره باش و در آنجا که از پاره شدن لباس حضرت یوسف بح شد بقدر کافی مطلب آوردم و لذا بحث فعل در اطراف لباس کهنه و نو از دو جهت میباشد یکی از آنچه که لباس مستعمل و کهنه است و دیگر آنکه لباسی می باشد نگهداری شده و از مد افتاده و سومین نوعش که بحث ندارد لباس مستعمل شده ای است که باید با صاحبش بزبان روانشناسی صحبت کرد.

باز یکدسته از لباسها را که مستعمل نیست و کهنه شده جدا می کنیم زیرا اگر آنقر نزد مسلمانان از مد افتاده که لباس شهرت تلقی می شود پوشیدنش کراهت دارد اما چنانچه لباس مستعمل نگهداری شده ای است ه در زمره لباس شهرت محسوب نمی شود میتوان بعنوان لباس مباح آنرا پوشید پس فقط میماند لباس کهنه ای که در اثر استعمال بروزگار هنگی و رفتنی افتاده است و باز هم آن لباسی که پوشیده می شود هرگز نمی تواند مور ایراد دیگری واقع گردد که نبی گرامی اسلام و اولیاء امور دین را غضبناک سازد که مردی متکمن در حضور نبی گرامی بود مردی که لباس مندرس و مستمل داشت وارد شد و نزد آن متکمن نشست متکمن اندکی با وی فاصله گرفت و گوشه لباس خود را جمع نمود نبی گرامی متوجه شدند و از اینکه میخواهد دو مسلمان را که همه اضعاء یک خانواده اند و هر دو در ساختمان وجودی یکسانند

و اینک سازندگی اکتسابی جزئی که سازندگی و دوزندگی لباس است می خواهد بین آنان فاصله و تفرقه بیندازد و زعیم بزرگوار اسلام از هر چه بیمناکتر و مضطرب تر در تفرقه افتادن بین پیروانشان پریشان شدند و به متمکن فرمودند چیزی از ثروت تو به او و چیزی از فقر او به تو نمی رسد چرا چنین کردی؟ مرد حاضر شد مقداری از ثروت خود را به فقیر ببخشد تا مرضی خاطر رسول خدا بوده باشد.

پارچه ای شکل گرفت و لباس شد و تعلق یافت (صاحب پیدا کرد) چه نو باشد چه کهنه یا پاره اگر صاحبش مرد و به ارث باید برسد سهم پسر بزرگتر است (ارشد اولاد ذکور) پسری که اطلاعات وسیعتر دنی و علمی دارد و بیشتر از سایر فرزندان بر اوضاع و احوال خانواده مطلع بوده مخصوصا میداند تماس خود یا دیگران با لباسهای بجای مانده چگونه باید بود.

اینکه برخی اشیاء چون لباس، مرکب، انگشتر، کتاب به نسخه زاده پسر میرسد و کتاب را در کنار لباس و مرکب و انگشتر قرار داده و در عوض گفته اند همین پسری که سهم بیشتر برده است نماز و روزه و بدهی (با شرایطی) در گذشته را نیز به گردن دارد و مسئول بجای آوردن آنها میباشد بسیار جالب و قابل توج است زیرا پسر بزرگتر، بیشتر از سایرین با حوادث و اتفاقات روزگار روبرو شده و سردی و گرمی زندگی چشیده و کسب معلومات بیشتری کرده و بهتر از همه میتواند از کتابها استفاده دینی و علمی ببر و آنگاه بجای ماندگان از ولادین (نماز و روزه و... لبا و انگشتر و...) و با بازماندگان آنها (برادران، خواهران، مادر،

پدر بلکه کسانی که متوفی از آنها سرپرستی میکرده است) با نیروی ایمانی که از این دستور بعنوان امریه صادره می گردد به روش علمی و اسلامی با کلیه قلمداد شدگان روبرو گرد و نیز اوست که مسبب اصلی و عامل قطعی صلح و سازش بین بازماندگان باید بوده باشد و دستور مورد بحث دستور قاطع برای این مسئله نیز بشمار میاید زیرا قرار گرفتن لباسهای مستعمل و انگشتر مورد علاقه در برار بازماندگان دو صورت پیدا می کند یا فرزندان بحکم عاطفه و احساسات انگشتر بابا را بمناسبت کیفیت که دارد در برابر کلیه کمیت ها بعضو سهم الارث می پذیرند و پس از گذشت چند سال پشیمان شده و نشده خود را از ستمدیدگان بحساب آورده کینه ورزوی آغاز م گردد یا آنکه فرزندان بعنوانین بهداشتی و اینکه دلشان راضی نمی شود آنچه تعلق به بابا داشته با آنها نگاه کنند حاضر به پذیرش نمی شوند و باب اختلاف از اول مفتوح است و لذا اسلام با همین دستوری که گفتم جلو هر گونه تشمت و اختلاف و معطلی را گرفته، کسی را که هیشرفت علمی و دینی بیتشری دار مسئول پذیرش سهم الارثی نموده ه باید در تماس با آنها جانب احتیاط را از دست نداد بویژه آنکه توجه به اصول بهداشت را نمود و از لباس در گذشته به بیماری مسری مراقبت کرد و در عوض نمود و از لباس در گذشته به بیماری مسری مراقبت کرد و در عوض این سهم الارث برای جلوگیری از این توهم که اسلام پسر بزرگتر را بیشتر بخشیده است وی را مسئول پذیرش های دیگر نموده که شرح دا یکی بود و دیگری وجود خارجی نداشت مثلاً از مرد بینوائی فقط نماز و روزه قضا بجای ماند یا از

مرد تانگری تنها لباسهائی چند با توجه به مسئولیت سرپرستی و اینکه در برابر همه مسائل فقهی در اسلام باب مکتب اخلاقیات اسلامی مفتوح است ایراد و اشکالی باقی نمیماند.

لباس و موی گربه

چهل و چهارم - مسئله موی گربه که اگر به لباس باشد نماز ندارد چند وجه علمی را روشن می سازد.

سعی در دور ماندن از گربه تا اینکه سبب سرایت موی وی نگردد و چرا؟ شرح میدهم.

طرح از مسئله ای که مربوط به تماس انسان و حیوان است در آن زمان که نه تنها گربه موش میخورد بلکه زمان نزدیک انسان های سوسمار خور و موش صحرائی خود نیز بود.

در مقابل دستورات چندی مربوط به اجتناب از ازار رساندن به موجودات چشمگیر است و بعنوان مثال نام گربه را آوردم.

در جلد ۱۵ شرح دادم و مختصر تجدید خاطره ای شود که در دوران بارداری یکی از عواملی که بسیار برای نژاد خطرناک می باشد توکسوپلاسموز می باشد که از راه ترشحات دهان و بینی و چشم و مدفوع و گوشت و تخم مرغ خام و شیر نجوشیده امکان انتقال آن هست که گاهی در صورت ابتلا علائم و عوارض قابل توجهی نشان داده نمی شود و زمانی هم با لرزو تب و پیدایش بثورات و ورم غدد لنفاوی و التهاب مجاری هوائی ریوی، بیماری روده و قلب و مغز و پرده های دماغ و اختلال در بینائی و.... پیش میاید.

بیماری مذکور شایع اما مورد توجه نیست.

عامل بیماری از راه جفت و خون وارد جنین می شود و ۵۰ درصد نوزادان بیمار شده و چه بسیار سقط یا تولد قبل از موعد یا نقص های عضوی یا روانی خواهند داشت که شرح مبسوط آن در قلمرو بهداشت مو (جلد ۱۵) داده شده است.

علاوه آنکه اخیراً متوجه شده اند گربه ای که از گوشت طیور تغذیه می کند میتواند عامل انتقال ویروسی به جنین باشد که سبب ایجاد انسفالیت نوزادان میگردد.

آماري که در جلد قلمداد شده داده ام نشان میدهد تعداد زیادی از گربه ها حامل انگلی بنام کانیس می باشند که به مراکز مرکزی اعصاب حمله کرده ایجاد عوارض ناهنجار و غیر قابل جبرانی می نمایند و برای جلوگیری ا اطباء کلام کافیسست گفته شود بیماریهای مشترک بین انسان و گربه فراوان بوده و در کتابهای مربوطه ثبت و ضبط گردیده است.

مطلب دوم که بسیار جالب می باشد طرح مسائلی است همانند دستور موی گربه و لباس، آن هم در زمانی که تمام توجه به مسئله توحید است و دقت در ریزه کاریهای بهداشتاتی آن هم در قلمرو حیوانات و ارتباطشان با انسان حیرت آور میباشد و بارها گفته ام که تا چندی قبل بعنوان اشکال و ایراد می گفتند کتاب مذهبی را با حشرات و زنبور عسل و مورچه و عنکبوت چه کار؟

اما امروز یک دانشمند مینوسید اولین کتابی که توجه به حکومت مادر شاهی در گروه مورچگان نموده قرآن مسلمین است گرچه سوره بنام مورچه (النمل) است اما چون رئیسشان با حضرت

سلیمان سخن می گوید مونث است (النمله) و قالت نمله یا...

یک مرد دیگری بخاطر یک تاء تأنیث مسلمان و نویسنده اسلام میشود که قرآن از کجا خبر داشته است عنکبوت ماده خانه ساز است که می فرمید (... اتخذت بیتا) و (اتخذت بیتا) نیاورده است بعلاوه ذکر این مطلب که ان او هن البیوت لبیت العنکبوت (سست ترین قرارگاه خانه عنکبوت است) در برابر آن اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکات اصالت عمل و نتیجه حاصله از هر کار را مشخص میسازد زیرا خانه ای که ساخته می شود برای شکار و به علوم فرستادن و ایجاد نیستی و کشتن موجودات او هن البیوت است و خانه ای که برای زنده ساختن مردگان جهل و به قیام داشتن انسانهای در خواب و جهل بنا می گردد مبارکاست و از این قبیل سخنان مربوط که در اخبار و روایات نیز فراوان است.

سومین قسمت: دخلت امرأه فی النار فی هره حبستها حتی... و روایاتی مشابه آن است که نبی گرامی فرمودند زنی داخل دوزخ شد بسبب آنکه گربه ای را زندانی کرد و نگذاشت از حضرات الارض تغذیه کند تا از گرسنگی جان داد که از بحث ما خارج است اما جمع بین اجتناب اموی گربه ودوری از آزار رساندن حیوان بحث جالب و دستوراتی در کمال اعتدال و آزادی بخش تمام موجودات می باشد.

یقه باز و پشت بسته و دکمه

هنوز در بین بعضی مرسوم است که دکمه های لباس در کنار یعنی پهلو قرار دهند یا بندرت آنها که ردیف به پشت میگذارند و با توجه بوضع ساختمانی اعضاء و اینکه هدف از پوشیدن لباس چیست انتخاب یقه باز در جلو درست و بقیه سست و نادرست مینماید زیرا از جمله لباس میپوشیم که در برابر عوامل محیطی مخصوصا سرما و گرما در امان باشیم و چون رشته های عصبی مخصوصا لامسه ای و ناقل حسها سردی و گرمی از طرفین مرهه ها خارج و باطرفا منتشر می شود و ستون فقرات مهره ای هم در پشت قرار دارد لذا آدمی اگر پشتش گرم یا سرد شود سراسر بدنش زودتر و بهتر گرم یا خنک خواهد شد و بطریق اولی یقه باز در پشت مناسب چنین ساختمان اعضائی نمی باشد و انگهی همانگونه که گفته شد برخی انقباضات گردنی که نتیجه اش پیدایش دردهای ناحیه سرو گردن می باشد یا بسیاری از دردها زمینه ای دارد که کاملاً مربوط به داشتن یقه تنگ یا یقه ای سنگین یا یقه ای است که بر آن تحمیل می شود و خود بطور ثانوی بر گردن فشار وارد دو شخص را عصبانی یا به دردهائی دچار میسازد چه بهتر که برای تماس آن قسمت از لباس که محاذی گردن است دقت بعمل آید زیرا اینجاست که می تواند مانع خوب رسیدن خون و اکسیژن به قسمتھائی بویژه جمجمه گردد.

فراموش نشود که اسلام همیشه افراد خود را با لباس تمام رسمی خواسته و باز گذاردن یقه و دکمه ها را تجویز نکرده حتی باز

گذاشتن دکمه را در نماز مکروه دانسته است که شرح داده شد.

مدتهاست از استخوان یا چوب به اشکال و انواع بجای دکمه بکار میبرند، زمانی بندهائی بجای دکمه که جا میگذاشتند و بعدها که مادگی و جامادگی پیدا شد (در برابر مادگیو نرینگی) و تا این اواخر مرسوم و هنوز نیز در برخی نقاط دور دست دیده می شود که بندی درست و سرآنرا گره دار کرده در آن سوراخ (مادگی) می نمایند و چون لباس پوشیده شد بند بکناری آمده گره گیر کرده کاردکمه را انجام میدهد و هم اکنون دکمه به انواع اقسام ساخته و بکار برده میشود.

یادتان باشد در جلد سوم که بحث از اعمالی در قلمرو سفره انداختن و ضیافت بود چون به بٹ از ظروف رسید مطالبی آوردم که نشان میداد انسان با استعمال ظروف فلزوی و حتی قاشق فلزی روی خوش نشان نمی دهد بلکه هر جا با اسلام و ابزار و الاتی که لازمه زندگی است و روبرو شویم می بینیم استعمال نوع فلزی آنرا مکروه داشته و حتی در جلد ۱۶ که بحث از بهداشت مو بود نظر اسلام را درباره بکار بردن شانه که نوع فلزی آنرا مذموم میداشت ذکر نمودم و هم اکنون باید به احتمال بگویم نظر اسلام دربارهی دکمه نیز سعی در اجتناب از استعمال دکمه های فلزی است همان فلزاتی که اگر ظرف شوند با برخی ویتامین ها سازگار نیستند و چنانچه زینت و زیور باشند محیط را آلوده از ذرات باردار از بار مثبت میسازند که ساکنین در آن محیط عصبانی و پرخاشجو خواهند گردید و شرح جملگی را دادم و چه بهتر که دکمه هم از فلز نباشد زیرا از جنس فلز با دست مالیدن و تماس ذراتی را به پوست منتقل

می سازد و بطور آزمایشی ملاحظه خواهید نمود که چون انگشت به سکه ای مالیدید چون ذرات فلز تمام خطوط و شیار انگشتان را پر مینمایند و در زیر ذره بین بوضوح پیداست و فرمول کلی اینکه رهچه فلزات از زندگی دورتر باشد بهتر. (و انزلنا الحديد فيه باس شديد - قرآن سوره الحديد).

کراوات

۳۰ - ۳۵ سال پیش از جمله پرسشهایی که از مراجع معظم میشد این بود که آیا میتوان کراوات یا پاپیون بست؟ و یکی از آنها که استفتای جالبی بود بسیار جواب جالب تر و عالمانه ای داشت بدین مضمون: در صورتیکه از اول بعنوان صلیب و یا علامتی از تثلیث نموده و تنها بعنوان زینت و جملا بکار رفته و میرود بالاشکال می باشد.

خیلی میل داشتم بدانم چگونه کراوات پیدا شد تا در یکی از مجلات دیدم بدنبال طرز پیدایش سلام نظامی چگونگی بکار بردن و آشنا شدن به کراوات را شرح میدهد و ون سالیان درازی است آنرا خوانده ام میتوانم فقط آنچه را از آن بذهن مانده بنویسم: یکی از ملکه های انگلستان هنگام ورود به کشتی بعلت زیبایی خیره کننده ای که داشته در یا سالار به ناخدای کشتی دستور میدهد ملونانان در ضمن آنکه در وصف ایتساده و مرتب و منظم اند هنگام عبور ملکه از برابرشان دستهای خود را به ترتیب خاص برابر و محاذی چشم بگیرند تا به ملکه از ندزک نگاه نکرده باشند نظم و ترتیب خاص جوانان که دستها را مرتب بالا برده و پائین

میاوردند وضع خاصی پیش آورد که بتدریج جای خود را به سلام نظامی داد یکی از پادشاهان فرانسه (باحتمال قوی لوئی چهاردم) درد گلویش دستمالی را برای گرم شدن بدور گردنش می پیچیدند از اطرافیان یکی پیش آمده آنرا مرتب می کند و گره مخصوصی میزند و دنباله اش را آویزان میکند شاه را خوش میاید مرتب می بندد و به پیشنهاد اطرافیان در آن تغییراتی میدهد و تا این اواخر اگر عکسها را دیده باشید هنوز کراواتها را بر روی یقه میبنداختند و بتدریج که آنرا زیر یقه برد زباتر تلقی شد و مد و رایج گردید و بدینطریق کراوات معمول گردید و برخی نیز گویند چون از اول اهالی شهر کراواس دستمالی بشک کراوات به گردن می بستند به شکل و نام کراوات در آمد.

برای دوام کراواتها بهتر است همانگونه که درباره لکه گیری و اطو کشیدن لباس گفتم عمل نمائید با این تفاوت که آنها را بدستجات ساده - متوسط - اعلا تقسیم کرده بر بندهای بیندازید تا برای برداشتن کمتر صدمه بآنها برسد و زمان اطو کشیدن هرگز اطو بر کراوات نکشید بلکه پارچه ای نازک حد واسط باشد.

ناگفته نماند آنچه فوق العاده مهم است اینکه نباید کراوات حتی یک ذره یقه را تنگ کند و فشار آورد زیرا هم یقه را بد ترکیب و چروک دار میکند و هم مانع از اعتدال جریان خون می گردد و در پایان چه بهتر که اگر کراوات زده سبب همشکلی و نزدیکی است صرفنظر گردد و در غیر اینصورت حسنالباسکم و اصلحوا رحالکم از نبی گرامی را فراموش نفرمائید.

دستکش

دستکش هم لباس است و هم ابزار کار و بهمان نسبت که قلمرو حکومتش را تا زوایای کارگاهها کشانده نزد کسانی لازم نیست دستشان را در برابر سمرا محفوظ دارند باید از داشتن دستکش صرفنظر نمایند زیرا زمان استعمال دستکش برای حفظ و صیانت دستها از سرمای سختی که امکان دارد سرمازدگی ایجاد نماید عنوان اثاث و ابزار بیشتر از لباس برای دستک براننده میباشد و انگشتان دست را بدون جهت در دستکش براننده می باشد و انگشتان دست را بدون جهت در دستکش کردن بر عصبانیت می افزاید و تماس انگشتان با اشیاء و قیت که کاری انجام میگیرد فوق العاده از عصبانیت ها میکهد بویژه آگ انگشت با مصنوع و مخلوق و فرآورده آدمی در تماس باشد فوق العاده اثر آرامش دهنده خوبی خواهد داشت و در جلد سوم آنجا که هاز غذا خوردن با دست صحبت کرد و در جلد شانزدهم که مطالبی در باره تسبیح داشت به تفصیل این مطلب را بیان داشتم و حتی ذکر کردم کسانی که فرزندان خود را در برابر بیماری پوستی به ضعف اعصاب دچار میسازانند که می بینند کودک مرتب خود را خارش میدهد و بدن را خون آلود می سازد صفحه مقوائی برداشته بکف دست و صغه دیگر ب کف دست دیگر گذارده آنرا می بندند و چون انگشتان کودک از کار افتاد و مدتی بر آن گذشت عصبانیت در کودک ظاهر می شد و هر چه ادامه یابد بر اعصاب وی تحمیل بیشتری وارد گردیده است.

دستکش در موارد زیر می توان بکار برد.

(۱) کف دستها سفت شده دستکشی از نایلون انتخاب

مینماید دستها را در آن میکنند نایلون غیر قابل نفوذ است رطوبت و عرق و چرب خشکی ها و سفتی ها را بر طرف مینماید اما در صورتی که از نایلون بسیار نازک انتخاب شود که در تماس با اشیاء از خط عصبی محروم نماند فوق العاده بهتر است.

(۲) دستها در سرمای شدید مجبور است هوا را بکشافد و پیش رود و در معرض جریاناده سرد قرار گیرد که در اینصورت امکان سرمازدگی زیاد است مانند کسبیکه دو چرخه در هوای قلمداد شده سوار شده بطرفی میراند یا هوا جریان خیلی سردی را به دست و انتها یعنی انگشتان میرساند و چون انتهاها آمادگی دارند تا سخت تر خون بان ها بردس زودتر از خون خالی مانده به سرمازدگی مبتلا می شوند.

(۳) پوست که مرزین بدن و محیط است از جمله قسمت های بدن می باشد که اسید است و میدان یم جز دو سه قسمت بدن بقیه قلیائی میباشد حال اگر پوست با مواد قلیائی رو برو شود صدمه می بیند و هرچه شدت قلیائی و زمان تماس بیشتر باشد صدمه بیشتر خواهد لذا کارگر انیکه با مواد قلیائی سروکار دارند بهتر است دستکش کار که اغلب جنس لاستیکی یا نایلونی دارد بپوشند.

(۴) کسانیکه با روغن ها و فرآورده های نفتی سروکار دارن و پوستشان حساسیتی دارد.

(۵) آنها که با کارهی خشن که پوست را فرسوده می سازد و یا با ایجاد طاول و خراشها مینماید.

(۶) و بالاخره دستهایی که باید با رنگها، پودرها و

حتی موادیکه از راه پوست امکان جذب شدنشان هست و عناصر جذب شده بحال بدن سازگار نیست باید دستکشی پوشند.
دستکش انواعی دارد:

دستکش پشمی و کتانی: که برای باغبانی سنگین، کارکردن در خانه ه هوا خیلی سرد شد، زراعت و نقاشی بکار میبرند.

دستکش کتانی: دستکش قابل شستشو است در باغبانیهای سبک، رنگ آمیزی، روغنکاری و کارهای دستی عکاسی بکار میروند انواعی که تا آرنج تا مچ بافته می شود و برنگهای مختلف وجود دارد و گاه قسمت بالاتر از مچ با دکمه به پائین متصل است یعنی ساق آن قابل جدا شدن است.

دستکش چرمی: دستکش قبلی است که گاه کف و گاه کف و انگشتان و گاه همه آنرا چرم کرده اند و ساقه کوتاه و ساقه بلند یک قطعه ای و دو قطعه ای دارد چرمش زود چرک و بد شکل میشود در انجام کارهای رطوبت دار خوب نیست: در بنائی، هیزم شکنی و کارهای خشک و سخت بکار می رود.

دستکش روکشدار: دستکش را در لاستیک مایع یا ونیل فرو میبرند و میشود روکشدار و ضد رطوبت و حتی ضد اسید ولی دست در آن عرق میکند نوعی که روکش لاستیکی دارد در کارهای مرطوب و نیل دار در کارهای خشک بهتر است و باید جنس خراب را که همه جایش روکش فرانگرفته باز شناخت.

دستکشای کتانی نایلونی که دو لایه از کتان و نایلون دارد و چون با حرکات دست خوب بازی میکند برای انجام کارهای ظرف مناسب می باشد.

دستکشهای لاطتیکی: پوشیدنش سخت است اما چون قابلیت انعطاف خوبی دارد و با انگشتان بازی می کند برای کارهای سبک مخصوصا مواردی که با آب و اسید و محلولهای شیمیائی سر و کار دارند بکار بده میشود و گایه درونش را با پنبه یا پشم گر مینماید که در تماس با سرد شده ها نیز خوب بکار آید.

دستکشهای جراحی و دستکشهای مخصوص عکاسی و انواع مختلف دیگر نیز وجود دارد.

اما نظر اسلام درباره دستکش: اگر بکا بردن دستکش برای حفظ دست یا بدن میباشد بکار بردنش ضروری بوده و در غیرانصرت اسلام تماس ست را با مصنوع و مخلوق شخص دوست داشته حتی بهتر میداند تا اندکی از ساعد نیز باز و بدون آستین باشد که شرح داده شد و در این باره مجدد بگویم روزی را که نبی گرامی پس از پایان یک سخنرانی چون خواستن از مسجد خارج شون با برخی دست میدادند مردی سالمند همینکه دستش در دست مبارک آنحضرت قرار گرفت بمنبر برگشتند و مرد را با خود آوردند جمعیت نیز در شگفتی که چه خبر است و ه سکوت هرچه تملتر نظار برصحنه اند.

حضرت فرمودند: ایها الناس چه دستی از همه دسته نزد خدا عزیزتر است؟ معنی گفتند: دست محمد، فرمودن خبر چند نفر: دست ابراهیم - نه چند نفری دست جبرئی - نه در حالیکه دست آن مرد را بلند کردند دستی که از فرط کار سفت و سخت چون قطعه چوبی شده بود و فرمودند این دست که از زیبای کار بدینصورت در آمده نزد خدا عزیزترین دستهاست و سپس بردستش بوسه زدند و آیا کدام پیشوائی که سنگ طرفداری از کارگر را بسینه میزد و می زند حضار شد با کارگری چنان و چنین کند؟ که اشرف آدمیان و سید پیامبران بردستی از پینه دار بوسه میزنند.

ریزش مو و لباس

مدتها بین دانشمندان اختلاف بود که چه شد موی بدن انسان ریخت و سرانجام این مسئله نیز مانند سایر موارد به زیان داروینیسیم در قلمرو و حلقه مفقوده تمام شد.

یکی از متخصصین امور ژنتیک اعلام داشت زمانیکه بشر خود را با لباس گرم گرفت نیازش از داشتن موی زیاد مرتفع گردید و در نتیجه موهایش بتدریج در طول زمان رو بکاهش نهاد یعنی لباس بجای موی انبوه رفع احتیاجش در برابر سرما نمود. دانشمندی که در آن جلسه حضور داشت ول گراس را که اظار نظر مربوط بوی بود لامارکسیم خواند و گفت لامارک هم در ۱۸۰۹ گفته بد زرافه علاقه زیادی بخوردن برگهای درختان داشت و گردنش طویل شد و امروز این سخن جز مسخره چیزی نیست و سخن ول گراس نیز همانند سخن لامارک می باش.

لورین برس انسان شناس معرو سخن گراس را پیچیده تر ساخت گفت در زمان حاضر انستهای که لباس کمتری می پوشند دیده می شود موی کتری دارند و آنان که لباس بیشتری دارند صاحب موی زیادتری هستند بعلاوه برس گفت اسنان در اثر اشتعال به شکار در روزهای گرم و زندگی در نقاط استوائی موی خود را از دست داد چون گرما بهتر می توانست از بدن بدون مو بخارج نفوذ کند و این ریزش مو را برس بین فاصله پنج میلیون سال تا ۴۰۰ هزار سال قبل میداند که در سالهی اخیر انسان بفکر لباس پوشیدن افتاد و من اضافه مینمایم که نظر خاص دیگری نیز در کار است و آن

مقایسه زندگی بین زن و مرد است که در مدت مذکور بین ۵ میلیون و ۴۰۰ هزار سال تقریباً هر دو یکسان بوده اند و صورت مرد مو دارد وزن ندارد و مهمتر آنکه بنی اندازه، وزن، شکل، قدرت و همه چیز موی سر مرد و وزن اختلاف وجود دارد (ناگفته نماند ریز مو که در نثیه بیماریها - مسمومیت ها، عفونت ها و... میباشد در قسمت بهداشت مو شرح داده شده است).

چهل و پنجم - نبی گرامی دستوری دارند درباره ارتباط پوشاندن تن در خزان و بهار بدین مضمون که در مثنوی مولوی نقل شده است: گفت پیغمبر باصحاب کبار - تن می پانید ا باد بهار تن بیوشانید از باد خزان... آنچه با برگ درختان میکند با تنو جان شما آن میکند.

در بهار ابرهای ضخیم و رعد و برق و تخلیه الکتریکی میان دو ابر ب ترامکم اکسیژن و تبدیل به ازت (۵۳) می شود که گازهای بد بو و چربیهای کثیف را تجزیه و متلاشی می کنند و برای میکربها کشنده است و برعکس باد تند خزان از مکانیهای بی بهره از آفتاب و آلوده برخاسته های پر میکرب را پراکنده می سازد.

بارها مسئله گنبدها را گفته ام که طبق یک برنامه مخصوص علمی و با توجه به ریزه کاریهای ساختمانی آنها معلوم داشتند استاد سازنده گنبدها یکی و شاگرد اول دو گنبد یکی و حتی مسئول فلان قسمت در یکی با دیگری یکنفر بوده است و بهمین قیاس و سنجش که ریزه کاریهای خلقت و درشتهایش معلوم که ساخته دست یک استاد است باید پذیرفت در آن فصل که بهار آید و زمین و آسمان جان گیرد و زنده شود نسیم جانفزائی دارد و برعکس فصل

خزان و مرگ و میر سلولهای نباتی وزش جانفرسائی را همراه دارد و امروز به گوشه ای از مکانیسم عمل مورد بحث با بیشتر شدن ذرات دارنده بار منفی در فضا همزمان با بهار واقف شده و آنچه را نبی گرامی فرموده‌اند محقق گردیده است. اینکه میگویم سلول های نباتی در بهار زنده و زیاد می شوند باز فراموش نفرمائید که همه جا و همه چیز ساخته دست یک ذات مقدس عالم خبیر بوه و سلول های حیوانی نیز در بهار زنده و زیاد می شوند و علت خسته بودن بدن در بهار بهمین علت سرعت افزایش تقسیمات سلولیت، بهر صورت شما را متوجه یک علم جدیدی مینمایم که هوز مطرح نشده است در قرآن و اسلام پایه و اساس کاره بر تقسیمات روئیت هلا و غره و سلخ آن اس و اگر نامی از ماه ها دیده می شد ماه قمری و رمضان است و حج و محرم و... اما در رساله ذهبیه زمان تقسیمات غذائی عجا که حضرت رضا به تناسب ماههای شمسی دستورای می فرماید و برطبق ماهای ترکی رده بندی میفرماید که در جلد دهم شرح دادم و اگر ماههای شمسی ایرانی که هم مذهبی و هجری است و هم علمی و شمسی و بهترین تقویم و معتبرترین تقسیم بشمار میاید در آن روز وجود داشت حضرت رضا میهمان عزیز کشور ایران تقویم ایران را انتخاب میفرمود و اینک شما را متوجه ارتباط لباس مینائیم که نبی گرامی نیز همانند غذا انتخاب آنرا متناسب با فصلی و اوضاع جوی دستور فرموده اند.

لکه زرد لباس زیر

عرق در کشاله ران و سایر چین های بدن مخصوصاً زیر بغل ممکن است سبب شود بزودی زیرپیراهنی را به لکه زرد مخصوص نشاندار سازد. لکه ای مزبور که بیشتر در نقاط پر عرق بدن ظاهر می شود یا مربوط به رنگین بودن خود عرق بدن است یا با مواد رنگی از خارج تماس پیدا می نماید یا طرف داروئی مصرف کرده که عرقش را زرد میسازد و از همه مهمتر دخالت عواملی چون باکتریها قارچها، مواد شیمیائی و محصولات زیبایی و اسپریهاست که رنگ زرد مذکور را که کرم هیدروزیس نام علمی آن است بوجود میآورد (Chromhidrosis)

گاه ممکن است الیاف پارچه زیر پیراهنی از ماده ای باشد که با عرق ترکیب زردرنگی را میدهد مثلاً پارچه هائی که مواد هکزا کلروفن دارد این کار را می کند و این ماده همان است که سابقاً به پورد بچه ها پودر BEBE می زدند و دولت فرانسه مرگ ۲۸ نوزاد را در اثر استعمالش اعلام و استعمال و فروشش را ممنوع نمود.

البته بیشتر علت وجود باکتریها، قارچها یا... میباشند که باید با دخالت پزشک بیماریهای پوست تشخیص و درمان گردد.

یادآوری مسئله ای که ترکیبات عرق با ادرار کاملاً متفاوت و مختلف می باشد ضروری و طالبان میتواند به جزئیات آن که در جلد دوم شرح داده ام مراجعه نمایند.

لکه گیری لباس

لباسهای چرمی که لکه می شود و حتی ترشحاتی از آب یا قطره ای از باران بر آن اثر میگذارد و منظره زشتی بوجود می آورد باید مرتب چرب شود و اگر با کرمی که سیلیکون دارد چرب گردد هم خوش منظره می شود و هم جای آب بر آن باقی نمی ماند (باید کرم بی رنگ را انتخاب و رنگدار را مخصوص کفش دانست)

برخی چرمها با محلول مخصوص پاک می شوند که فروشندگان آنرا بشما معرفی مینمایند و باری استعمال باید آنرا بر چرم پاشید و بوسیله اسفنج پخش کرد و با یک محلول روغن نباتی به خورد لباس داد و آنرا براق ساخت.

چرمهای سفید زودتر چرک می شود و محلولهای مخصوصی در جعبه های فلزی برای فروش هست که با اسفنجی همراه می باشد و آنرا بر لباس کشیده پاک می نمایند.

اگر تر بانطین داشته باشید میتوانید هرگونه لکه ای که روی کیف یا کفشتان افتاده با پنبه آغشته بآن پاک نمائید و سپس روی آن گلیسرین بمالید تا خوب پاک و تمیز شود یا از اول با مالیدن ملایم نفت آنرا پاک نمائید.

برس هرگز بر لباس مانتو ورنی نکشید بلکه شیر خشک بر آن بریزید و با پارچه نازک آنرا تمیز نمائید. اصولاً بکه گیری در اسرع وقت صورت گیرد زیرا هرچه تازه تره باش ثبوتش کمتر و پاک نمودنش سهلتر می باشد.

کسیکه ناشی است و میخواهد از این تاریخ بعد لکه لباس

را خودش بگیرد باید هر ماه ای را برای لکه گیری انتخاب می نماید متوجه باشد نسوج پارچه را از بین نبرد و رنگ آنرا خراب نکند و چه بهتر که اگر نمونه ای از آن پارچه را دارد بر آن آزمایش کند و اگر قطعه ای نارد گوشه ای از آن قسمت لباسش که زیر است انتخاب و مورد امتحان قرار دهد که اگر قرار شد ضایع شود لباسش نشود.

اگر میتوان لکه را با آب سرد پاکن نمود از بکار بردن آب گرم باید خودداری نمود زیرا لکه در آب گرم چه بسا پخته شود و زودنش مشکل گردد.

باید سعی کرد هرچه زودتر لکه را پاک کرد که هرچه نفوذش بیشتر شود سطحی تر پاک شده است.

اگر پارچه ای طیف و ظریف و نازک بود اید آنرا بر سطحی لطیف و ظریف قرار داد و شروع پاک کردن نمود.

متخصص لکه گیری همیشه داشتن مواد زیر را از ضروریات می شمارد: لیموترش، آب اکسیژنه، امونیاک، اتر، الکل سفید، بنزین، اسید اکزالیك کاغذ خشک کن، استن، پودر تالک، سرکه ماده لکه بر نظیر پودر تکسین، (Texienne) و د ۲ ۲ (D۲۲) و تترازین، ماست و نمک و...

اگر شمع بر لباس ریخته، هر جنس و هر رنگ باشد با لبه کارد تا حد مقدور یواش تراشیده پارچه را بین دو کاغذ خشک کن قرار داده بر آن اطو بکشید.

اگر روی چوب است با آب گرم بشوید.

در صورتیکه بر کاغذ نقاشی بود که میتوان شستشو داد با لبه

کارد باید تراشید و بعد با آب و صابون رقیق و اسفنج به آرامش شست و با آب نیمگرم آب کشید و با پارچه نخی خشک کرد.

اگر بر کاغذ غیر قابل شستشو بود شمع را با کارد پاک کرده با مغز نان یا ماد پاک کن پاک کنید.

روی قالی و زیلو بو شمع اضافی را برداشته با جاروی برقی اطرافش را پاک کرده بعد روی لکه کاغذ خشک کن قرار داده اطوی داغ بای زد و از مواد لکه گیر چون شامپو یلون (Shampoo Dlon) استفاده نمود.

روی وسایل آب نقره کاری بود شمع را جدا کرده با آب گرم و صابون بشوئید و آب کبشید و خشک کنید و آخر با پارچه آغشته بالکل جلا دهید.

روی موزائیک بو شمع را پاک کره سرکه گرم شده به آن بزیند و بعد با آب صابون نیمگرم شسته بعد آب کشیده فوری خشک نموده واکس میزنید.

در صورتیکه بر مرمر ریخته شمع اضافی را برداشته با آب صابون خیلی داغ بشوئید و صابون سیاه انتخاب شود بهتر است بعد آب بکشید و با پارچه تمیز کنید و چون خشک شد واکس کفش بی رنگ بزیند و با پارچه پشمی آنرا جلا دهید (قابل توجه کسانی که میخواهند سنگهای مرمر مشاهده مشرفه یا مساجد را جلا دهند متوجه باشید هرگز برای پاک کردن مرمر مواد اسیدی و ترشی بکار بره نشود).

لک گل: اگر در پارچه کتان یا پنبه ای چه رنگین چه سفید، پشمی و حریر باشد باید صبر کرد خشک شود بعد تکان دهید

یا گلهای اضافی ریخته شود بعد با آب سرد بشوئید تا لکه از بین برود و بعد با آب و آمونیاک تمیز کنید (یک قاشق سوپخوری آمونیاک در یک لیتر آب) دوباره با آب سرد آب بکشید.

اگر پارچه مصنوعی یا ترکیبی بود باید با آب نیم گرم قسمتی از آن را بر طرف نمائید اگر سفید رنگ بود بعد از شستن با آب و صابون به آن مقداری نیل بزنید که زرد رنگ نشود.

روی چرم بود خشک که شد کاملاً برس بزنید (مخصوصاً روی کفش و کیف) سپس با ابر نیمه خیس باقیمانده را از بین ببرید بعد کمی واکس یا کرم ب رنگ بزنید و با پارچه فلانل جلادهید.

لک قهوه: روی پارچه طبیعی: اگر تازه است ابتدا در آب خالص خیس کنید بعد با آب و صابون که نیم گرم است بوشندید و بعد در آبی بهمان درجه حرارت آب بکشید برای احتیاط بهتر است اینکار را قبلاً روی قسمتی از پارچه که کمتر قابل رویت است آزمایش کنید.

روی پارچه مصنوعی: ابتدا لکه را بوسیله آب مخلوط با الکل از بین ببرید (یک قاشق سوپخوری الکل ۹۰ درجه در یک لیتر آب) سپس با یک پارچه خیلی تمیز تا وقتی ه لکه از بین برود بمالید بعد با آب سرد مخلوط با آمونیاک آب بکشید (یک پیمانه آمونیاک برای ۶ پیمانه آب).

روی قالی و پارچه‌های پشمی کرکدار (موکت): مخلوطی از الکل ۹۰ درجه و سرکه سفید را به نسبت نصف مخلوط کنید لکه را با آن مالش دهید بعد قسمت لکه دار را با آب و صابون بشوئید. روی مرمر: اگر لکه تازه است فوراً با آب و صابون نیم گرم

از بین ببرید (صابون سیاه بهتر است) سپس با آب خالص آب بکشید بعدا مرمر را با پارچه تمیز خشک کنید و روی آن واکسی بی رنگ بزنید. اگر لکه کهنه است مقدار زیادی نمک طعام را در می آب لیمو حل کنید و با آن لکه ها را مالش دهید و آب بکشد. روی وسایل چوبی بود: اگر رنگ روغنی است و همچنین اگر لکه در همان لحظه ایجاد شده است اسفنجی را با آب صابون خیلی کم خیس کنید و چوب را فوراً پاک کنید و اگر لاک و الکی است در صورت تازه بودن لکه با پارچه نرمی می توان لکه را پاک کرد در صورت کهنه بودن و مقاومت لکه پارچه خیلی تمیزی را اب اکسیژنه ۱۲ درص خیس کنید و با آن پاک کنید.

چربی سیاه: چون روغن سوخته اتومبیل یا روغنی که در لولای در و نظائر آن بمرور زمان سیاه شده است).

اگر روی پارچه پنبه ای و کتان سفید رنگ یا رنگینی بود هر چند بنزین روغن را در خود حل میکنند ولی در مورد این روغن مفید نخواهد بود و با وجود حل شدن روغن لکه آن بطور کامل باقی خواهد ماند برای پاک کردن این لکه روی آن کره یا روغن بمالید بهمین حال نگهدارید بعد آنرا با بنزین پاک کنید.

روی چرم: وازلین بمالید بعد از یکساعت و نیم آنرا با تتراکلرودوکربن پاک کنید بعد با پارچه ای پشمی آنرا جلا دهید.

روی تابلوی نقاشی که قابل شستو باشد با احتیاط کامل با کارد روغن اضافی را بردارید بعد آنرا با بنزین پاک کنید و با آب و آمونیاک بشوئید.

لک چسب یا سریشم: روی پارچه: اگر تازه است با یک برس تا حد مقدور سریشم خشک شده را پاک کنید سپس با آب سرد بشوئید در صورت کهنه بودن پس از پاک با برس پنبه آغشته به سرکه کنید و آنقدر روی لکه بمالید تا کاملاً از بین برود سپس با آب اکسیژنه که در مقدار زیادی آب حل شده است بشوئید و آب بکشید برای پارچه های رنگی بهتر است قبل از اقدام به لکه گیری روتی تکه ای از همان پارچه آزمایش بشود.

روی چرم: برس را در آب نیمگرم خیس کرده و با آن لکه را پاک کنید سپس با یک پارچه تمیز خشک کرده و بلافاصله واکس بزنید.

روی مرمر: با آب سرد یا نیمگرم خوب بشوئید اگر جای لکه پیداست پارچه ای را در آب اکسیژنه ۱۲ درصد خیس کنید و لکه چسب را با آن پاک کنید و آب بکشید سپس با یک واکس مخصوص مایع آنرا صیقل دهید (توجه داشته باشید که هرگز نباید از مواد اسیدی برای پاک کردن وسائل مرمری استفاده شود).

لک مرگب معمولی: روی پاره سفید: آب عراول را با آب خالص سر بطور مساوی مخلوط کنی و با آن هرچه زودتر لکه را تمیز کنید.

روی پارچه مصنوعی: با آب لیموی خالص لکه را برطرف کنید و آب بکشید اگر باز هم لکه باقی بماند این کار را د باید چند بار تکرار کرد، باید بخاطر داشت که در همچو مواردی فقط باید از آب سرد استفاده شود.

روی قالی و پارچه ای کرکردا: با یک کاغذ خشک کن مرکب

را خوب بگریید بعد با شیر گرم نجوشیده لکه را خوب مالش دهید سپس با آب و صابون لکه حاصله از شیر را بشوئید. اگر مرکب سیاه است با نمک نکوئیده میتوان آنرا بنحو ساده ای پاک کرد بدین ترتیب که نمک را با آب زده کمی خیس کنید و مدت زیادی روی لکه بمالید.

روی چرم: پارچه ای را در شیر گرم نجوشیده خیس کنید و لکه را با آن پاک نمائید اگر بازهم مقداری از لکه باقی است با الکل ۹۰ درصد مالش دهید نتیجه قطعی است.

روی تخته بندی کف اطاق: اگر مرکب زیاد نفوذ کرده باشد با سمباده پاک کنید اگر سمباده ندادی از پشم فلزی استفاده کنید بعد روغن جلا بزندی تا هم رنگ سایر قسمت ها شود.

جوهر خودکار: روی پارچه های سفید یا رنگی: با الکل ۹۰ درصد لکه گیری نمائید. اسید سولفوریک شش درصد نیز این لکه را پاک می کند همچنین میتوان باری نتیجه گیری کامل از D۲۲ استفاده کرد.

روی پارچه های مصنوعی: باتری کلراتیلن پاک میشود ولی بهتر است قبلاً آزمایشاتی روی یک تکه از همان پارچه بنمائید.

روی پارچه پشمی و حریر: با الکل ۹۰ درصد میتوان پاک کرد و همچنین با آب لیمونی خالص نیز میتوان موفق شد بشرطیکه بیک بار پاک کردن اکتفا نکنیم.

روی مجسمه و ظروف و وسائل مرمی: محلولی از آب اکسیژنه ۲۰ درصد و چند قطره آمونیاک درست کنید لکه را با این

محلول بقدری مالش دهید تا از بین برود سپس با اسفنج نیم خیس پاک کنید و خشک نمائید و با پارچه پشمی آغشته بواکس مرمز آن را صیقل دهید.

روی تابلوه‌های نقاشی: پارچه تمیز را آغشته به استن کنید و روی لکه بکشید همچنین میتوان پارچه را با الکل خیس کرده و پاکش نمود الکل باید ۹۰ درصد بوده و به کرات از آن استفاده شود.

روی چرم:

با الکل سفید ۹۰ درصد با آب لیمونی خال می توان آنرا زایل کرد ضمناً باید بعد از پاک کردن از واکس بی رنگ یا کرم تغذیه چرم (که در بازار بفروش می رسد) استفاده کرده و صیقل داد.

برای مزید اطلاع آورده می شود که با مطالعه هرچه بیشتر به این واقعیت واقف میشویم که بعلت تمام چرخشی که در برابر غرب کرده و روی به آنها داشته ایم تصور مینمائیم آنچه از علوم و اعلام بوده و هست از دانشمندان غرب است و آنچه را دانشمندان اسلامی بویژه ایرانی گفته اند همه قدیمی و رفتنی بشمار می آید و حال آنکه سبقت و قدمت و ابتکار با ماست و چیزی را فراموش نکرده و نیست مگر آنکه دانشمندان متذکرند و از جمله راجع به لکه گیری که در کتابهای چندی آنرا آورده ان و از جمله تحفه حکیم مومن پس از پایان ذکر خواص داروها ابوابی چند درباره اعمال مختلف دارو مثلاً در یک باب که از هر عملی و علاجی تذکری میدهد

تحت عنوان سقطو چنین پایان داه (سموط: اب پودنه در دماغ شتر رافع مستی آن و از مجربات است) و باب بیست و سوم را قلع آثار لباس و جامه و امثال آن افتتاح و به شرح پرداخته که همان لگه گیری استو در اینجا آورده می شود:

قلع رنگ سیاهی و امثال آن دو جزو اشنان و یکجزو انار داد را با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان گرم کرده موضع ساهی جامه در آن بگذارند بحدیکه دست تاب گرمی آن آورد پس بدست بمالند و هرگاه اثری باقی ماند به آب گرم و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که با آب و صابون زائل نگردد به این عمل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند هر سیاهی و الوابشویند و بعد از آن به آب و صابون رع آثار مینماید.

اثر مداد: شیر تازه و نمک نیم کوفته مخلوط کرده به آن بشوید و پس از آن به صابون اشنان و تفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سائر آثار می نماید.

اثر سیاهی پوست انار: و سائر آثار سیاهی موضع را به گوگرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشویند.

رنگ دود: موضع را خمیر آرد برنج مالیده به صابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع آن است.

قلع جمیع الوان: اول به آب قلی شسته با بقیه نمناکی دود گودگرد دهند یا موضع را به سرگین مرغ طلا کرده در افتا خشک کنند و سپس به صابون بشویند.

قلع رنگ خون: در حاوی ابن تلمیذ است که ترشی ترنج

با نمک زائل کننده جمیع آثار خون هاست مگر خون بکارت و این فرق غریب است و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده به آب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند و به آب بشویند از مجربات است.

قلع رنگ زعفران: چند بار به قن سائید دود کنند رفع میکنند و بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و آن چنان گرم بوده جامه را به آن بشویند و پس از آن به صابون و دستور شستن جامه به بوره و صابون همین اثر دارد.

قلع اثر بقم: لیمو را پارکه کرده در ماست بفشارند و موضع را به آن آلوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بفشارند و به صابن و آب گرم بشویند.

قلع رنگ نیل: ماست ترش را بجوشانند و موضع را به آن فرو برده بعد از دو ساعت به آب و صابون بشویند.

قلع رنگ شکوفه ها و میوه ها: اشنان و اندکی بوره را بسیار جوشانیده و بدستور قدری اشنان را با ختمی و بروه بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند پس به آب و صابون بشویند.

قلع رنگ آلبالو: برگ آلبالو سوزاینده خاکست آنرا با آب سرشته موضع را لایع کنند و بعد از دو روز به آب و صابون بشویند.

قلع رنگ توت: اثر توت سیاه را بتا توت سفید بشویند و به دستور هر گاه به گوگرد دورژد کنند زائل میگرداند.

قلع رنگ انار: اشنان را با صمغ غربی و شب بجوشانند و به آن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده از موضع بفشارند

و به آب بشویند و بدستور شستن آن بصرغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را بروغن و صابون بشویند.

قلع رنگ خمر و نیبذ: به آب انار دادن و قرارقروط بشویند و بعد از آن به صابون و گویند چون به گوگرد دود کنند زائل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است.

شستن جامه های رنگین تغییر که نیابد: قطف ادر آب جوشانیده لباس را به آن بشویند.

جهت ثبات رنگ جامه ها خرنوب نبطی کوبیده را بخسیانند و جامه را در آن تر کرده بعد از هر رنگی که کند دیگر زائل نمی گردد.

قلع اثر روغنها: آرد جو را به دوغ آمیخته به آن بشویند تا ازاله چربی شود و چون لباس پشم سفید بروغن آلوده باشد مر صاف را بعد از تر کردن موضع بر آن پاشند و بسیار بدست مالیده به آب سدر و صابون بشویند و هر پوست به چربی آلوده باشد نخاله گندم تا سه بار بر آن ریخته بدست بمالند و بیفشارند و تصریح نموده اند که چون به زهره گوسفند و بز طلا کرده به اب اشنان و باقلی بشویند اثر جمیع ادهان را از اقسام البسه زائل گرداند و هرگاه خواهن ناشسته زائل کنند آهک و نمک را سائیده بر موضع پاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بیفشانند و در قلع روغن بزرگ و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمین به آن لوده باشند سبوس گندم را جوشانیده موضع را به آب آن تر کرده به گوگرد بخور کنند و در خواص الاشیاء ازاله آن از جامه پیشین نیز بدستور مذکرو است و چون لباس رنگین باشد اول بخطمی بشویند و پس از آن با آب و صابون.

قلع اثر نفت سایه و سفید: اولی به دوشاب بشویند پس به آب باقلی که گرم باشد و جهت رفع بدبوئی آن اول به سرکته و بعد از آن به صابون بشویند و آب طیبخ باقلی را جمیع مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشوید زائل کرده اند و گویند به روغن زیتون نیز رفع اثر نفت می شنود.

قلع رنگ غالیه و طیور: سرگین کبوتر را به آب جوشانیده جامه را به آن بشویند پس به صابون و ازاله اثر عرق چهارپایان و اثر پوست سایه بدستوری است که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد.

قلع روغنها از اوراق و کتاب و کاغذ: هفت دهم استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و یا ده مثقال شب و یک مثال نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاسده سنگی گران بر بالای آن از شب تا صبح گذاشته پس اوراق را بیفشانند و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین فعل میکنند.

قلع نوشتجات: باید گچ را با روغن زیتون و اندکی بوره و گل ارمنیو شب یمانی سائیده و بر نوشتات ملاید پس رفع آن نمود و همین عمل رد بردن چرک جامه نیز موثر است و در این امور سفید اب جصاصین قوی تر از گچ است و در فعل موم عسل را گرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا مومو عسل بیامیزند پس عسل را برداشته موضع را به آب گرم بشویند و جامه را در روغن شیر سخت جوشانیده پس به ابون و آب گرم بشویند یا به بوره و آب گرم بشویند رفع نماید.

قلع قیر و زفت و قطران و مومیائی و امثال آن: ارد نخود

را به آب آمیخته استعمال کنند و به دستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبیده مثل دبق از مجربات دانسته اند.

شستن اقسام جامه ها: لباس زربفت را چیزی بهتر از گل و بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمی و صوف و سقرلات و لندره و امثال آنرا چوبک و نمک و جامه ابریشمی چنانکه به صابون پاک می گردد با پشم گوسفند بز بشویند پاک میشود و الوان مختلفه را سرگین کبوتر ازاله چرک می کند و جامه سفید بهر رنگی که آلوده گردد چون یک ب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن می شود و بول اطفال را نیز همین اثر است و الله اعلم.

خیاطی نوین

هیچگونه اقدامی برای تجزیه و تحلیل از تقلیدی و مد نخواهم کرد و عنوان فوق تنها باری این آورده شد که یک وجه دیگر دانش را که در حال پیشرفت می باشد نشان و آن دوخت لباس های بدوئی ن سوزن و نخ می باشد.

آزمایگشاه مرکزی صنایع خیاطی لهستان در این کار پیشقدم بوه و پس از انواع و اقسام آزمایشها و بررسیه توانسته اند با چسبانیدن قطعات پارچه بوسیله چسب هاو الکترودهای ماورای صوت از بکار بردن نخ و سوزن آسوده شوند.

با آنکه موفقیت مذکور قط در قلمرو پارچه هائست که به وسیله الیاف مصنوعی فراهم شده و هنوز نتوانست اند با پارچه های طبیعی چنین علمی را انجام دهند ولی خوشحالند که با سرعت

می توانند جا دکمه ای و دکمه و جیب ها را بچسبانند اطو کشیدن لباس های مذکور نیز فوق العاده آسان میباشد و مهمتر از همه که بهترین لباس برای کسانی که با تکنیک سرو کار دارند محسوب است.

یکی دیگر از اختراعات تازه لباسهای همیشه اطوست که مورد علاقه بسیاری از مردمی می باشد که ناچار بودند هر روز مقداری از وقت خود را صرف اطو کردن لباسها نمایند و اختراع جدید که در سال ۱۹۶۵ شد بر این مبنی قرار دارد که پارچهائی درست کرده اکند که پس از شستن زیاد چه با گرما چه هوا چه نگهداری زیاد اطوی اولیه خود را باز خواهد داشت و چنین پارچه ها بلکه چنین لباسها را بانگلیسی (Permanent Press) میخوانند و پارچه آنها بنام تجراتی کراتون (Keratron) صادر مینمایند که نوع دیگری از آنها اخیرا بنام فیکزافرم و رقم دیگری را بنام تریلین نیز تهیه و بزار عرضه داشته اند.

مکانیسم پیدایش پارچه اولی بدینطریق بود که نواع رزین های مخصوصی را بروی تارهای کتان تلقیح و سپس آنها درون فر آشپزخانه قرار دادند و پارچه از آن نوع اما با نواقصی بدست آوردند که آن هم بتدریج از بین برده شد و اهم آنها کوتاه شن پارچه و کمی استحکام آن بود.

مسئله جالب دیگری که مربوط به خیاطی نوین می شود و مشابه آنها در جلدهای مربوط به غذا نقل ایک جزوه جالب بنام نگشتانه زمرد آوردم این واقعیت است که سپوری در لندن که سال مأمور جمع آوری خاکروبه منازل بود پس از باز نشستگی ادعا کرد از روی وضع کیفی و کمی خاکروبه هر خانه

می تواند آمار صحیحی از عده نفرات ساکن در منزل اده بگوید چند نفرشان زن و چند نفر مرد در آن خانه است آمار مهماننهایی که داشته اند چه رقمی است اهالی با هم مهر بانند یا خصومت میورزند و بیمار دارند و نوع بیماری و.. و از دولت تقاضا کرده بود از او امتحان بعمل آید و پروانه تخصصی در صورت موفقیت بوی داده شود.

داستان فعلی هم که میخواهم بیاورم و وجه شبهی با آن دارد از آقای بارات خیاط می باشد که همشهری همان سپور می باشد.

خیاط مذکور هم دست کمی از آن ندارد وی نیز از اطلاعات وسیعی از کمیت و کیفیت عملیات گانگستریستی و تروریست ارد یراوی خیاطنخانه مرعوفش صفحه ویلکنسون» مشتریهای فراوان درجه اول مخصوصی دارد زیرا همه برای تهیه جلیقه های ضد گلوله بوی مراجعه کرده و میکنند و جلیقه های وی دو نوع است نوعی که پوششی از نایلون مخصوص دارد و باید یک پوشاک معمولی بر آن به تن کرد و نوع دیگر که دکمه های قشنگ و در رنگهای مختلف تهیه می شود بر رو پوشیده میگردد و شرح مفصلی دارد که خارج از بحث ماست.

پیراهن

مدرک درست نوشتن کتابهای فضلا و ادباست مخصوصا کلمه ای از فارسی را ما درست میدانیم که کسانی چون سعدی آنرا آورده باشند و بنابر آنچه ملاحظه می فرمائید اگر گاهی پیراهن و زمانی پیرهن نوشته شده است. سی از بزرگترهاست:

از لحاظ بهداشت پیراهن بقدر کافی در همین جلد بحث کرده ام در اینجا اضافه می نمایم نقش پیراهن ر زیبا جلوه دادن فوق العاده بوده و با داشتن بهترین کت و شلوار در کنار یقه و سر آستین نامرتب جلوه گاه زشتیها می باشد.

پیراهن شهرنشینان معمولاً در زمستان و تابستان یکی است همان را می پوشند و چیزی بر آن میفازیند و اگر پیراهن از جنس پنبه باشد هم گرمتر است و هم سالم و دارند امتیازاتی که در این جلد شا چدرنشینان پیراهن تابستانه و زمستانه دارند و در بیلاق همان را نمی پوشند که در قشلاق.

زیر پیراهن

داشتنش از ضروریات است زیار در تابستان عرق را جذب و خود وسیله خنک کننده مرطوبی می شود بویژه آنکه بهتر است به رنگ سفید بوده باشد تا هم زود چرک شدن آن معلوم و تعویض گردد و هم رنگ سفید امتیازات دیگری دارد که در همین جلد شرح داده شده است.

زیر پراهن در زمستان حافظ و نگهدارند حرارت بدن است و کسیکه دو زیر پراهن با هم بپوشد هم لباس سکی را انتخاب کرده و هم از لحاظ حرارت خود را در داده شد.

داشتن زیر پراهن مخصوصاً برای کسانی که پراهن نایلونی می پوشند ضرورت بیشتری دارد و هر چه تماس فرآورده های نفتی و اجناس مصنوعی تماس با بدن کمتر داشته باشند بهتر است و بقدر کافی در خلال مسائل مربوطه از زیر پراهن بحث شده است فقط باید یک امتیاز دیگر پارچه پنبه ای را که در محل خود ننوشته ام و همین فروردین (۱۳۵۲) در تهران صاعقه سبب آن گردید بنویسم و آن بود که در باغی صاعقه زد و پراهن های نفتی (فرآورده های نفت) را مجاله و یک جا روی بدن جمع نمود همانند شمعی که ذوب شده جایی جمع شده باشد.

روپراهنی

در برابر زیرپراهنی روپراهنی یا پراهن کش یا پل آور داریم که اگر گفته شود خلل و فرج بیشتری داشته باشد و یک نمره نیز فراختر باشد گرم تر بوده و تهویه بهتری نیز انجام میدهد تعجب آور است اما بشرط آنکه از پشم انتخاب گردد که پشم شتر از همه بهتر و گرمتر می باشد. مصخصوا بکسانی که رو پراهنی با یقه مضاعف میخرند توصیه می شود یقه کاملاً آزاد انتخاب نمایند که در قسمت مربوط به پیرهن گفتم چه زیانهائی دارد و در ضمن بحث هایی که شد بقدر کافی از زیر پراهن و روپراهن مطالبی آورده شد فقط

باید از تزئین لبانست که از قرار معلوم اگر پشت دست بچه ای شکل چشم و ابرو و یک صورتی کشیه شود آنقدرها اظهار ناراحتی نخواهد کرد که پشت پایش و خانم ها می دانند برای تزئین لباس کودکان میتوان گلدوزی نمود تکه دوزی کرد، گل‌های مصنوعی بکار برد، روبان و تورهای رنگارنگ اضافه کر زنجیر و گلوله آویز نمود و انواع و اقسام دوخت ها از پردوزی، ساقه دوزی، دندان موشی، شماره دوزی، ژور و... اما همانگونه که خوشبختانه کمتر دیده می شود باید رعایت این نکته را نمود و از شکل قرار دادن بر لباس های از ناف پائین کودکان خودداری نمود نه اجازه داد شکلی به پشت پای کودک افتد نه زیر زانویش قرار گیرد نه با عورتش تماس یابد نه زیر سرین هایش واقع شود و حتی خود کودک هم اگر بخواهید یک شکل برگ پشت پایش بکشید شاید ناراحت شود ولی اگر شکل آدمی شیده شود مضطرب می شود زیرا صورت آدمی برابر صورت آدمی است و نشنیده ای که مردی افتاد تا پای نبی گرامی رات ببوسد و مرد رحمه للعالمین که بندرت مگر در مواردی خاص برای خدا خشمگین می شد با ناراحتی زاد او را بخاطر شرافت انسانیت از اینکار بدور کرد. و بر پیراهن بچه آنان نیز اوضاع و احوال روانشناسی را که باید کودک به آن آشنا شود رعایت کنید مثلاً از نقش دو کودک که در حال دعوا کردندند یا یکی به دیگری سنگی پرتاب می کند خودداری نمائید. شما که در بزرگی فریاد میزنید چرا پسران عکسهای لخت و عور دختران را در اطاق خوابش تعبیه کرده و یا دختران گراورهای پسران جلف و زننده را پی ریزی این کار را بنگرید خودتان کرده اید یا دیگران.

از جمله شمائل نبی گرامی

بطوریکه ملاحظه فرموده اید کلیه مجلدات را تقدیم به کسانی کرده ام که نا از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل، از اینرو هر کس علم و ایمانش بیشتر هدیه ناقابل را در روزی بیشتر که پذیرد و کیست از سرو علامیان و سید پیامبران بالاتر و بیشتر که شرط ایمان دیگران با ذکر نام مقدس ایشان است (لا اله الا الله محمد رسول الله) نامی در کنار نام مقدس ذات باریتعالی و در مقام علمی نیز خلقت قل رب زدنی علما از جانب رب جلیل تنها بر قامت رسای ایشان آراسته.

همانگونه که در آغاز آوردم همه چیز پیامبر جمع آوری و یکجا ذکر شده جز البسه آن حضرت و هم اکنون باید بگویم: کتاب کوچک نسخه خطی در آستان قدس رضوی است که شرحی از کفش وابسته به آستان قدس و کتاب خطی دیگر در کتابخانه وزیری یزد وابسته به آستان قدس رضوی (۱) در دو قسمت که اخیر آن بنام شمائل النوبی شرحی است از همه چیز نبی گرامی (شکل ظاهر - راه رفتن، لباس، کفش، و...) به عربی که تمام روایان روایت را نام میبرد و ذکر سند و مأخذ میناید و من همه روایات را عریان و بدون ذکر نام روایان هم اکنون ذکر مینمایم تا بتوان این جلد را خصوصیت دهم تیرای فقط تقدیم و اهدا به پیشگاه مقدس نبی گرامی و در عوض گرفتن شفای کامل یکی از

فرزندنام (کتاب مذکور تألیف مرحم شیخ الحافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره معروف به ترمذی است که در ۱۱۳۹ قمری برشته تحریر در آمده است ناگفته نماند کتاب نفیس الذریعه فی تصانیف الشیعه نیز از کتابی بنام شمائل النبی بفارسی نام می برد که یک جلد آن در کتبخانه ای از قم است).

هرچند در مجلدات اولین دانشگاه به تصیل از بسیاری قسمت ها که مربوط به نبی گرامی است بحث نموده ام اما برای ذر آنچه در کتاب شمائل النبی است هرچند تکراری خواهد بود چون مختصر میباشد مضایقه روانیست و به پاره ای از آنها اشاره می شود:

فی خلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم: کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالطویل البائن و لا بالقصیر و لا بالابيض الا مهق و لا بالادم و لا بالجعد القطط و لا بالسبط... فتوفاه الله تعالی علی رأس ستین سنه و لیس فی راسه و لحيته عشرون شعره بیضاء: (د خلق رسول خدا - رسول خدا دارای قامتی رسا بود نه کوتاه و نه سفید بی نور و نه سیاه. نه می پیچیده کوتاه مرغوله داشت ن و نه موی فروهشته خوابیده و خداوند او را در سنه ۶۰ قبض روح نمود و نبود در سروریش آن حضرت بیت موی سفید).

کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مربعه و لیس بالطویل و لا بالقصیر حسن الجسم و کن شعره لیس بجعد و لا سبط اسمر اللون اذا مشی یتکفا: (رسول خدا ص میانه بالا بود و نه دراز و نه کوتاه بود خوش هیکل و مویش پیچیده و زیاد نرم بود، گندم گون بود

وقتی راه می رفت با تکبر راه نمیرفت.

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا مربوعا بعيد ما بين المنكبين عظيم الجمه الى شحمه اذنيه عليه حله حمراء ما رايت شيئا قط احسن منه

(رسول خدا حد اعتدال و دااری شانہ های پهن و موی فراوران داشت تا نرمه گوشش بر او پارچه قرمز بود که هرگز زیباتر از آن ندیدم.

ما رأيت من ذي لمة في حله حمراء احسن من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم له شعر يضرب منكبيه بعيد ما بين المنكبين لم يكن بالقصير ولا بالطويل.

ندیدم شخصی مو دارد در لباس قرمز زیباتر از رسول خدا، دارای موئی بود که تا کتف هایش بود میان دو کتف او پهن بود نه کوتاه و نه بلند بود

.... عن علي بن ابيطالب صلوات الله و سلامه عليه قال: لم يكن النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالطويل ولا بالقصير و كان شثن الكفين و القدمين ضخم الراس نكفي ضخم الكراويس طويل المسر به اذا مشى تكفا تكفا كانما ينحط من صيب لم ارقبله و لا بعده مثله (از علی ع است که فرمود پیغمبر خدا نه بلند و نه کوتاه بود دارای دستها و پاهای قوی بود سری بزرگ و سر استخوان های قوی موی از سینه تا نافش بود وقتی راه میرفت سر بر زیر بود مثل اینکه از بلند بگودی بیاید ندیدم پیش از او و بعدش کسی مثل او.

كان على عليه السلام اذا وصف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالطويل الممقط ولا بالقصير المتردد و كان ربه من القوم لم يكن بالعجد القلط ولا بالبسيط كان جعدا رجلا و لم يكن بالمطهم ولا بالمكثم و كان فى وجهه تدوير ابيض مشرب ادعج العينين اهدب الاشفار جليل المشاش و الكند اجرد ذومسربه شثن الكفين و القدمين اذا مشى تقلع كانما ينحط ف صعب و اذا التفت التفت معا بين كتفيه خاتم النبوه و هو خاتم النبيين اجراء الناس صدرا و اصدق الناس لهجه و اليهم عريكة و اكرمهم عشيره من راه بديهه هابه و من خالطه معرفه احبه يقول ناعته لم ارقبله و لا بعده مثله

(حضرت على در وصف نبيگرامى ميفرمايد: رسول خدا زياد در ازونه بسيار کوتاه بود حداتدال قوم بود داراي موى زياد و پيچيده و زياد نرم نبود صورت باد دار نداشت و نه کوتاه پيشانى در صورتش گردى بود سفيد و سرخ بود چشمان سياه موهاى پلك بلند مفصل ها قوى فاصله گردن و شانه قوى بدن بى مو داراي موى نازكى دستها و پاهایش قوى بود وقتى راه ميرفت پا را از زمين ميکند مثل اينکه از بلندی به پستی مى آيد و چون بکسى توجه ميکرد کاملاً توجه داشت بين دو کتفوت بود و او خاتم پيغمبران بود و گشاده ترين سینه را داشت و راستگوترين مردم بود و نرم خويترين مردم بود خوش رفتارترين مردم بود کسى که او را يک مرتبه ميديد بزرگيش او را مى گرفت کسيکه با او معاشرت مى کرد او را دوست ميداشت ندیدم کسى را مثل او نه قبل از او نه بعد از او.

يقول فث تفسى صف النبى صلى الله عليه و له و سلم الممفط الداهب طولاً- قال وسمعت اعرابيا يقول فى كلامه يمغط فى نشابته اى مدها مدا شديدا و المتردد الداخلى بعضه فى بعض قصرا و اما القطط فالشيد الجعوده و الرجل الذى فى شعره حجونه تن قليلا- و اما المطهم فالبادن الكثير اللحم و للمكثم المدور الوجه و المشرب الذى ف بياضه حمرة و الادعج الشديد سواد العين و الاهذب الطويل الشفار و الكتد مجمع الكتفين و هو الكاهل و المسربه هو الشعر الدقيق الذى كانه قضيت من الصدر الى السره و الشتن الغليظ الاصابع من الكفين و القدمين و التقلع ان يمشى بقوه و الصبب الحدودر بقول انحدرتا فى صبوب و صبب و قوله جايل المشاش يرید روس المناكب و العشره الصحبه و العشير الصحاب و البديهه المفاجاه يقال بدهته بامراى فجيته

در تفسیر صفت پیغمبر می گوید: ممغط روند درا و شنیدم عربی میگفت در کلامش یمغط فی نشابته یعنی کشید آنرا کشیدن سخت و متردد: در هم فر رفته کوتاه و قطط: بسیار پیچیده و مردی که در مویش کجی و جعد باشد مطهم: صورت باد دار و گرد. مشرب: کسی که در سفیدیش سرخی باشد ادعج: سیاه چشم زیاد اهدب: موهای پلک بلند، کتد، میانه دوشانه، کاهل فاصله گردن شانه مسربه: موئی نازک از سینه تا ناف، ششن: انگشتان دست و پای قوی. تقلع راه رفتن با قوت صبب: گودی، جلیل المشاش: سر شانه های قوی، عشرت: دوستی، عشیر: دوست، بدیهه: ناگهانی

گفته میشود بدهته بامر یعنی ناگهانی کاری را کردم.

ج ۱۶ بحار ص ۱۴۹.

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فخما مضخما يتلاء لو وجهه تلاعلو القمر ليله البدر اطول من المربع و اقمصر من المشذب عظيم الهامه رجل الشعران انفرقت عقيقته فرق و الا فلا يجاوز شعره شحمه اذنبه اذا هو وفقره از هر اللون واسع الجبين ازج الحواجب سوايغ في غير قرن بينهما عرق يدره الغضب اقتى العرين له نور يعلوه يحسبه من لم يتامله اشم كثر اللحيه سهل الخدين ضليح اقم اشنب مفلج الاسنان دقيق المسربه كان عنقه جيد دميه في صفاء الفضة معتدل الخلق بادنا متماسكا سواء البطن و الصدر عريض الصدر بعيد ما بين المنكبين ضخم الكراديس انور المتجرد موصول. ما بين اللبه و السره بشعر يجرى كالخط عارى الثديين و البطن مما سوى ذلك اشعر الذراعين و المنكبين و اعالي الصدر طويل الزندين رحب الراحه شثن الكفين و القدمين، سائل الاطراف او قال سائل الاطراف خمصان الاخمصين مسيح القدمين ينبوء عنها الماء اذا زال قلعا يخطو تكفا و يمشى هو نا ذريع المشيه اذا مشى كانما يخط من صيب و اذا التفت التفت تجمعا خافض الطرف نظره الى الارض اطول من نظره الى السماء جل نظره الملاحظه يسوق اصحابه و بيدر من لقي بالسلام

(در چشممها و سينه ها با عظمت بود صورتش چون ماه شب چهارده می درخشید کمی از مردم میانه بلندتر بود و کوچکتر از مردم لاغر بلند (بسیار بلند نبود) دارای سر بزرگی بود مویش نه بسیار پیچیده و نه بسیار افتاده بود مویش از نرمه گوش نمی گذشت

و اگر تجاوز می کرد فرق باز می کرد رنگش سفید نورانی بود پیشانی گشاده داشت - ابرو باریک و قوسی پیوسته نبود در میان پیشانی رگی بود که هنگام غضب پر میشد - بینی کشیده و وسط آن کمی برآمده و از آن نور بلند میشد، کسی که تأمل نمی کرد آنرا برآمده می پنداشت ریش او انبوه گونه هایش هموار بود دهانش کوچک نبود دندانهایش براق و سفید موی نازکی از سینه تاناف روئیده بود گردنش در صفا مانند صورتها بود که از نقره بسازند خلقت معتدلی داشتم. قوی اندام و خوش نما بود. که از نقره بسازند خلقت معتدلی داشت. قوی اندام و خوش نما بود. سینه و شکمش مساوی هم بود سینه ای گشاده داشت. میان دو کتف او پهن بود. سراسر استخوانهایش قوی بود - از میان سینه تاناف خط سیاه باریکی از مو بود پستانها و شک او مو نداشت ذراع و شانه ها و بالای سینه مو داشت بند دستهایش دراز و کف گشاده داشت دستها و پاهایش قوی بود انگشتانش کشیده و بلند بود کف پاهایش هموار نبود پشت پاهایش صاف و نرم بود بطرویکه قطره اب روی آن بند نمی شد چون متکبران راه نمی رفت سر را بزیر می افکند و مانند کسیکه از بلندی بزیر اید راه می رفت و هرگاه بکسی التفات میکرد تمام وجه متوجه میشد نظرش بزمین زیادتر بود از نظر بسوی آسمان بگوشه چشم نظر می کرد بلکه تمام وجه بود اصحابش را جلو میانداخت هر که را میدید مبادرت بسلام می کرد.

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ضليع الفم اشكل العين منهوس العقب وقال... ما ضليع الفم قال عظيم الفم قلت ما اشكل العين قال طويل شق العين قلت ما منهوس العقب قال قليل لحم العقب

(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای هانی وسیع چشمانی درشت، عقبش کم گوشت بود، گفت ضلیع الفم یعنی چه؟ گفت دهان بزرگ گفتم اشکل العین یعنی چه گفت چشمی که گشاد باشد گفتم منهوس القلب یعنی چه گفت عقب کم گوشت).

رایت روسل الله صلی الله علیه و آله و سلم فی لیلہ اضحیان و علیه حله حمراء فجعلت انظر الیه و الی القمر فلهو عندی احسن من القمر. (نبی گرامی را دیدم در شب اضحیان که حله قرمزی پوشیده بودند نگاه می کردم به ایشان و ماه پس ایشان در جلو من زیباتر از ماه بود)..

...اکان و جه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل السیف قال لبل مثل القمر (... آیا چهره نبی گرامی همانند شمشیر براق بود گفت نه بلکه مانند ماه بود).

کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابیض کانما صیغ من فضه رجل الشعر (نب گرامی همان جامهای نقره و دارای موی شانه کرده بودند).

کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افلیج الثننن اذا تکلم روی کالنور یخرج من بین ثنایا (نبی گرامی را داندانهای براق و سفید بود و هرگاه سخنی می فرمود گویا از میان دندانهایشان نور بیرون میامد).

ما جاء فی شعر رسول الله (ص):

(آنچه درباره موی نبی گرامی رسیده است).

کان شعر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ال نصف اذنیه

(موی نبی گرامی تا نصف گوششان بود)

كان له (لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) شعر فوق الجمه و دون الوفره (نبی گرامی را مد در سر بدون اینکه تا دو بر گوششان برسد)

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مربوعا بعيد ما بين المنكبين و كانت جمته تضرب شحمه اذنيه (نبی گرامی میان بالا و پائین شانه هایش پهن بود و موئی داشتند که تا نرمه گوششان بود)

كان شعر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن بالجعد و لا بالبسط كان يبلغ شعره شحمه اذنيه (موی نبی گرامی پیچیده و زیاد نرم نبود و تا نرمه گوششان میرسید)

.... قدم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علينا مكة قدم وله اربع غدائر (نبی گرامی ناگهانی بر ما به مکه وارد شدند و دارای چهار گیوسی بافته شده بودند).

ان شعر النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان الى انصاف اذنيه (موی نبی گرامی تا نصف گوششان بود)

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يسدل شعره و كان المشركون يفرقون روسهم و كان اهل الكتاب يستدلون روسهم و كان يجب موافقه اهل الكتاب فيما لم يومرفيه بشي ء ثم فرق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رأسه (نبی گرامی موها را فر می گذاشتند و مشکرین فرق باز می کردند و اهل کتاب موی سرشان فرو می گذاشتند و ایشان دوست میداشتند با اهل کتاب موافق باشند در چیزی که در آن موضوع به ایشان امر نشده بود و بعد فرق باز کردند)

رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذا ضفار اربع (نبی گرامی را دیدم که چهار گیسوی بافته داشتند).

ما جاء في ترجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (آنچه درباره پایه روی نبی گرامی آمده است):

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليحب التيمن في طهوره اذا تطهر و في رجله اذا ترجل و في انتعاله اذا انتقل (رسول خدا دوست میداشت در طهارت هرگاه تطهیز میکرد و در پیاده روی هرگاه پیاده میرفت و در کفش پوشیدن هرگاه کفش می پوشید از طرف راست شروع کند)

نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الترجل الا غبا (نهی کرد رسول خدا از پیاده روی مگر در جای پنهان زمین درشت)

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يترجل غبا (رسول خدا پیاده می رفت در زمین درشت گردو خاک جای پنهان زمین)

ما جاء في شيب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. (آنچه درباره موی سفید رسول خدا رسیده):

ما عدت في رأس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و لحيته الا اربع عشرة شعرة بيضاء (نشمردم در سر رسول خدا و ریش آن حضرت مگر ۱۴ تار موی سفید)

كان اذا ادهن صلى الله عليه وآله وسلم راسه لم ير منه شيب فاذا لم يدهن رى منه (هرگاه رسول خدا به سرش روغن می زد

موی سفید آن حضرت دیده نمی شد و هرگاه روغن نمیزد دیده میشد)

آنها کان شیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نحواً من عشرين شعره بیضاء (موی سفیدی رسول خدا در حدود بیستس تار مو بود)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیبتی هود والواقعه والمرسلات و عم يتساء لون و اذا الشمس كورت (رسول خدا فرود هود... اذا وقعه والمرسلات - عم - اذا الشمس كورت مویم را سفید کرد)

.... قالوا يا رسول الله نراك قد شيبت قال شیبتی هود و اخواتها (گفتند ای رسول خدا میبینم که مویت سفید شده فرمود هود و نظایر آن مویم را سفید کرد)

لم يكن في رأس رسول الله صلی الله علیه و سلم شيب الشعرات وفي مغرق رأسه اذا ادهن و اراهن الدهن (در سر پیغمبر موی سفید دیده نمی شد مگر چنداتی در مغز سر و هرگاه روغن می زد روغن آن را می پوشید).

ما جاء في لباس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (آنچه درباره لباس رسول خدا رسیده):

كان احب الثياب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم القميص (محبوب ترین لباسها در نزد رسول خدا پیراهن بود)

كان كم قميص رسوا الله صلی الله علیه و آله و سلم الى الرسغ (آستین پیراهن رسول خدا تا پیوند میان ساعد و کف دست بود).

ان النبي صلى الله عليه و آله وسلم خرج يوماً و هو متكى على اسامه بن زيد و عليه ثوب قطرى قد توشح به فصلى بهم (روزی رسول خدا بیرون آمد در حالیکه بر اسامه بن زید تکیه کرده بود و لباس قطری پوشیده و آنرا حمایل کرده و با مردم نماز خواند).

كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذا استجد ثوباً سماء باسمه عمامه او قميصا اوراء ثم يقول اللهم لك الحمد كما كسوتنيه اسالك خيره و خير ما صنع له و اعوذ بك من شره و شر ما صنع له (رسول خدا هرگاه لباس جدید میپوشید نام خود را میبرد و آنها را نام می نهاد عمامه - پیراهن با ردا سپس میگفت خدا یا سپاس تو را گویم چنانکه این را به من پوشانیدی از تو میخواهم خیر این را...)

كان احب الثياب الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يلبسه الحبره (محبوب ترین لباسهائی که رسول خدا میپوشید حبره بود).

رأيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم و عليه حله حمراء كان انظر الى بريق ساقيه (دیدم نبی را که لباسی قرمز پوشید گویا نگاه میکنم به سفیدی پاهایش)

ما رأيت احدا من الناس احسن فى حله حمراء من رسول الله صلى الله عليه و سلم ان كانت جمته لتضرب قريبا من منكبيه (ندیدم کسی را زیارت در لباس قرمز از رسول خدا و موی جلو سر آن حضرت تا نزدیک شانه اش بود)

رأيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم و عليه بردان اخضران (دیدم رسول خدا را که دو برد سبز پوشیده بود).

رأيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم و عيليه اسمال ملتین کانتا

بزعفران و قد نفضته و فی الحدیث قصه طویله (دیدم رسول خدا را که پوشیده بود لباس هنه که بزعفران رنگین شده بود)

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عليكم بالبياض من الثياب ليلبسها احياوكم و كفنوا فيها موتاكم فانها من خيار ثيابكم (رسول خدا فرمود بر شما باد به لباسهای سفید زنده ایتان را می پوشاند و مرده هایتان را با آن کفن کنید زیار از بهترین لباسها می باشد).

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم البسوا البياض فانها اطهر و اطيب و كفنوا فيها موتاكم (رسول خدا فرمود سفید بپوید زیرا آن پاک و پاکیزه تر است و مرده هایتان را با آن کفن کنید).

خرج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ذات غذاه و عليه مرط من شعر اسود (صبحی رسول خدا بیرون آمد و جامه ندوخته ای از موی سیاه بر آن حضرت بود)

ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم لبس جبه روميه ضيقه الكميتين (رسول خدا جبه رومی می پوشید که استین های تنگ داشت).

ما جاء في خف رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم (آنچه درباره کفش رسول خدا آمده است):

ان النجاشي اهدى للنبي صلى الله عليه و آله و سلم خفين اسودين ساذجين فلبسهما ثم توضا و مسح عليهما (نجاشی دو کفش ساده سیاه به نبی گرایم هدی کرد که آنرا پوشید سپس وضو گرفت و بر آن مسح کرد).

ما جاء نعل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

(آنچه درباره کفش رسول خدا رسید):

كان نعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لهما قبلان كان لنعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبلان مثنى شراكهما (برای کفش رسول خدا دو زمام بود برای کفش رسول خدا دو زمام بود که دو بند کفش داشت).

انى رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلبس النعال فيها شعر و يتوضا فيها فانا احب ان البسها (رسول خدا را دیدم کفش می پوشید که در آنها مو بود و وضو میگرفت با آن پس من دوست دارم آن را بپوشم).

كان لنعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبلان (کفش رسول خدا رو مهار داشت).

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يمشين احدكم فى نعل واحد لينعلهما جميعا اوليخهما جميعا (رسول خدا فرود هیچکدام از شما با یک کفش راه نرود یا هر دو کفش را بپوشید یا هر دو پا برهنه روید).

ان النبى صل الله عليه وآله وسلم نهى ان ياكل يعنى الرجل بشماله اويمشى فى نعل واحد (رسول خدا نهی کرد با دست چپ خوردن و با یک کفش راه رفتن).

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا انتعل احدكم قليدء باليمين و اذا نزع قليدء بالشمال فلتكن اليمنى اولهما تنعل و آخرهما تنزع (رسول خدا فرمود هرگاه کفش می پوشید از راست شروع کنید و وقتی بیرون می آورید اچپ بیرون آورید پس باید کفش را از راست پوشید).

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحب التيمن ما استطاع في رجله و تنعله و طهروه (رسول خدا ز راست شروع کردن را دوست میداشت تا آنچه میتوانتس از پیاده روی و کفش پوشیدن و طهارت).

كان لنعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبالان (کفش رسول خدا دو زمام داشت).

ما جاء في عمامه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (آنچه درباره عمامه نبی گرامی وارد شده است):

قال دخل النبي صلى الله عليه وآله وسلم مكة يوم الفتح و عليه عامه سوداء (گفت ورود فرمودند نبی گرامی روز فتح مکه در حالیکه عمامه سیاهی به سر داشتند):

قال رأيت علي النبي صلى الله عليه وآله وسلم عامه سوداء (گفت دیدم نبی گرامی را که عمامه سیاهی به سر داشتند)

أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم خطب الناس و عليه عصابة سوداء (نبی گرامی با مردم سخن می گفتند در حالیکه سربند سیاهی به سدر داشتند)

ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم خطب الناس و عليه عمامه و سماء (نبی گرامی با مردم سخن میگفتند و عامه نشاندار چهره افزوی داشتند)

في صفة ازار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (در بیان شلوار نب گرامی):

قال اخرجت الينا عايشه كساء مليداو ازار غليضا فقالت

قبض روح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في هذين (عائشه به سوی ما آمد با پوششی نرم و نازک و شولاری درشت و ضخیم و گفت قبض روح شدند نبی گرامی در این دو)

... فقلت يا رسول الله انما هي بره ملحاء قال امالك في اسوه فنظرت فاذا ازاره الى نصف ساقيه (. پرسیده شد از نبی گرامی که این برده ملحا است گفت تو باید به من اقتداء کنی پس نگاه کردم دیدم ازار آن حضرت تا نصف ساقش است)

قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعضله ساقى او ساقه فقال هذا موضع ازار فان ابیت فاسفلى فان ابیت فلاحق لالزار فى العين: (گفت نبی گرامی تعیین کردند جای شلوار را تا آمدن به عضله ساق از نشستن و تکیه کردن و خوردن و آشامیدن و... آنچه قبلاً آورده نشده به اختصار از همان مدرک ذکر می گردد).

.... انهارات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى المسجد و هو قاعد القرفضاء قالت فلما رايت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى المتخشح فى الجلسة ارعدت من الفرق (دید رسول خدا را در مسجد که بطور قرفضا نشسته گفت چونکه دیدم رسول خدا که تواضع دارد در نشستن شاد شدم).

انه راى النبى صلى الله عليه وآله وسلم مستلقيا فى المسجد واضعا احدى رجله على الاخرى (دید رسول خدا را به پشت خوابیده در مسجد و یک پایش را روی دیگری گذاشته)

كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا جلس فى المسجد احتبى بيديه (رسول خدا هرگاه در مسجد می نشست دستهایش را به دمع می کرد).

رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متكئا على وسادة على يساره (دیدم رسول خدا را که تکیه کرده بود بر پتشی بسمت چپ)

قال صلى الله عليه وآله وسلم اما انا فلا اكل متكئا (رسول خدا فرمود ولی من در حالیکه تکیه کرده ام غذا نمی خورم)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا اكل متكئا (گفت رسول خدا غذا نمی خورم در حالیکه تکیه کرده باشم)

ناگفته نماند آنچه الان نقل شد از مدارك و اسناد برادران سنی ماست و در اصل همه جا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بود که و آله را نویسنده اضافه نمود.

استدراک جلد قبل ۱۷

آموزش در خواب

هر جلدی که منتشر می شود بدنبالش ارسال و مراسلات بیشتری براه میافتد: برخی بزرگواری کرده به استدعایم که درخواست انتقاد و اصلاح کره بودم پاسخ مثبت میدهند و هر کس هر چه را پیشنهاد کرد که نتوانست و یراقانع سازم در جلد بعد اعتراف به کسر یا اشتباه خود کرم و آنچه را می بایست بیاورم نوشتم ازله:

پس از آنکه جلد قبل بدست مردم رسید مطلع شدم ک از یک مطلب اساسی مربوط به خواب که اهمیتی دارد عاری است و اینک آنرا با معذرتخواهی در اینجا می نویسم تا خوانندگان دوره تابهای اولین دانشگاه بتوانند در حداقل معلومات دائره المعارف مانندی که متکی به تشیع است برخوردار گردند. مطلب فعلی قسمتی از درس یازدهم صفحه بخوابید و بیاموزید» است. (۱)

بائبات رسیده نفس ناآگاه ما هنگام خواب کار می کند و رویاها نیز از نفس مذکرو سرچشمه می گیرند در خواب تنفس، هضم غذا و بسیاری از اعمال یگر بدون آگاهی ما انجام میگردد. تا لبه تختخواب غلط میزنیم اما بندرت بخارج میافتیم و این نفس ناآگاه است که از ما مراقبت مینماید. مادری که از فرط خستگی

بخواب عمیق افتاده و با غرشهای رعد آسا بیدار نمی شود و ب اولین صدای نوازش از خواب می جهد اطلاعی است که از نفس نایمبدره بویید دداده می شود و باز هم دلایل بسیاری براگاه بودن نفس قلمداد شده در خوابست و اخیرا متوجه اثر تلقیناتی شده اند که در خواب هیپنوتیسمی به خواب رفته می نمایند و نیز در آنها که بخواب عمیق فرو رفته اند موثر م باشد و متکی بر این اوضاع و احوال روشی را کشف کرده اند که می توان از ساعات فراغت خواب برای درمان روانی و آموزش استفاده کرد و این کار با استعمال صفحات گرامافون انجام میگردد. گرامافونی تنظیم شده بر حسب لحظات و زمان که یک صفحه یا صفحاتی چند را پخش می کند و گرامی که بمنظور مذکور ساخته شده نظم خاصی دارد که در پایان صفحات خود خامشو می شود بلند گیوی مخصوصش را زیر متکا می گذارند بطوریکه فقط صدا بهمان کسیکه سر بر آن گذاشته میرسد و مزاحمت دیگری را فراهم نمی سازد.

فشار روانی در خواب مصنوعی و رخوت و سستی و خواب عمیق بحداقل می رسد و در آن شرایط است که تلقین پذیری نفس شدت می یابد مسائل خستگی آورر زمان، سخت یاد گیری همانند ناتوانی از تمرکز حواس در هنگام بیداری در این مدت از بین میرود.

ثلث زندگی ما در خواب می گذرد و چه بهتر در این موقع مناسب و گرانبها برای درمان یا آموزش استفاده کنیم (آموزش ریاضیات، موسیقی، زبان، موسیقی از همه آسانتر و معمولتر است)

در دانشگاه کارولینای شمالی چهل دانشجو بسر پرستی پرفسور

چارلز آر. الیوت که جملگی از نظر شنوائی کاملاً سالم بودند برای آزمایش انتخاب شدند بدو دسته ۲۰ نفری تقسیم گردیدند. هر گروه سه ساعت در آزمایشگاه پرفسور خوابیدند. یکدسته طبق معمول بدن آنکه با آنها کاری داشته باشند بخواب رفتند و بقیه در ادر معرض صداهائی قرار دادند که شامل دسته ای از کلمات بود که بوسیله بلندگوی زیر متکائی با آنها می رسید و همیشه دستگاههای الکتروانسفالوگراف وضع و عمق خواب هر یک را اعلام میداشت. پس از بیدار شدن از هر چهل نفر خواست که آندسته از کلمات را حفظ کنند و دیده شد آنها را فرا گرفتند و نتیجه چنین اعلام شد که آموزش ر خواب همانن آموزشی است که انجام شده و فراموش گردیده و دوباره آموختن لازم دارد.

رامون وینی دو میلان آموزشی ا بطریق فوق انجام دد با گرامافونی که هر ربع ساعت می توانست خاموش شود و باز بکار افتد و با آموزش نیمساعت اول خواب و نیمساعت قبل از بیدار شدن صبح کار خود را انجام میداد.

گرامافون خوابگاه وسیله بسیار خوبی نیز برای اصلاح و تکامل در زمینه روانشناسی و طب روان تنی است. اشخاصی که دچار عقده های نگارانی ها، بیم ها هستند می توانند از این وسیله جدید تطابق بسایر سود ببرند، وسیله ای که می تواند این حالات را که بعلت اسارت فرد بوسیله تلقینات یا تحریکات منفی پایدار شده ازند از میان ببرد. قبلاً گفته شد نفس ناهشیار تلقین پذیر است و پیوسته تأثرات، تحریکات و تلقینات مختلف را که در ذهن ضبط

شده اند و بعداً روی آنها عمل م شود دریافت می کند. ولی نخست تلقینات منفی هستند که موجب مسائل عاطفی فرد میشوند.

تلقینات مثبت و سازنده که در هنگام خواب مصنوعی یا خواب طبیعی برای نفس ناهشیار تکرار می شوند می توانند هر گونه وضع رواین منفی را که فرد را ستوه آورده است بر طرف یا اصلاح کنند.

تغییرات مثبت شخصیت دور نمای سازنده و دل انگیزی می آفریند، ولی این مسئله پیچیده ای است و محتاج بتوجه دقیق شخصی است. دینامیسم رواین این مسئله باید بوضوح درک شود و آگاهانه مورد کنترل قرار گیرد.

گرامافون خوابگاه را می تثری برای بر طرف کردن عادات نامطلوب کودکان مثل جویدن ناخن، مکیدن شست، تر کردن رختخواب و سرکشی بکار برد. مسائل مربوط بشخصیت آنانرا نی متوان بطور کاملاً ساده و موثر با استعمال تلقینات ضبط شده که می توانند نفس ناهشیار آنانرا راهنمایی کنند و تحت تأثیر خود قرار دهند رفع کرد. مادر می تواند ما استعمال این شیوه موثر بطرزی مطلوب و بی مشقت، کودکان خود را برفتار سلامت بخشی وادارد.

مبالغه نیست اگر بگوئیم که تلقینات گرامافون خوابگاه برای اصلاح مسائل شخصیتی که منجر بارتکاب جرم می شود فوق العاده موثر است: ولی منظور ما ادعای این سخن نیست که این تلقینات بتنهائی می توانند مسائلی مربوط بجرم را حل کنند

بلکه این است که اجتماعی کردن خردسلان نامنظم موثرند.

موضوع القاء تلقینات در خواب بهیچ وجه تازگی ندارد. صفحه معابد خواب» مصر قدیم، مکانهای مقدسی بودند ه مردم برای استفاده از تلقینات یاری دهنده درباره مسائل بهداشت و زندگی در موقع خواب بانجا می رفتند. ولی تنها در سالهای اخیر است که کارهای جدی در این زمینه بعمل آمده است. امکانات نامحدودی برای تکامل نفس با استعمال این وسیله وجود دارد ما بی شک وارد نمای جدیدی از پیشرفت انسان در آینده بروی ما بگشاید. این وسیله بسیار مؤثری برای ایجاد الگوهای پسندیده رفتار است. آنرا میتوان برای ایجاد مراحل جدیدی در آموزش، برای ازاد کردن هیجان عصبی، رسیدن بااستراحت کامل، برای آرامش خاطر، تجید قوا، بازیابی اطمینان قلب، و حتی القاء میل بشیتری بزندگان بکار برد. استعداد پنهان، بلند همتی و شور و حرارت را میتوان بوسیله تلقینات محرک صفحات گرامافون خوابگاه از زوایای تاریک نفس ناهشیار بیرون کشید. با این تلقینات می توان بیش از پیش فعال، دارای اعتمال بنفس و پر از شور احساس شد!

همه میدانیم که موفقیت در زندگی بوضع رواین فرد و طرز استفاده او از قوای خلاقه خویش بستگی دارد انسان باید افکار خود را هدایت کند که فلسفه نوی بیافریند تا موجب متانت و برد باری در زندگی شود. راه کسب سعادت، آرامش خاطر، موفقیت

و شادکامی احتیاج به پایداری، شکبائی، تخیل و ایمان دارد. با اسعمال صحیح گرامافون خوابگاه، میتوانیم باین هدفهای عالی نائل شویم، آن میتواند بهترین مشاور و معلمی باشد که کسی تاکنون داشته است.

چنانکه جلوتر گفته ایم، نفس ناهشیار را میتوان بیوله تلقین در خاب تحت تأثیر قرار داد. این دسترسی بنفس ناهشثار را میتوان بعنوان وسیله ای بکار برد برای رسیدن به هدفهای ورد نظر که بادی ارتباط نمی توان با آنها بسید. وقتی که نیروی عظیم و اهمیت نفس ناهشیار را در زندگی روزانه خود دریافتیم، قارد خواهیم شد که آن دانش را برای جمع آری بهتر منابع شخصی خود بمنظور رسیدن باینه درخسانتری بکار بریم.

آیا این تصویری خوش بینانه است؟ من تصور میکنم که این شور و احساس من منطقی است. آیا همه این کارها قبلاً و بطرز موثری بوسیله هیپنوتیزم نیز انجام شده و خیلی بستر انجام خواهد شد. کتب روانشناسی و پزشکی پر از سرگذت هائی است که قدرت عظیم تلقین را ثابت می کنند. بعقیده من گرامافون خوابگاه و نوار صب صوت خوابگاه بهترین وسائلی هتسند که تا کنون برای انتقال تلقین شناخته شده اند در آنجا که دسترسی به خواب مصنوعی نباشد.

من یک روش جدید و حسی القاء تلقینات مساعد برای هر کسی را مورد بحث قرار داده ام. هر فدری می تواند برای خودش تلقیناتی ضبط کند و آنها را مطابق احتیاجات شخصی خود بکار بد. تأثیر این روش تاکنون بویله مقامات برجسته ای ثابت شده است

شما میتواین یک زندگی درخشان تر، شادمانه تر و غنی تر را از آن خود سازید. زندگی کنید و بیاموزید! بخوابید و بیاموزید بگذارید خواب که جستمات را حیات تازه می بخشد قدرت روانات را بیفزاید. من کتابی انگیزنده و الهام بخش فکر نوشته ام که مبتنی بر بهره بردار از ساعات خواب برای تکامل نفس، درمان و یادگیری است. عنوان قدرت روحی از طریق تلقین در خواب، **Mental - Power Through sSleep Suggestion** است و در پشت جلد توصیف شده است من این کتاب را جدا بکسانی که علاقمندند اطلاعات بیشتری درباره این علم عجیب و دل انگیز بدست آورند توصیه می کنم فهرست مصوری از دستگاههای گرامافون یا نوار ضبط صوت خود را برای اینم منظور بکار ببرید.

مقاله زیر در تایمز لو آنجلس در ۱۸ ژوئن ۱۹۵۰ چاپ شده است:

تلقین ذهنی می تواند بر ژیم لاغری کمک کند نوشته لیدیالین

«از مردم این بهانه را که خرابی غدد موجب چاقی آنها می شود بپذیردید، زیرا ۴۴/۰۹۹/۰ از آنها بعلت پرخوری چاق شده اند» این مطلب را یک دکتر و استاد دانشگاه اعلام کرد.

او توضیح داد که پر خوردی بیشتر نتیجه افراط در غذاهای نشاسته ای است. اما چرا مردم پر می خورند؟ روانپزشکان

می گویند که یک اشتهای غیر طبیعی حتما نشانه عشق زیاد بغذانیست بلکه اغلب نتیجه اختلا عاطفی است. اینکه با این میل یاد بغذا، بخصوص در اشخاص کم درآمد، چه باید کدر خود مسئله ای است.

پیشنهاد کوشش گروهی

یک راه حل که در کنفرانس اخیر بهداشت همگانی پیشنهاد شد عبارت بود از تشیکل یک گروه کاهنده بعنوان صفحه اشتهای بی نام» که بعد از گروه معروف صفحه الکلی های بی نام» متشکل شود.

وقتی که پرخوارگی عادت مزمن باشد، رژیم گرفتن بطور متزایدی دشوار است. میل به لاغر شدن باندازه میل بخوردن قوی نیست، بنابراین بخت شروع بالغر شدن می کنند اما بزودی عزم خود را می شکنند.

طرح صفحات گرامافون

یک طریقه جالب و موثر برای حل این مسئله دریافت تلقینات سازنده در هنگام خواب است. دستگاهی وجود دارد که مخصوصا با یک گوشی زیر متکائی برای پرورش نفس ناهشیار در هنگام شب طرح شده است.

این روش آسان عادات را از نو پرورش میدهد و اصلاح میکند بطوریکه شما بعد از خوابیدن با استعمال صفحه ای که تلقین می کند که دیگر اشتهای غیر طبیعی ندارید، مشاهده می کنید که در مقابل امری که قبلاً مقاومت ناپذیر بنظر می رسیدی ایستادگی می کنید.

عمل نامتناوب

این دستگاه صفحاتی مینوازد که نفس ناهشیار شما را در هنگام

خواب پرورش می‌دهد و طری ساخته شه است که در فواصل معین زمان باز وبسته میشود

اگر ما دچار مسائل بی خوابی، عصبی یا لغری هستیند و می خواهید این رو را بیازمائید، می توانید یکی از این دستگاہها را بقیمت ناچیزی کرایه کنید.

تعلیم بویله نفس ناهشیار

مقاله زیر در نشریه چاپ لوس آنجلس در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۹ چاپ شده است.

در تنگنای ایام جنگ ثابت شد که دانشجویان بوسیله نفس ناهشیار خود خیلی سریعتر میتوانند تحت تعلیم قرار بگیرند تا بوسیله نفس هشایر خود، و با همین شویه تدریس، به پسران آمریکائی در ظرف سه ماه زبان چینی آموخته شد.

این روش غیر عادی تعلیم، در باشگاه برکفاست بریج بویله دکتر کنت واکر که در زمان جنگ با همکاری در تعلیم سرویس جنگی بکشور خود خدمت کرده بود عرضه گردید،

دکتر واکر اعلام کرد که نفس ناهشیار نماینده نه دهم قوه ذهنی انسان و نفس هشیار تنها نماینده یک دهم آن است.

او گفت «با وجود این، تعلیم و تربیت بار اصلی را هنوز بر روی همان یک دهم قار می‌دهد»

او اظهار کرد که آزمایشهای روانشناسان و دانشمندان فرانسه با شرطی ساختن انعکاسهای سگها، منجر بازمایشهای مربیان در پرورش نفس ناهشیار افراد سرویس جنگی گردید.

دکتر واکر چنین گفت «لازم بود زبان خارج را با سرعت بعهدہ زیادی بیاموزیم. من می‌کوشیدم زبان چینی را که مشکل است علیم بدهم. در نتیجہ یک سلسلہ اتفاقات ما طریقہ این مکتب روانشناسی فرانسه را امتحان کردیم.

«در نتیجہ صفحات گرافون زبان چینی را شب د زیر متکای دانشجویان جای میدادیم. تقریباً یک یا دو ساعت بعد از خوابیدن آنها بکا می‌افتادند و تا تقریباً یک ساعت قبل از بیدار شدن آنصدا پخش میکردند. بعد اچند شب ہمن درس بہ نفس ہشیا آنها دادہ می‌شد. در مدت سه ماہ پسران معمولی آمریکائی با روانی بزبان چینی سخن می‌گفتند تعجب اینجاست کہ آنها با همان لہجہ ایکہ از صفحات شنیدہ بودند تکلم می‌کردند نہ با یک لہجہ آمریکائی.

چندی در جستجوی نظر اسلام برآمدم کہ دربارہ مسئلہ مورد بحث چہ می‌فرماید. بالاخرہ چنین می‌توانم نتیجہ مطالعات مختصر خود را منعکس سازم: اصرار و فشار اسلام است کہ لحظات قبل از خواب فوق العادگی داشته باشد دعاهای دستوری و مقبررات مذہبی قبل از خواب فراوان است و از جلمہ: کسیکہ سہ مرتبہ سورہ توحید بخواند تا صبح ختم قرآن کردہ باشد و آنکہ با وضو بہ بستر رود فراشش مسجدش است و اگر قبل از خواب تسبیح حضرت زہرا (۳۴) اللہ اکبر ۳۳ احلمدللہ، ۳۳ سبحان اللہ) بخواند فردایش از فرشتگان مدد شود و آیات و دعاهای ماثورہ بسیار کہ برای تطہیر قبل از خواب وارد شدہ است تا نفس آگاہ و

ناآگاه به توافق برسند و توافق ایندو بنظر میرسد ك در مرحله تسلیم قطعی می باشد و احتمالاً در این وضع نفس مطمئنه حاصل گردیده است.

چون یکی از اقسام رویاها بقیه الخیال و دنبال کارهای قبل از خواب است و علما به ثبوت رسیده رویاها برای تکامل و بر طرف ساختن عقه ها و کمپلکس ها به اجبار پیش می آید و کسی را از خواب دیدن بازدارند بزودی برنج افتد و ادامه دهند دیوانه شود و با منعش کنند بمیرد ه چگونگی همه را شرح دادم همه و همه اهمیت خوابیدن را میسراند و اصرار اسلام به اینکه به خواب رفتن بوضع بسیار پسندیده ای صورت گیرد همین است که وسیله تکامل خوابیدن در جهت پسندیده ای بوده باشد و علما نیز می بینیم کسیکه خوابهای پریشانی بهیند فردایش کسل است و در رنج بسر می برد و رویاهای سازگار فردائی موافق را بدنبال می آورد.

در اینجا سئوالی پیش می آید: آیا اسلام مسئله قدرت آموزشی و درمانی بویله نفس ناآگاه را نادیده گرفته و چنین موضوع مهمی را وارد بحث خود ننموده است؟

اسلامی که دستور اندازه کمی و کیفی و چگونگی لقمه را داده و آدب تلخی را از یاد نبرده و به کوچکتین مسائل زندگی توجه نموده و... مگر رویا را که بستگی به تکامل دارد از یاد می برد؟!

هم اکنون اسلام را می بینیم در برابر دو مسئله که می توانند جای یکدیگر را بگیرند قرار گرفته است:

۱ - آدمی باید خواب ببیند و تکامل یابد ۲ نفس ناآگاهی که باید در نوعی سکون و رویاها بسر برد وادارش به آموزش یا درمان نمایند.

اسلام چند عمل در اینجا انجام داده که حیرت انگیز است:

آدم بیمار را که خوابدشدنش تعطیل میشود و بکارش نیاید استثناء کرده و اجازه درمان بوسیله تلقین به وی داده است و این خود نشانی از توجهش به اثر تلقین در وجوه تشابه به خواب یا غشی یا اعماء برای درمان است چنانچه دعاهائی وارد شده که دست به محل مبتلا بگذارند و بخوانند و مهمتر آنکه اسلام مطالبی در این باره دارد که هضمش هنوز برای جهان علم روز سخت است چنانچه دستور میدهد فلان دعائی را به غذا یا آب بخوانند و برای شفا به بیمار بدهند اما طب سوزنی معمول در چین نیز که نقطه ای را با سوزن تحریک کنند و تپی قطع شود یا دردی آرام گیرد تعجب آور بود و امروز وارد علم شده و کلاسیک گردیده است یا در دست کردن انگشتر عقیق یا یاقوت که برای بعضی پشیکگیریها دستور داده میشد و امروز با جدا ساختن اشعه لایزر از آنها تقریباً از ابهام خارج شده است که در بحث «درمان شناسی و اسلام» چگونگی آنرا خواهیم آورد و بهمین منوال فردائی نیز در پیش است که اعلام نمایند با شرایط و ضوابطی خاص دمیدن فلان دعا و درخواست درمابیع خالص یا مرکب درمان کننده در معین شده می باشد.

اسلامی که قبل از خواب را آنچنان مسرت اینگز و در آرامش می خواهد تا همه خوابدیدنها به سرور و نشاط و تکامل بگذرد

سراسر عمر را خوابی محسوب داشته که شرح دادم صفحه الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا» و شروع این خواب گران را نیز با مسرتها و نشاط و مهمتر از همه بر فطرت می خواهد شروع نمایند تا همه زندگی و خواب گران به سرور و شادی و اعتدال بگذرد و آغاز این خواب صفحه زندگی» بوسیله اذان و اقامه گفتن در گوش نوزاد شروع می شود آری اسلامی که در زمان نوزادی و حداقل بودن نفس آگاه توجهی چنین در حد اعلا دارد و به تلقین پذیرش مینگرد و حتی دره ننگام مرگ و بصفبر رسیدن نفس آگاه باز به تلقین دستور میدهد مگر ممکن است تلقین پذیری زمان خواب را از یاد ببرد و این نیست مگر نظر خاص اسلام به رویا که هم اکنون با استمداد از دانشگاه تهران نظریه علمی دیگری که از اسلام الهام گرفت ام برای حفظ حقوق علمی ام ذکر می نمایم.

بنظر اسلام خوابیدن از ضرورت‌های فطری است و بهیچوجه نبای مانع آن شد یا مشوشش ساخت و بیدار کردن کسی برای انجام عملی واجب چون نماز یا نجات از حوادث و زیان بخاطر جلوگیری از خوبیدیدن که خود وسیله تکامل است حرام میدانند و نیز با توجهی که به تلقین پذیری نوزاد و تازه بمرگ رسیده دارد و نفس ناآگاه را صاحب نیروی خاص پذیرشی برای تلقین می شناسد اما خوابیدیدن را که نوعی تکامل‌مرو خوابی است که باید به سکون و آرامش برگزار گردد اشاره به آیات ۶۷ و ۷۳ و ۶۱ و ۷۲ و ۸۶ سوره های ۱۰ و ۴۰ و ۲۸ و ۲۷ اجازه نمیدهد بوسیله تلقین از آرامش خاص و رویاهای تکامل بخش بی بهره بماند و اگر قرار بود تلقین در خواب را فراموش کرده باشد

دستور تلقین به که عاری از آرامش و رویاست نمیداد از اینقرار نظریه اینجانب چنین آورده می شود: آموزش و درمان در خواب نوعی تصرف در فطرت و منحرف ساختن مجرائی است که شخص خواب باید از بیداری تا بیداری آن را بپیماید.

مطلب دیگر که باز هم مربوط به جلد ۱۷ می باشد در باره برادران سیامی است که دارای یک گرش خون و دو سیستم عصبی مستقل می باشد که شرح چگونگی آنرا در محل خو دادم و آنچه افزوده می شود روایتی مربوط به همین مسئله مورد بحث می باشد برای نشان دادن قدمتش و اینکه بستگی به احتیاجات علمی روز نداشته و قضاوت جالب حضرت علی.

زنی به حضرت علی مراجعه کرد که از شوهرش باردار شده و فرزندی آورده که دو بدن و دو سر روی یک کمر دارد و اینک برای تعیین سهم الارثش نمی دانند که یکنفر بحسابش آورند یا دونفر حضرت فرمود در زمانی که بخواب می روند آنها را آزمایش نمایند بدینطریق ک یکی از سرها را بیدار نماید اگر هر دو سر باهم در یک لحظه بیدار شدند «اتصال و یگانگی دو سیستم عصبی را میسرساند» یک انسانند و در غیر اینصورت اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب بماند دو نفر محسوب می شوند «.. له بدنان و راسان علی حقوق واحد فصا روا ال امیرالمومنین یسئلونه عن ذلک لنعرفوا الحکم فیه فقال اعتبر واذانام ثم انتبهوا احد البدنی و الراسین فان انتبهما جمیعا معا فی حاله و احده فهما انسان واحد ان استیقظ احدهما و الاخر نائم فهما اثنان و حقهما من المیراث حق

اثنی (۱)

اصولاً طرح چنین مسئله ای که دقت در اعمال ایمین را می رساند برای رساندن هر کس بحق خودش در برابر فرزندی که دو سر و یک کمر و دو پا دارد جالب می باشد و آن هم زنی که آرام نداشته به مولای خودش عرض حاجت علمی می برد و پاسخ چنین مسائلی نیز تنها در شان مقام ولایت است که چهارده قرن قبل آنچنان داده شود که سرآغاز افتتاح یک مکتب علمی باشد و اگر غیر از این بود حضرت می بایست در برابر زن که عرض می کند این فرزند دو سر دو نفر حساب می شود یا یکنفر بفرماید یا یکنفر یا دونفر در صورتیکه امم بای را بر مبنای علمی بیان فرماید بهمین جهت جواب داد: زمانی که هر دو در خوابند (توجه بهر دو در خاب رفتن که خود مطلب علمی است و در جلد قبل شرح دادم) یکی را بیدار کندی (هر دو خواب بودن و توجه بیکنواختی و یک حالتی و بعد توجه به دو وضع کاملاً مخالف یکی خواب یکی بیدار در چهارده قرن قبل از توجهات مقام ولایت است و بس (اگر آن یکی در خواب ماند (معلوم می شود مرکز خاب و بیداری جدا از هم دارند) و دو نفر ساب می شوند و ارث برای مغزهاست و این دو نفر است همانگونه که اسلام بی مغزان را احکام دیگری مقرر داشته و ارثشان در نظارت مغزداران می باشد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

